۱۳
پاییز ۱۳۷۴

فصلنامه
فرهنگی
اجتماعی
سیاسی
تاریخی

میقات حج

بسم الله الرحمن الرحیم

میقات حج

نویسنده:

نادر سلیمانی بزچلوئی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

میقات حج-جلد ۱۳

مشخصات کتاب

سرشناسه : سلیمانی، نادر، - ۱۳۳۹

عنوان و نام پدیدآور : میقات حج/ نویسنده نادر سلیمانی بزچلوئی

مشخصات نشر : تهران: نادر سلیمانی بزچلوئی، ۱۳۸۰.

مشخصات ظاهری : ص ۱۸۴

شابک : ۹۶۴-۳۳۰-۶۲۷-۰۰۵۴۵۰۰ریال

یادداشت : عنوان دیگر: میقات حج (خاطرات حج).

یادداشت : عنوان روی جلد: خاطرات حج.

عنوان روی جلد : خاطرات حج.

عنوان دیگر : میقات حج (خاطرات حج).

عنوان دیگر : خاطرات حج

موضوع : حج -- خاطرات

موضوع : سلیمانی، نادر، ۱۳۳۹ - -- خاطرات

رده بندی کنگره : BP۱۸۸/۸/س۸۵م۹ ۱۳۸۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۵۷

شماره کتابشناسی ملی : م۸۰-۲۵۲۴

ص: ۱

اشاره

ص: ۲

ص:۳

ص: ۴

سرمقاله

ص: ۵

با این شماره، «میقات» در چهارمین سال نشر گام می‌نهد. سه سال پیش که «میقات» با حضوری فروتنانه در خانواده بزرگ مطبوعات گام نهاد، عنایات الهی و استقبال و توجّه دانشوران را امید می‌برد اکنون پس از سه سال- سپاس خدای را- اقبال جامعه کتابخوان از آنچه نشر یافته، ستودنی و امید بخش است.

در سرآغاز شماره آغازین گفته بودیم که «میقات» می‌کوشد تا «میعاد» ی باشد برای همه کسانی که بهر قدمی و یا قلمی در بازشناسی و ژرفایی و گستردگی آنچه را «میقات» چونان هدف خود گرفته است، یاری رسانند و اکنون همت والای عالمان، پژوهشیان و ارجمندان قبیله اهل قلم را می‌ستاییم که فراتر از انتظار ما در این باره کوشیدند و فراخوان اصحاب «میقات» را پاسخ گفتند.

گفته بودیم پژوهشهایی که ابعاد عرفانی و معنوی حج را باز گوید و معارف اسرار آن را باز شناساند و نکات دقیقی از مسائل فقهی حج را به بحث نهد و آنچه را بگونه‌ای با سیره پیامبر و بازشناسی زندگی و سوانح یاران آن حضرت در مکه و مدینه پیوند داشته باشد عرضه کند و چندی و چونی جایهای تاریخی و حوادثی را که در آنها اتفاق افتاده است تبیین کند

ص: ۶

و پیشینه اماکن و آثاری را که متأسفانه اکنون از برخی جز نامی باقی نیست بنمایاند و به خاطره تاریخ بسپارد، در «میقات» مجال نشر خواهد یافت.

اکنون بگوییم که پژوهشهای نو، در مباحث تاریخی و فقهی حج که در برخی از شماره‌ها نشر یافت اقبال شایسته‌ای را برانگیخت و توجه بسیاری از دانشوران را جلب کرد.

امیدواریم این روند در شماره‌های آینده گسترده‌تر شود، ضمن آن که تأکید می‌کنیم بخش «فقه» نیازمند توجهی بیشتر، گسترده و عمیقتر است. و از فاضلان و عالمان حوزه فروتنانه می‌خواهیم که ابعادی از این مباحث را با دقت و تعمق به بحث گیرند و با نگرشی ژرف و نگارشی استوار به غنای این پژوهشها بیافزایند.

تنوّع مباحث و گونه‌گونی پژوهشها، در عین توجه به هدفی واحد، و تخصصی بودن نشریه، از جمله نکاتی است که مورد توجه عالمان قرار گرفته است، اکنون دیدگاههای برخی عالمان را می‌آوریم:

سطح علمی مجله والا و خوب است، تنوع مقالات و تعداد صفحات ویژه هر مقاله به تناسب موضوع در خور و به اندازه است. (۱)

... تنوع مقالات نسبتاً خوب است، سطح علمی میقات نیز نسبتاً خوب بود؛ و بنده از بحثهای تحقیقی بیشتر بهره بردم، نثر مجله نیز روان و دلپذیر است. (۲) دانشورانی نیز با توجه به هدفگیری مجله و ابعاد گوناگون آن و رسالتی که باید به دوش کشد ضمن اظهار نظر درباره وضع مجله نوشته‌اند:

۱- سطح علمی مجله بحمداللّه بسیار خوب و مقالات عمیق و قابل بهره‌برداری در امر حج است.

۲- مباحث تاریخی و اطلاعات جدید پیرامون سرزمین وحی، جالب است.

۳- در خصوص بایسته‌های تحقیق و پژوهش موارد ذیل به نظر می‌رسد:

الف- بحث و بررسی وضعیت فعلی مردم حجاز از جنبه‌های اعتقادی و سیاسی و اجتماعی.

ب- وضعیت فعلی شیعیان؛ شامل آمار نقاط زندگی و موارد دیگر.

۱- از نامه دانشمند محترم دکتر مهدی رکنی.

۲- از نامه دانشمند محترم حجةالاسلام و المسلمین الهی خراسانی.

ص: ۷

ج- در مورد عقاید وهابیت بحثهای تحلیلی انجام پذیرد.

د- موارد اختلاف فتاوای علمای جهان اسلام در مناسک حج.

ه- وظائف روحانیون حج و نحوه برخورد آنان با زائران و مصاحبه با روحانیون موفق.

و- مصاحبه با دست‌اندرکاران و اعلام نظریات آنان پیرامون برگزاری هر چه بهتر مناسک.

«حج» پرچم اسلام و «تمامت دین» است و مسائل مرتبط با آن و مباحثی که بگونه‌ای با این «کنگره عظیم» پیوند دارد و حقایق و اسرار نهفته در اعمال و ابعاد حج بسی گسترده و بلکه ناپیدا کرانه تا پیدا کرانه است، زراره می‌گوید: به حضرت صادق-ع- عرض کردم: فدایت شوم، چهل سال است درباره حج سؤال می‌کنم و پاسخ می‌گویید؟!

فرمود: هان زراره! خانه‌ای که هزاران سال است همه ساله مردمان آهنگ آن می‌کنند، می‌پنداری مسائل آن در چهل سال پایان می‌پذیرد؟! (۱) حج را خداوند «قیاماً للناس» معرفی کرده و این همایش سترگ را دارای منافعی عظیم برای امت دانسته است. اینهمه، در این مراسم شکوهمند چگونه دست‌یافتنی است توجه به ابعاد سیاسی، فرهنگی و اجتماعی حج از جمله مسائلی است که باید بدانها توجهی دقیق و ژرف مبذول شود. هنوز که هنوز است جامعه اسلامی در آتش تفرقه می‌سوزد و دستهای پیدا و ناپیدایی کین‌توزی و خشم را در میان فرزندان اقالیم قبله می‌گسترانند. حج فرصتی کارآمد و عظیم است برای این که مسلمانان و فرهیختگان جامعه اسلامی که از دورترین نقاط جهان به دیار دوست می‌آیند، بدون عصبیتهای خاکی، منطقه‌ای، نژادی و زبانی گرد هم آیند و راههای زدودن ابهامها، کینه‌ها، ناروائیها در سلوک و همزیستی را بشناسند و بشناسانند و گامهای شایسته‌ای در جهت بازگرداندن «عزّت مصلوب» این امت برگیرند. سخن بلند علی-ع- پیشوای انسان و امام عدالت و اسوه والای وحدت را بنیوشیم که:

«انسان به آنچه نمی‌داند کین می‌ورزد.»

و یا:

«انسان تا آنگاه که در وادی جهل و تاریکی افتاده است، کین ورزی می‌کند.»

حج شایسته‌ترین جایی است که باید امت مسلمان در جهت زدودن تاریکی‌های

۱- فقیه، ج ۲، ص ۳۰؛ وسائل، ج ۱۱، ص ۱۲، ح ۱۴۱۸

ص: ۸

فضای جامعه اسلامی بکوشند و باورهای همه جریانهای درون اقالیم قبله را آنچنانکه هست، بشناسانند و آن را از پندار و پیش‌داوریهای نااستوار برهانند و بدین سان در آشنایی با چهره‌های حقیقی یکدیگر در پرتو آگاهیهای ارجمند و فضای روشن دانش یاری رسانند.

مقالاتی که این ابعاد حج را باز شناساند و در جهت راه حلهای استواری آن را بنمایاند بسی سودمند و کارآمد خواهد بود.

بانیان «میقات» برای گستراندن معارف حج و مباحث مرتبط با آن در اقالیم قبله، به نشر مجله‌ای به زبان عربی و با عنوان «میقات الحج» همت گماشته‌اند که بخش عظیمی از مباحث آن به خامه عالمان و محققان از جهان عرب تقریر می‌شود، و برخی از مقالات «میقات» فارسی نیز ترجمه و در آن نشر می‌یابد.

و بدین سان امید است این مباحث نشر گسترده‌تری یابد و به آگاهیهای شایسته درباره حج، معارف و اسرار آن یاری رساند، و توفیق از خداوند است.

میقات

پی نوشتها:

ص: ۹

حج در کلام امام راحل- قدس سره-

حجّ

در کلام و پیام رهبر و بنیانگذار جمهوری

اسلامی حضرت آیهٔ اللَّه العظمی امام خمینی

- قدس سره الشریف-

«... اینک لازم است تذکراتی به زائران بیت‌اللَّه الحرام و آنان که در قربانگاه حضرت خلیل‌الرحمن- سلام اللَّه علیه- حاضر می‌شوند، داده شود:

۱- لازم است حجاج مسائل حج را از واجبات و محرمات نزد علمای اعلام به خوبی یاد گیرند تا خدای نخواسته تخلفاتی حاصل نشود که موجب هدر رفتن زحمات آنان گردد یا موجب مُحِل نشدن آنان شود و برای خودشان اشکالاتی پیش آید.

۲- لازم است زائران محترم ایرانی توجه کنند که از کشوری انقلابی و اسلامی ومتعهد به احکام اسلام، راهی حج شده‌اند و چشمان دوستان و دشمنان بر آنها دوخته شده است.

دوستان، برای آن که ببینند زائران محترم، به تعهد اسلامی خود باقی هستند و در رفتار و گفتار و برخورد با مسلمانان جهان آبروی انقلاب اسلامی شکوهمند خود را حفظ می‌نمایند و در زحمت‌ها و مشقت‌ها و کمبودها که لازمه قهری این سفر مقدس است، بردباری و شکیبایی دارند و خداوند متعال را در امور، حاضر و ناظر می‌دانند و با سرافرازی به کشور خود باز می‌گردند و کشور و انقلاب خود را در بین مسلمانان جهان سرافراز می‌کنند و انقلاب اسلامی کشور عزیز خود را به مسلمانان جهان و کشورهای اسلامی صادر می‌نمایند،

ص: ۱۰

یا خدای نخواسته بر خلاف اخلاق و کردار اسلامی از بعض آنان در مرئی و منظر برادران اسلامی، عمل و یا گفتاری ولو کوچک صادر می‌شود که موجب هتک اسلام و جمهوری اسلامی که از گناهان بزرگ نابخشودنی است.

و دشمنان، برای آن که در گفتار و کردار و اخلاق آنان خدشه کنند وخدای نخواسته اگر امری گرچه بسیار ناچیز از آنان صادر شود، بهانه به دست آورند و با بوق‌های تبلیغاتی خود مطالب کوچک را بزرگ و بزرگتر جلوه دهند و بیش از پیش، چهره اسلام و انقلاب را در نظر اجانب و جهانیان واژگون و مسلمانان ایران را در نظر مسلمانان جهان، مردمی بی‌بند و بار معرفی کنند و اسلام را، مکتبی به دور از ارزش‌های والای انسانی و ملت شریف ایران را، ملتی منحط و دور از تمدن و تعالی، به خورد جهانیان دهند.

باید بدانند مسؤولیت حجاج محترم در پیشگاه مقدس خداوند متعال و در مقابل ملت شریف و مجاهد در راه اسلام و تعالیم انسانی آن، بسیار خطیر و بزرگ است و هرگز گمان نکنند امسال که همه می‌دانیم چنگال ابرقدرت‌ها و وابستگان به آنان، به کشورهای اسلامی و مظلومان جهان بیش از پیش فرو رفته و خون جوانان مظلوم مسلمین بیشتر از هر وقت از چنگال آنان می‌چکد، مشابه سال‌های دیگر است.

اکنون قدرت‌های بزرگ جهان از اسلام و برنامه‌های غرب و شرق زدایی آن به وحشت افتاده‌اند و شیطان بزرگ، جوجه شیطان‌ها را فراخوانده و به تمام توطئه‌ها برای خاموش کردن نور خدا دست یازیده است. (۱)

۱- بخشی از پیام حضرت امام- قدس سره- بمناسبت عید قربان ۲۹/ ۶/ ۱۳۶۱ ه. ش.

ص: ۱۱

حج در کلام رهبر معظم انقلاب- مد ظله العالی-

حجّ

در کلام رهبر معظم انقلاب اسلامی

حضرت آیهٔ اللَّه خامنه‌ای

- مد ظله العالی-

«بار دیگر روزهای حج فرا می‌رسد و صدای ابراهیمیِ «و أذِّن فی الناس بالحجّ»، فطرت مسلمانان پاک نهاد را به اجابت می‌خواند و فراق خانه خدا دل مشتاقان را آکنده از درد و رنج می‌سازد ...»

«جا دارد که حجاج بیت اللَّه از هر کشور و ملت طنین نـدای توحیـد و وحـدت را که همه ساله از آن حنجره ابراهیمی برمی‌آمـد و فضای خانه خدای و سپس فضای جهان اسلام را پر می‌کرد و بت‌های قدرت و مکنت را به لرزه درمی‌آورد، به گوش جان بشنوند و به دعوت او که حرفِ دلِ میلیونها مسلمان تحقیر شده و ستم‌زده بوسیله حکام وابسته و مستکبر بود، پاسخ گویند.

آری اگر چه یوسف عزیز امّت اسلام اکنون در میان ما نیست و جای او که همه ساله در وجود یکایک حاجیان دلباخته و سر از پا نشناخته ایرانی تجلی می‌کرد، خالی است، ولی هم‌اکنون نیز او را در هر دل ذاکر و عارف و در هر جان پرشور و در هر زبان حقگو و در وجود هر مسلمان غیور و دلسوخته و در هر جا که در آن سخن از عزّت اسلام و وحدت مسلمین و برائت از مشرکین و نفرت از اندادُ اللَّه و اصنام جاهلیت هست، می‌توان یافت، او زنده است تا

ص: ۱۲

اسلام ناب محمّدی زنده است و او زنده است تا پرچم عظمت اسلام و وحدت مسلمین و نفرت از ظالمین برافراشته است.

هنوز ندای ملکوتی او که می‌گفت: «حاشا که خلوص عشق موحّدین جز به ظهور کامل نفرت از مشرکین و منافقین میسّر شود» در فضای مکه طنین‌افکن است و درس فراموش نشدنی او که می‌گفت: «کدام خانه‌ای سزاوارتر از کعبه و خانه امن و طهارت ناس که در آن به هر چه تجاوز و ستم و استعمار و بردگی و یا دون صفتی و نامردمی است عملًا و قولًا پشت شود؟» در کتیبه ذهن انسانهای بیدار منقّش است ...»

«آری، امام خمینی زنده است تا امید زنده است و تا حرکت و نشاط هست و تا جهاد و مبارزه هست ... امام خمینی و امّت فداکارش از مکه و میقات هم غایب نیستند. سیلاب اندیشه جهاد و شهادت و مقاومت و برائت از مشرکین و محبّت به مؤمنین که از قله بلند اندیشه او جاری است همه دلها و جانهای مستعد را فرا می‌گیرد و به او حضوری معنوی می‌بخشد. آری، چنانکه او خود می‌گفت: «ما در مکه باشیم یا نباشیم دل و روحمان با ابراهیم و در مکه است. دروازه‌های مدینهٔ‌الرسول را به روی ما ببندند یا بگشایند، رشته محبّتمان با پیامبر هرگز پاره و سست نمی‌شود، بسوی کعبه نماز می‌گزاریم و بسوی کعبه می‌میریم و خدای را سپاس می‌گزاریم که در میثاقمان با خدای کعبه پایدار مانده‌ایم و منتظر هم نمانده‌ایم حاکمان بی‌شخصیت بعضی کشورهای اسلامی و غیر اسلامی از حرکت ما پشتیبانی کنند. ما مظلومین همیشه تاریخ، محرومان و پا برهنگانیم و غیر از خدا کسی را نداریم و اگر هزار بار قطعه قطعه شویم دست از مبارزه با ظالم برنمی‌داریم ...» (۱) پی نوشتها:

۱- بخشهایی از پیام رهبر معظم انقلاب‌اسلامی حضرت آیت اللّه خامنه‌ای- مدظله‌العالی- به مناسبت حج ۱۳۶۸ ه. ش.

ص: ۱۳

اسرار و معارف حج

ص: ۱۴

حج در کتاب خداوند

۲ -

سید محمود طالقانی

مفسّر بلندپایه قرآن، ابوذر زمان حضرت آیهٔاللَّه طالقانی به سال ۱۳۳۲ توفیق زیارت حرمین شریفین را می‌یابند و نتایج تأمّلها، تدبّرها و نگاههای هوشمندانه خود را به چگونگی سفر در مجموعه‌ای زیبا با عنوان «به سوی خدا می‌رویم» تدوین و نشر می کنند.

در آغاز این مجموعه آیات مرتبط با حج را تفسیر گویا، و آموزنده‌ای نگاشته‌اند، که تفسیری است سودمند و کارآمد. «میقات» نشر دوباره این بخش را که اکنون مجموعه آن در اختیار نیست و سالها از نشر آن می گذرد شایسته دانست. لازم به گفتن است که بخش اول آن در شماره پیشین (۱۲) آمد.

رضوان الهی را برای آن بزرگوار و توفیق بهره‌وری از این مجموعه را برای خوانندگان آرزومندیم.

«و اذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت و اسماعیل

ربنا تقبّل منّا انک انت السمیع العلیم،

ربنا و اجعلنا مسلمَیْن لک و من ذریتنا أمّهٔ مسلمهٔ لک

و ارنا مناسکنا و تُب علینا انک أنت التواب الرحیم،

ربّنا و ابعث فیهم رسولًا منهم یتلوا علیهم آیاتک،

و یعلّمهم الکتاب و الحکمهٔ و یزکّیهم انک أنت العزیز الحکیم.» (۱)

۱- بقره: ۱۲۴- ۱۲۲

ص: ۱۵

«آنگاه كه ابراهيم پايه‌هاى خانه را برمى‌داشت اسماعيل هم،

پروردگار ما! براستى از ما بپذير، چه تو، همانا تو، بس شنوا و دانايى.

پروردگار ما! مارا يكسره‌تسليم خودگردان و از ذريه ما گروه همفكر و مسلمى قرار ده.

و مناسك و دستورات را به ما بنما و توبه ما را بپذير، چه تو، همانا تو، بس توبه‌پذير ومهربانى.

پروردگار ما! برانگيز در ميان آنهاپيامبرى از آنان كه‌همى‌تلاوت كند برآنها آيات تو را.

و بياموزد به آنها كتاب و حكمت را و تزكيه نمايد آنان را، چه تو، همان تو، بس عزيز و حكيمى.»

با اشاره و هدايت آيات گذشته، اوّل قطعه درخشان زمين و مكان بناى خانه نخستين را يافتيم، آنگاه ابراهيم را براى يافتن مكان خانه، در بيابان‌هاى وسيع و شهرهاى كوچك و بزرگ در جستجو ديديم، حال در اين آيات مى‌نگريم كه ابراهيم پس از طواف و سعى در بيابانها، به مقصود خود رسيده و نقطه مركزى را يافته و خود در آن متمركز شده، اينك ابراهيم با چهره نورانى و موى سفيد دامن به كمر زده و دست از آستين بيرون آورده، پايه‌هاى خانه را بالا ـ مى‌آورد و سنگهاى نخستين بناى توحيد را روى هم مى‌نهد. فرزندش اسماعيل كه در همين سرزمين پرورش يافته و بى‌پرده آيات حق را مشاهده نموده و در برابر فرمان خدا سر تسليم پيش آورده و در زير كارد تيز گردن نهاده، با پدر براى برپا ساختن خانه كمك مى‌نمايد.

اين دو، در دل وادى خاموش مكه و در ميان سلسله كوهها و در زير آفتاب سوزان سر وصدايى راه انداختند كه از خلال پرده‌هاى زمان و ديوار كوهها و فضاى بيابان‌ها به جهات مختلف جهان پخش مى‌شود و پيوسته صداى آنها به گوش مى‌رسد، ابراهيم بالاى ديوار ايستاده، اسماعيل سنگهاى سياه برّاق را كه خطوط ادوار گذشته زمين بر آن نقش بسته و اسرار تكوين زمين از آن خوانده مى‌شود، به پايه بنا نزديك مى‌نمايد. اين پسر مولود فكر و روح آن پدر است، مثل همان پدر چشم جهان‌بينى دارد. گذشته و آينده جهان را مى‌نگرد، اين پدر و فرزند در هنگام ساختن خانه يك نظر به جهان بزرگ و عالم بالا دارند، كه سراسر در برابر اراده و مشيت تواناى حق تسليمند و گرد مركز وجود و حكمت ازلى او طواف مى‌نمايند. نظرى به دنياى انسان دارند، مى‌نگرند كه ذلّت بندگى و عبوديت بر سر همه خيمه زده، بندگى شهوات، بندگى گذشتگان، بندگى اوهام، بندگى اصنام؛ مى‌نگرند كه انواع شهوات و اوهام عقل و فكر

ص: ۱۶

انسان را استخدام نموده و بر پای فکر و دست همت غل و زنجیر زده، اوهام گذشتگان سرها را در مقابل خود خم نموده و جمله خلق کورکورانه یکدیگر را به رشته عبودیت می‌کشند. زارع و کارگر بنده استثمارگر است. استثمارگر بنده سپاهی است، سپاهی بنده قوانین و رسوم بشری است. قوانین و رسوم، رشته‌های بندگی حکام و درباریان است و آنها بنده اصنام و اوهامند. با نظر دیگر می‌نگرند که جهان و جهانیان از خرد و بزرگ، از ذرّه تا کرات عظیم، از موجودات زنده کوچک تا بزرگ، همه تسلیم یک اراده و مشیّتند که در بعضی به صورت طبیعت و در بعضی به صورت غریزه و در بعضی به صورت فطرت ظهور نموده، فقط در این میان عالم انسان است که از حکومت این عوامل بیرون آمده و به پای اختیار به راه افتاده و عقل را محکوم وهم وحس ساخته به این جهت از عبودیت حق و تسلیم به خواست وی سرپیچی کرده و سرگرم عبودیت خلق و وهم شده. ابراهیم و اسماعیل، به هر سو نظر می‌نمودند، از بابل تا ایران و هند و آخرین نقاط شرق، و از شام و مصر تا دورترین نقاط غرب، مردم را در زنجیر عبودیت وهم می‌نگریستند، گردنهاست که در زیر بار سنگین این عبودیت‌ها کج شده، دست‌ها و بازوهاست که با زنجیرهای گران بسته شده و زانوهاست که در برابر بت‌ها خم شده، نظری هم به آینده جهان داشتند.

دست و پای این پدر و پسر در کار بنا مشغول است ولی نظر و توجّهشان گاهی به خدا، گاهی به خلق، گاهی به آینده است، همانطور که طفل شیرخوار با تمام جوارح و حواس و حرکت دست و پا و گرداندن چشم و ناله عاجزانه دل مادر را از جا می‌کند و کوران عواطف در اعصاب و قلب او ایجاد می‌نماید. در اثر این اظهار عجز و استرحام حواس، مادر یکسره به او جلب می‌شود و غده‌های پستان برای تهیه شیر و ترشح به کار می‌افتد. ابراهیم و اسماعیل برای نجات خلق و بقای مؤسسه توحید و کمال و تمام آن و برگرداندن محور زندگی مردم بر مرکز توحید، سراسر امیدشان به خداست و با کلمه «ربّنا» عنایات و توجه خدا را به خود جلب می‌نمایند. اول درخواستشان این است که این ساختمان را پروردگار بزرگ مشمول صفت ربوبیت خود گرداند و آن را بپذیرد؛ یعنی ساختمان سنگ و گِل که در معرض حوادث جهان است و عوامل طبیعی و غیر طبیعی در فنای آن می‌کوشد مورد پذیرش نام ربوبیت پروردگار گردد و برای تربیت خلق صورت بقا گیرد و جزو دستگاه ربوبیت و ثابتان عالم شود، و دو صفت

ص: ۱۷

«عزیز» و «حکیم» خداونـد که به آن، سراسـر جهان مقهور اراده اوست و به وضع ثابت و محکمی برپا است. در این بنا ظهور نمایـد؛ (انک أنت العزیز الحکیم.)

خداونـد هم این خانه اخلاص را پـذیرفت و از دست حوادث نگاهش داشت، نه عصبیت شدیـد قحطان بر عدنان بنیان آن را متزلزل نمود و نه سپاه ابرهه توانست در حریم آن رخنه نمایـد، و نه جـاهلیت تاریـک عرب اسـاس آن را دگرگون ساخت، و آن را سایه و شعبه بیت‌المعمور عالم بزرگ قرار داد و از آن شـعبه‌هایی به نام «مسجد» در تمام نقاط جهان با دست‌های مخلصی تأسیس نمود که پیوسته از آنها بانگ تکبیر و دعای ابراهیم منعکس است ولی کاخهایی که برای استعباد خلق با مواد محکم و هزاران پاسبان تأسیس شده، یکی پس از دیگری تسلیم عوامل فنا گردید و این روش همیشه در جهان جریان داشته و دارد.

دعای دوم ابراهیم که مقصود او را از بنای این ساختمان می‌رساند در جمله دوم آیه باید خواند: «ربنا و اجعلنا مسلمین لک و ...» این نیت و درخواست نیز آمیخته بـا گـل و سـنگ و ساختمان خانه است و مقصود و روح بانیان را به این صورت مجسم گردانـده؛ یعنی در تکمیل این ساختمان و آداب و مناسک آن، دو فرد کامل و شاخص اسـلام قرار گیرند، دو فرد کاملی که سـراپا تسلیم اراده خدا و اجرا کننده اوامر او باشند و پیوسته از ذریه او مردمی همفکر و هم‌آهنگ و مسلم تربیت شوند، ابراهیم می‌نگریست که عموم مردم جهان خـدایی را که فطرت بشـری جویای اوست و شـناسایی و قرب او را می‌خواهد یا فراموش نموده یا او را به حسب آثار محیط و تصـرف وهم به صورت‌های مشخصی درآورده و تسلیم هواها و اراده خود نموده‌اند، خدایی را می‌پرستند که به صورت‌هایی مطابق میـل و هوس‌هـای آنـان باشـد و از اراده و منـافع و آمال آنها تبعیت کنـد، فقط در موقع بروز حوادث و ناکامیها به او رجوع کننـد تا سنت عمومی عـالم را به میـل آنها برگردانـد و باران را به نفع آنها بفرسـتد یا بازدارد. جنگ را به زیان دشـمن بکشانـد و برای آنها پایـان دهـد، ولی در امور عـادی زنـدگی و روابـط افراد و نظم اجتمـاع و تنظیم قوا و غرائز درونی و روش اعمال و حرکات، نامی از خـدا در میـان نیسـت، چنـانکه امروز هـم بـا همه پیشـرفت فکری و عقلی که مدعینـد بیشتر مردم جهـان در این حقیقت قـدمی فراتر نگذاشـته‌اند؛ماننـد قرون اولیه، یا خدا را فراموش کرده و به او ملحد شده‌اند، یا خدایی را معتقدند که با خیال و وهم خود ساخته‌اند تا در موارد اضطرار به او رجوع کنند و او مطابق

ص: ۱۸

خواسته و منافع هر دسته‌ای رفتار نمایـد و جهان را بر وفق اراده محدود آنها بگرداند، چنانکه در جنگها هر دسته‌ای در معابد جمع می‌شونـد و به وسیله دعا و عبادت، از خـدا می‌خواهنـد که دشـمن نابود شود و خود پیروز گردنـد، گویا خـدا فقط برای آنهاست و دیگران خـدایی ندارنـد ولی در نظم زنـدگی و تربیت عمومی هر دو دسته در کفر و الحاد اتفاق دارند. خلاصه مردم یا در عقیده و عمل به خـدا کافرنـد یا عقیـده دارنـد و در عمل کافرند و به عبارت عصـری به خدای «متافیزیکی» معتقدند و حقیقت و روح تربیت پیامبران و پیام آنها که همان اراده خداست، یکسره فراموش گشته، و زبان کافر کیشان باز شده که «دین» اثر خود را از دست داده و در برابر صنعت شکست خورده، اما کدام دین؟!

در اوانی که عقل ابراهیم خلیل ماننـد شـکوفه می‌شـکفت، خود را از محیط شـرک بیرون آورد تا دست آلودگان پژمرده‌اش نکند و گرد و غبار محیط عقل پاکش را نیالایـد، در میان غاری منزل گزید و چشم فطرت را به روی آسـمان باز و پر از مهر و ماه و اختران گشود.

در این رصـدخانه، حساب کوههـای آسـمان و سـتارگان درخشـان را می‌رسـید، آیـا چنانکه اکثر مردم می‌پندارنـد اینها موجوداتی مستقل به ذات و پدید آرنده و نگاه دارنده مخلوقاتند؟

اینها که از مسیر خود بیرون نمی‌روند و از خود اختیاری ندارند، در طلوع و غروب آنها تغییری در جهان رخ نمی‌دهد و خود پیوسته در معرض تغییرند، اینها مسـخر اراده توانا و تسـلیم دست تدبیر او می‌باشـند. سراسر مطیع و مقهور و ما فوق و کمک کار مادونند. با شعور طبیعی خود چشم به فرمان مبدأ قدرت و با رابطه‌های نامرئی بدو پیوسـته‌اند و با شعاع‌های مرئی و غیر مرئی، موجودات زیرین را از خفتگی بیدار می‌نمایند و از افتادگی برپا می‌سازند و به وسـیله قدرتی که از تسـلیم و اطاعت به آنها می‌رسد، جسمهای بزرگ و کوچک و دور و نزدیک را که در دسترس شـعاع آنهاست از سقوط نگاه می‌دارند و با حرارت، زندگی خانواده‌های منظومه خود را از کرات بزرگ تا ذرات کوچک گرم می‌سازند و جمله را برای کسب شعاع حیات، مستعد می‌گردانند.

ابراهیم پس از این مشاهـدات، خود را جزئی از جهـان دیـد و بـا نوای عمومی هم‌آهنـگ شـد و گفت: «وجّهت وجهیَ ...»؛ «من هم روی خودم را به سوی او گرداندم و یکسـره تسـلیم وی شدم.» از این پس خود را جزئی از عالم دید و باید هر چه بیشتر تسـلیم اراده خدا شود و در مدار

ص: ۱۹

حکم او بگردد و مانند تمام اجزای بزرگ و کوچک جهان، از زیر دست و کوچکترِ وامانده دستگیری نماید.

ابن طفیل در کتاب حی بن یقظان (۱) می‌گوید: حی بن یقظان چون در خود تفکر نمود خود را از سه جهت شبیه به سه موجود دید؛ از جهتی شبیه به مبدأ واجب‌الوجود، از جهتی شبیه به افلاک و ستارگان یا علویات، از جهتی شبیه به حیوانات، کمال خود را در آن دانست تا بتواند شباهت خود را به افلاک و ستارگان درخشان بیشتر نماید، آنگاه به واجب‌الوجود خود را شبیه سازد، از جهت شباهت به موجودات علوی مطالعه و دقت کرد، دانست آنها دارای سه جهت و صفت می‌باشند:

اول آن که در آنها یکنوع شعور، به حق و مبدأ کمال است که پیوسته به او اتصال دارند و مقهور نور جلال و اراده حکیمانه او می‌باشند.

دوم آن که همه زیبا و درخشانند و گرد مدارات خود پیوسته می‌چرخند.

سوم آن که موجودات مادون را به حرارت و نور نگاهداری می‌نمایند و همه از فیض آنها بهره‌مندند.

از جهت شباهت اول گوش خود را می‌گرفت و چشم خود را می‌بست و خیال و وهم خود را ضبط می‌نمود تا فکر و عقلش را یکسر در ذات و صفات خداوند متوجه سازد، از جهت شباهت دوم خود را همیشه پاک و پاکیزه نگاه می‌داشت. لباس و بدن خود را می‌شست. زیر ناخن‌ها را پاک می‌کرد و گیاههای خوشبو همراه می‌داشت، چنانکه از جمال و پاکی می‌درخشید و از جهت شباهت به حرکات اختران، گاه پاشنه یک پا را بر زمین محور می‌نمود و بدور خود می‌چرخید و گاه اطراف خانه‌ای که از سنگ و گل و چوب برپا ساخته بود، طواف می‌نمود و گاه در اطراف جزیره با شتاب دور می‌زد، از جهت شباهت سوم بر خود واجب نمود که حیوانات افتاده را دستگیری نماید، اگر پر و بال مرغی به خاری بسته شده، باز گرداند و اگر در جایی حبس شده، آزادش کند و اگر حیوانی چنگال به او بند کرده نجاتش دهد، هر گیاهی که بوته دیگر، او را از نور آفتاب محروم داشته و یا گیاه دیگر به او آویخته و از حرکت و نموش باز داشته، به نورش نزدیک نماید و مانع را بردارد و اگر خشک و تشنه است به او آب رساند و آبی که برای سیراب نمودن سبزه روان است، چنانکه مانعی او را از مجرای طبیعی باز دارد،

۱- ابن طفیل از فلاسفه بزرگ اسلامی آندلس است که در فلسفه الهی و علوم طب و ریاضی معروف است و هم‌عصرفیلسوف معروف ابن رشد است. هر دو در قرن ششم هجری بسر می‌بردند، دانشمندان با انصاف و محقق اروپا اینها را پایه‌گذار تمدن جدید جهان می‌شناسند و کتب و نظریاتشان در قرون اول نهضت در اروپا تدریس می‌شده و آن اندازه که فلاسفه اروپا آنها را می‌شناسند در میان مسلمانان شناخته نشدند. ابن طفیل در سال ۵۸۱ ه.- ۱۱۸۶ م. وفات نمود. کتاب معروف و باقی او همین کتاب داستان حی بن یقظان است که به لغات مختلف ترجمه شده و بسیار مورد توجه بعضی از دانشمندان اروپا است. رساله‌ای هم به این نام شیخ بو علی سینا تألیف نموده و رساله دیگری هم به این نام از فلیسوف و عارف نامی شیخ شهاب‌الدین سهروردی معروف به مقتول است. این سه رساله به تازگی با شرح و مقایسه‌ای به قلم فاضل معروف معاصر احمد امین به مناسبت هزاره بو علی باهم در مصر طبع شده، ابن طفیل در این رساله به عنوان داستان تمام نظریات خود را درباره فلسفه طبیعی و فلکی و الهی و نفس بیان نموده.

ابن طفیل در این داستان چگونگی نشو و نما و افکار و زندگی طفلی را بیان نموده که در جزیره‌ای خرم دور از محیط آدمی بسر برده، نطفه این طفل یا به وسیله فعل و انفعال و تأثیر حرارت و نور و عناصر در محیط خط استوا تکوین یافته، یا مادرش در جزیره دیگر بسر می‌برده و برادر آن زن پادشاه مغروری بوده که او را از ازدواج مانع می‌شده و او پنهان از برادر به یقظان شوهر کرد، چون طفل خود را بر زمین نهاد. او را در میان صندوقی پنهان کرده و در آب دریا افکند. صندوق در کنار این جزیره در میان شن قرار

گرفت و ناله و فغان او آهویی را که بچه‌هایش را سباع ربوده بود، بدو متوجه ساخت. او را از میان صندوق بیرون آورد و به شیر دادن و پذیرایی او دلگرم شد، کم‌کم مانند مادر چهار دست و پا می‌دوید و مثل او همهمه و صدا می‌نمود ولی تدریجاً متوجه شد که با مادر خود و دیگر حیوانات فرق دارد. حیوانات دارای اسلحه شاخ و دندان و چنگال می‌باشند و برای حفظ از سرما و گرما پشم و مو دارند و عورتشان را عضوی پوشانده، هر چه بخود می‌نگریست و انتظار می‌برد که این اعضا برای او روییده شود نشد، به خاطرش رسید که از شاخ و پوست حیوانات و برگ و چوب درختان برای خود سلاح و لباس تهیه نماید.

پس از مدتی مرگ مادرش آهو رسیده، روی زمین افتاد. طفل هر چند با آهنگ مخصوص مادرش را خواند، جوابی نیافت. خیره خیره به اعضای او نگریست، همه را بجای خود دید، دانست که آنچه از او پذیرایی و مهربانی می‌نمود و او را می‌خواند در باطن است، یک یک اعضای درونی را تشریح نمود تا آن که قلب را یافت و دانست مرکز حیات آنجاست و قدرت از آنجا به دیگر اعضا می‌رسد. درون آن را خالی یافت، تشخیص داد آن که به او مهربان بود و نوازشش می‌نمود در آنجا بوده، آنگاه آتش را کشف نمود و آن را اشرف جسمها یافت و از آن برای غذا استفاده نمود، قلب حیوان دیگر را تشریح نمود و هوای گرم مانند آتش در آن یافت، دریافت که ساکن قلب مثل آن بوده یک یک اعضای بدن خود و اجسام جامد و نباتات و حیوانات را دقت نمود خاصیت هر چیز و امتیاز و اشتراک آنها را دریافت. علاوه بر جسمیت، چیزی را یافت که متصرف در جسم است و از آن تعبیر به «نفس» یا «روح» می‌شود.

چون در کوچک و بزرگ موجودات دقت نمود، همه را در حال تکوین و حدوث و تغییر و فنا یافت و همه را خاضع برای قوانین و نظمی نگریست، از این دقت و مطالعه، با فطرت زنده و عقل بیداری که داشت به همین جهت نامش حی بن یقظان بود دانست که عقل مدبّر و دست حکیمی در موجودات بکار است و همه به او محتاجند. هنگام غروب و طلوع آفتاب و ماه و ستارگان در وضع و نظم آنها فکر می‌نمود، هر چه بیشتر تأمل می‌کرد، وجود مبدأ و گرداننده آنها را ظاهرتر می‌دید. در هر موجودی که جمال و کمال و قدرت و حکمتی می‌دید، آن را از فیض و تجلی آن حکیم مختار مشاهده می‌نمود. پس از هر چه و هر چیز کاملتر و عالیتر است. او محض کمال و تمام و قدرت و علم است و همه چیز فانی و ذات او باقی است. پس از آن متوجه شد که آنچه به وسیله آن مبدأ کمال و هستی را درک نموده چیست؟ یک یک حواس ظاهر و باطن خود را بررسی نمود و مسلم شد که آنها محدودند و جز اجسام و محسوسات را نمی‌توانند درک نمود و آنچه به آن حقیقت غیر جسمانی ثابت را درک نموده، باید آن خود غیر جسمانی و غیر محدود باشد و چون هر چیزی را به ادراک مخصوصی درک می‌نماید و ادراک مبدأ غیر متناهی به وسیله ادراک مخصوص جسمانی نیست. پس ذات خود را شناخت که همان است و مانند خداوند جسم و جسمانی نیست. پس دست فنا به آن راه ندارد و به وسیله تجربه در حواس، این حقیقت را کشف نمود که هر چه ادراک شده از جهت کمال و جمال برتر باشد، لذّت ادراک بیشتر و درد و الم محرومیت شدیدتر است، پس بالاترین لذات ادراک ذات و صفات حق است و سخت‌ترین رنجها محرومیت از این ادراک می‌باشد و آنچه او را از این ادراک و مشاهده باز می‌دارد، حوائج طبیعی؛ از گرسنگی و تشنگی و گرما و سرما و مانند اینهاست، هر چه او را از مشاهده حق بازمی‌داشت و از حال توجه کامل منصرف می‌کرد موجب ناراحتی و عذاب او می‌شد از این جهت خود را از دیگر جانوران ممتاز دید و شباهت خود را به اجسام نورانی آسمانی بیشتر تشخیص داد. چه، نگریست که موجودات آسمان و ستارگان پیوسته در حرکتند و با روش معین در سیرند، و از عمل و سیر خود غافل نیستند. پس مستغرق مشاهده حقّند.

چون خود را شبیه‌ترین موجودات به مخلوقات آسمانی دید واجب دانست که هر چه بیشتر شباهت خود را به آنها کامل نماید، چنانکه به حسب سرّ ذات، شبیه است به واجب‌الوجود مطلق و باید از صفاتی که او از آن پاک است خود را پاک نماید و آنچه صفات کمال که او دارد، خود را به آن بیاراید، و اراده او را اجرا نماید و به حکم او تن دهد و یکسره تسلیم او شود. پس در خود

شباهتی به حیوانات دید و شباهتی به موجودات علوی و شباهتی به واجب‌الوجود. از جهت شباهت به حیوانات، باید وضع وحد غذای خود را بقدر ضرورت معین نماید تا از کمالات خود باز نماند. از جهت شباهت به آسمانی‌ها، باید مثل آنان غرق مشاهده حق باشد، و پاك و درخشان گردد و مثل آنان گرد خود یا چیزی بگردد و مانند آنان به مادون کمك نماید.

اما از جهت شباهت بذات مقدس باری ... تا آخر داستان.

ص: ۲۰

مانع را برطرف نماید.

ابراهیم بیدار و هوشیار (حی بن یقظان) پس از آن که ستارگان و سراسر جهان را مسخر اراده حق و درخشان و در مدارات خود چرخان دید که همه تسلیم حق و کمک کار خلقند، می‌کوشید که هر چه بیشتر مانند آنان تسلیم او شود و در مداری طواف نماید، سر تا پا نظیف و پاک باشد، چنانکه نظافت عمومی بدن، سنت ابراهیم است و مانع‌های فکری و عقلی را از سر راه کمال خلق بردارد، بت‌ها را از میان ببرد، از غریب و درمانده دستگیری کند و مهمان‌نوازی و مهربانی را سنت جاری قرار دهد.

ابراهیم خانه‌ای برپا می‌سازد که هنگام ساختن و پس از تکمیل و طواف بر آن و انجام مناسک آن، مدارج کمال تسلیم و اسلام به آخر رساند؛ زیرا نمایاندن خداوند مناسک را و تعبد ابراهیم برای انجام آن، تکمیل همان حقیقت اسلام است که هر دو پس از کلمه «ربّنا» در یک دعا واقع شده و از این آیه معلوم می‌شود: جمله مناسک با خصوصیات آن، برای ابراهیم هم تعبدی بوده و خود حق تعیین و تشخیص آن را نداشته تا درباره او هم مثل دیگران تعبد و تسلیم محض باشد و از خداوند اشاره باشد و از ابراهیم فرمانبری و بسر دویدن. بالاترین علّت و آخرین نتیجه اعمال تعبدی همین است که مکلف آن را برای فرمانبری محض عمل نماید تا یکسره مطیع و تسلیم شود و روح فرمانبری در او محکم شود و اسلام سراپای او را فرا گیرد. به همین جهت عموم عبادات، برای عوام تعبد محض است؛ یعنی از اسرار و نتایج آن بی‌خبرند و خواص هم اندکی از بسیار می‌دانند و در عین حال فلسفه و نتیجه‌ای که تشخیص می‌دهند، هنگام عمل نباید مورد توجه باشد و باید نیت و عمل و روح و جسم یکسره تسلیم فرمان و مسخّر او باشد و اگر در عبادت گوشه‌ای از نظر و توجه به غیر فرمانبری باشد و از آن سود و نفعی جوید، تعبد نخواهد بود و عمل حقیقت خود را از دست می‌دهد و باطل است، به این جهت، همه اسرار عبادات بر همه مجهول است، جز اندکی برای دسته‌ای آن هم خارج از توجه و نظر، این فقط برای آن است که مکلف از راه تعبد به کمال اسلام برسد و اسلام بسیط فکری و عقلی (متافیزیکی) در مجرای عمل وارد شود و عقل و خیال وهم و اعصاب و عضلات، در نتیجه، جمله اعمال را مسخر اراده فوق گرداند و مانند عموم نیروهایی در باطن موجودات است، در مجرای عمل و حرکت وارد شود و به صورت «فیزیک» درآید، چون اراده

ص: ۲۱

و فرمان حق مانند سپاهیان مقدمه، بر همه قوا تسلط یافتند پس از آن رحمت و لطف حق می‌آید و بار تکلیف و مشقت تعبد آسان می‌شود و از تحت تأثیر جاذبه‌های شهوات و کشش طبیعت بیرون می‌رود و جاذبه حق یکسره او را می گیرد، این همان توبه از جانب خداست که از جانب او متعدی به «علی» می‌باشد؛ یعنی فرا گرفتن و تسلط یافتن، و توبه از طرف بنده به «الی» متعدی می‌شود و مقصود برگشتن و رو به سوی او نمودن و قرب او را طلبیدن است.

هر چه فرمانبری و تعبد بیشتر شود، درجات قرب افزون می گردد و به حسب درجات قرب، قدرت کشش و جاذبه از طرف حق «به حسب قانون جاذبه عمومی» افزایش می‌یابد و چون تائب از محیط جاذبه مخالف، یکسره خارج شد، لطف و عنایت پروردگار سراپای او را فرا می گیرد و به سوی خودش می‌رباید و غرق انوار وجودش می‌نماید. «و تب علینا انک انت التواب الرحیم.»

به تماشای رخش ذره صفات رقص کنان تا به سرچشمه خورشید درخشان بروم

آخرین نظر ابراهیم هنگام بنای بیت، به آینده و دوره تکمیلی مؤسسه است، از این نظر چشمی به لطف و توجه خدا دارد، چشمی به نتیجه و آینده بنا، با زبان تضرع و دعا و دلی پر از امید می گوید:

«ربنا و ابعث فیهم ...»

پروردگارا! از میان ذریه مسلم و محیط مستعد بذر اسلام، پیمبری برانگیز که معلم نهایی و تکمیل کننده این اساس باشد تا بذرِ افشانده ما را به ثمر رساند و پایه‌های محکم تربیت خلق را در اطراف پایه‌های معنوی همین بنا بنیان گذارد و آن را به هر سو بگستراند و از اینجا پایه تربیت عمومی را شروع نماید:

«یتلوا علیهم آیاتک ...»

آیات تو را که همان آیات کون و شعاع‌های وجود تو است بر افکار و عقول تلاوت نماید تا نخست مردمی که مورد نظرند، از محدودیت و جمود و محکومیت آثار محیط و تقلید گذشتگان خارج گرداند و به محیط باز و غیر محدود آیات خدا و جهان‌بینی وارد گرداند و مستعد دریافت کتاب و حکمتشان سازد.

«و یعلمهم الکتاب و الحکمهٔ ...»

ص: ۲۲

آنگاه به آنان «کتاب»؛ یعنی اسرار و رموز قوانین با احساس مسؤولیت و «حکمت»؛ عقاید و آرای محکم بیاموزد. و «یزکیهم»؛ تزکیه به معنـای تطهیر و تنمیه (هر دو) اسـتعمال شـده؛ یعنی نفوس را از رذائـل که موجب رکود و بی‌رشـدی است پاک گردانـد، تا رو به رشد و کمال روند، و در افراد و اجتماعات آنها صفات عزت و حکمت ظاهر شود، تا این دو نام و صفت پروردگار، حکومت نماید و حکومت اوهام و شهوات از میان برود، (انک انت العزیز الحکیم.)

درخواسـتهای مخلصـانه ابراهیم خلیل در حال ساختمان خانه که هر قسـمت آن با کلمه «ربّنا» شـروع شـده و از سوز دل و رحمت به خلق بود، مورد اجـابت خـدای رحمـان واقع شـد وآنها را از جهت خلوص ابراهیم و به مقتضای حکمت و رحمت به خلق پـذیرفت؛ نخست آن که این خانه را با احترام و شـرافت مخصوص حفظ نمود و به آن صورت بقا بخشید با آن که عوامل انهدام و فنا که برای عموم بناهـا و تأسـیسات جهـان است، برای این خـانه شدیـدتر و بیشتر فراهم بود، از داخـل عصبیت اکثریت عرب و یهود با بقای آن موافق نبود، افتخارداران و پاسداران این خانه، فقط قبیله عدنان که اولاد اسماعیل و واردین جزیره‌اند بودند، این خانه وسیله تمرکز و افتخار و سیادت معنوی و حکومت ظاهری آنها بر دیگران گردید و عصبیت شدید عرب هم درباره افتخارات و امتیازات امر پوشیده نیست. پس اگر نفوذ معنوی و قدرت روحی این خانه نبود در همان اوائل تأسیس آن را نابود می‌ساختند.

یهود که صاحبـان نفوذ مـادی در جزیره بودنـد، چون از اولاـد اسـحاقند و خود را وارث پیـامبران بنی‌اسـرائیل و مرکزیت خود را در بیت‌المقدس می‌دانند نیز، با بقای این بنای ابراهیم و فرزندش اسماعیل موافق نبودند.

از خارج جزیره دولتهای بزرگ روم و ایران با تمرکز عرب که فاصل میان این دو دولت بودند، موافق نبودند، و هر یک می‌خواستند عرب را تحت سـیطره و نفوذ خود درآورنـد. دول مسـیحی مجاور که تحت‌الحمایه روم بودنـد عرب را از جنبه سیاسـی و مـذهبی به سوی خود می‌کشاندنـد و می‌خواسـتند آنها را تابع کنائس خود نماینـد، چنانکه شام را مسـخر نمودنـد واعراب آنجا را بدین مسـیح درآوردند، پادشاه حبشه و یمن برای خراب نمودن کعبه، با فیلهای جنگی لشکرکشـی نمود و با یک پیش‌آمد اعجازآمیز سپاهش از میان رفت و صدای شکست و نابودی

ص: ۲۳

سپاهش به همه جا پیچید و این داستان روز و مبدأ تاریخی عرب شد و سوره فیل درباره همین واقعه نازل گردید و عرب مشرک و مبارز با قرآن، آن را تکذیب ننمود.

دولت شاهنشاهی ایران هم برای از میان بردن مرکزیت عرب می‌کوشید و برای مقابله با روم می‌خواست که جزیره تحت نفوذ او باشد. از یکطرف دولتهای کوچک عربی عراقی و سواحل خلیج (فارس) را تقویت می‌نمود تا عرب را در برابر آیین و رسوم ایران خاضع گرداند. از طرف دیگر، چون حکومت‌های مسیحی عرب طرفدار روم بودند، یهودیان یمن و جزیره را پشتیبانی می‌نمود، در نتیجه هیچ یک از دولتهای بزرگ با مرکزیت و استقلال داخلی عرب که بیشتر به وسیله خانه کعبه بود، موافق نبودند ولی در میان این عوامل و حوادث، ساختمان آن باقی ماند و پس از گذشتن قریب چهارهزار سال از تأسیس آن، مقام و موقعیتش رو به افزایش است و از قسمت‌های مختلف جهان چندین میلیون مردم گوناگون شبانه‌روز به سوی آن روی می‌آورند و هیچگاه اطراف آن از زائر و طواف کننده خالی نمانده تا آنجا که آداب و مناسک آن، که جزء دعای ابراهیم است؛ مانند طواف و احترام و امنیت بیت، در این مدت باقی ماند و اعراب خونخوار و جنگجو همیشه در حریم آن و در ماههای حرام خود را محدود می‌نمودند و دست تعدی به دشمنان سخت یکدیگر نمی‌گشودند، گر چه خانه را با بتهای میراثی ملل دیگر آلوده ساختند و در مناسک و آداب آن آثار عصبیت و قبیلگی را راه دادند ولی همیشه خانه را از هر چه محترمتر می‌دانستند و بتها را وسیله تقرب به صاحب خانه می‌پنداشتند و اصول مناسک را همیشه عمل می‌نمودند و بر پیکر بعضی از بت‌ها لباس احرام پوشانده بودند. می‌گویند: بت عظیم‌الجثه‌ای که «وَدّ» نام داشته، لباس احرام در برش بوده.

چنانکه همین لباس احرام در پیکر مجسمه‌های خدایان مصر و چین و هند؛ مانند «کنفسیوس ولاوتز» دیده شده، بعضی از تاریخ‌شناسان حدث می‌زنند که از آداب احرام و مناسک ابراهیم خلیل گرفته شده، چنانکه درباره طواف صائبین و یونانیان همین حدث را می‌زنند. از طرف دیگر، تاریخ بیت‌المقدس را که می‌نگریم، با آن که مرکزیت سیاسی و دینی یهود را داشت چندین بار به دست خودی و بیگانه ویران و هتک حرمت گردید، چنانکه به دست بنی عثلیا یکی از اسباط یهود ویران شد و «احاز» پادشاه یهودا آن را ملوث و هتک نمود و به دست بخت‌النصر بابلی و طیطوس رومی بنیان آن ویران گردید و سالها به همین حال بود. از آنچه

ص: ۲۴

گفته شد اجابت دومین دعای ابراهیم هم معلوم گردید که گفت: «ما را دو مسلم و شاخص اسلام قرار ده و از ذریه ما پیوسته، مردم مسلمی باشند که مانند اختران درخشان، در دنیای تاریک محور اراده حق بگردند و تسلیم او باشند و مناسک ما را به ما نشان ده.» آخرین دعای ابراهیم درباره نتیجه نهایی تأسیس خانه، در بعثت پیامبر گرامی اسلام- ص- و نهضت مقدس او ظاهر و محقق گردید، خود می‌فرمود: «انا دعوهٔ أبی ابراهیم و بشارهٔ عیسی» معلم دوره نهایی و تابنده آیات، حق پایه‌گذار کتاب و حکمت و تزکیه کننده نفوس، از کنار خانه توحید و در میان ذریه ابراهیم برانگیخته شد، به هر جا دعوت او رسید، از روی همان سازمان نخست، بنایی به نام مسجد برپا شد که در فاصله‌های شبانه‌روز و هنگام طلوع و زوال و غروب آفتاب باید مردمان مستعدی با نظم و حدود مخصوص، در آن به صف، رو به مؤسسه نخستین بایستند، به وسیله تلاوت آیات وحی، ارواح و نفوس از کدورتها و تقالید محدود کننده و رذائل پاک می‌شد و بحسب استعدادهای مختلف حکمت عالی جهان و حقایق ثابت وجود در آن منعکس می‌گردید و عقاید محکم و ایمان راسخ در نفوس جای می‌گرفت، و درهای فهم حقایق و قوانین و اجتهاد به روی عموم گشوده می‌شد، چنانکه از مسجد ساده مدینه که نمونه اول خانه ابراهیم بود، در مدت هشت سال رشیدترین مردم برخاستند. گفته‌ها و اعمال و رفتارشان شاهد است که در فهم اسرار جهان و آنچه مربوط به سعادت انسان است و در تشخیص حدود و ریشه قوانین و مسؤولیت در برابر آن و رموز سیاست و روح نظامی‌گری از مکتبهای هزار ساله فلسفی و تربیتی دنیا گذراندند. سخنانی از آنان مانده که اهل فکر و تحقیق آنها را مورد شرح و تفسیر قرار می‌دهند، با روح نظامی‌گری، سپاهیان ورزیده روم و ایران را درهم شکستند و با روح عدالت و سیاست الهی و فکر قانون فهمی، بر سیاستها و اجتماعات دنیا فاتح شدند. جهانی را فتح کردند و با عالی‌ترین صورتی نگاه داشتند. روی خرابه‌های تمدن قدیم ایران و روم تمدن نوین برپا ساختند. کاخهای سودپرستی و استعباد و استثمار خلق را ویران نمودند و بجای آن، مساجد بندگی خدا و آزادمنشی برپا ساختند، در هر مسجدی پس از نماز و تقویت بنیه تقوا حوزه‌ها و حلقه‌های درس و بحث تشکیل می‌شد و پهلوی هر مسجد، مدرسه ساختند و هزاران طالب علم و محصل در فنون مختلف رفت و آمد می‌نمودند. علوم دنیا را گرفتند و آن را در لابراتوار اذهان پاک خود تجزیه و تحلیل نمودند و با

ص: ۲۵

صورت کاملتر و محکمتری به دنیا رساندند. آن عقاید ایمانی و آرای سیاسی و اخلاقی محکم، منشأ پدید آمدن اجتماعات محکم و پیوسته گردید که با رشته‌های ایمان و محبت، قلوب باهم پیوسته شد و از جهت رفت و آمد در مسجد و پهلوی هم در یک صف قرار گرفتن، فاصله‌ها و امتیازات ظاهری از میان رفت. این حکمت و استحکام، در بناها و صنایع آنها نیز ظاهر شد که مورد تعجب هوشمندان جهان امروز است، این امواج علم و حکمت که از خانه ابراهیم و میان ذریه او و از غار حرا به کلمات «اقرأ»، «علم» و «قلم» شروع شد طولی نکشید که هزارها مجامع خواندن و مدارس تعلیم و تألیف، از سر حدات چین و بلخ و بخارا و ایران و عربستان و اسپانیا تا سر حدات اروپای مرکزی بر پا شد ولی در اروپا جز چند مدرسه محدود و چند با سواد انگشت‌شمار وجود نداشت و از علم و تمدن و بهداشت خبری نبود.

درباره چگونگی سیر و تکامل علوم و تمدن اسلامی و نفوذ آن در اروپا و مبادی نهضت اروپا، مدارک و کتب زیادی از خودی و بیگانه نوشته شده. (۱) خلاصه آنچه در جهان امروز، از عقاید محکم و آرای صحیح و علوم و صنایع و اخلاق نیک و فضائل انسانی وجود دارد، منشأ اساسی و مبدأ تحقیقی آن، بعثت پیامبر اکرم است که افکار را از جمود به حرکت آورد و سرچشمه‌های ابتکار و نظر را باز نمود و ریشه‌های علوم صحیح را از منابع ایمان آبیاری کرد، و راستیِ پیامبران را ثابت داشت و پایه دعوت آنها را استوار ساخت و آغاز و انجام جهان و سرّ وجود انسان را آشکار نمود؛ تا اینجا در پرتو آیات قرآن حکیم، تا حدّی با اساس و بنیان و نتایج و مقاصد خانه خدا آشنا شدیم و رموز و ترکیب سنگ و گل و ساختمان آن را در شعاع آیات وحی، تجزیه و تحلیل نمودیم، اینک در نظر روشن‌بینان، این خانه، قبه نورانی است که اشعه هدایت خلق و اراده حق از آن می‌درخشد.

حدیثی هم درباره اساس و اسرار این خانه ذکر می‌نماییم آنگاه با توفیق خداوند باهم آماده حرکت می‌شویم، خصوصیت حدیث مورد نظر این است که خانه خدا را از دو نظرِ مختلف نشان می‌دهد؛ نخست از نظر یک فرد ملحد مادی منحرف، آنگاه از نظر حق‌بین و چشم نافذ یک شخصیت بصیر الهی و حکیم نفسانی.

در کافی و دیگر کتب معتبر به سلسله روایت خود از عیسی بن یونس نقل می‌نماید که گوید:

۱- چندی پیش جناب آقای دکتر شیخ، استاد دانشگاه در انجمن اسلامی دانشجویان تحت عنوان «نهضت علمی اسلام و انتشار آن در جهان» سخنرانی جامعی نمودند که در آن، سیر و تکامل علوم و فنون و پیشرفت آن و وضع جهان اسلام و اروپا را با مدارک و نام اشخاص شرح دادند، امید است مستقلًا چاپ شود.

ص: ۲۶

«كان ابن أبى العوجاء من تلامذة الحسن البصرى فانحرف عن التوحيد، فقيل له: تركت مذهب صاحبك و دخلت فيما لا أصل له و لا حقيقة، فقال: انّ صاحبى كان مخلطاً كان يقول طوراً بالقدر و طوراً بالجبر و ما أعلمه اعتقد مذهباً دام عليه.»

«ابن ابی العوجاء از شاگردان حسن بصری بود. پس، از توحید منحرف شد. به وی گفته شد: مذهب رفیق خود را ترک کردی و وارد چیزی شدی که پایه و حقیقتی ندارد؟ گفت: رفیق من فکرش مشوّش بود، گاهی از «قَدَر» طرفداری می‌نمود گاه از «جبر» (قضا)، من از او عقیده مستقیمی که بر آن بایستد ندیدم.»

نام ابن ابی‌العوجاء، عبدالکریم بوده. شاید پس از انحراف و کج‌فکری، به وی ابن ابی‌العوجاء گفته شده، چنانکه از جوابش معلوم می‌شود علت انحراف و الحادش تعلیمات درهم و برهم و متناقض حسن بصری بوده، چنانکه پیوسته بی‌دینی و الحاد معلول اینگونه علل است؛ زیرا به طبیعت و فطرت اولی کسی بی‌دین نیست، چنانکه صحت و سلامتی جسمی، طبیعت اول هر موجود زنده‌ایست و به طبیعت اوّلی، کسی بیمار نیست. بیماری از عوارضی است که به علل خارج پیش می‌آید، پس چون بیماری و انحراف مزاجی بر طبیعت زنده‌ای عارض شد، جای پرسش است که چرا عارض شده و باید در جواب این پرسش از علل آن جستجو نمود. پرسش از علت و پیش آمدن کلمه چرا؟ در چیزهایی است که بر خلاف طبیعت و ساختمان هر موجودی است؛ مثلًا هیچگاه پرسیده نمی‌شد که چرا آب رو به نشیب می‌رود.

درخت نمو می‌نماید. آفتاب می‌درخشد. آتش می‌سوزاند. حیوان نَفَس می‌کشد. مزاجِ شخص، سالم است. این کس دین دارد. راست می‌گوید. تولید می‌نماید و به اولاد خود محبت دارد، ولی عکس این مطالب جای پرسش از علت و پیش آمدن کلمه «چرا» است، پس بی‌دینی و الحاد، مثل عموم انحراف‌های جسمی و اخلاقی، از عوارضی است که در نفوس مستعدی به واسطه عللی پیش می‌آید؛ یکی از آن علل، تعالیم پیچیده و گیج‌کننده‌ای است که فطرت را از تشخیص صحیح بازدارد. دیگر، اوهام و خرافاتی است که رنگ دین گیرد. دیگر، فشارها و ظلمهایی است که در زیر سپر دین بر مردم وارد شود. اینگونه تحمیلات فکری و جسمی به نام دین، موجب عکس‌العمل انحرافی می‌شود که به صورت نفی و انکار درمی‌آید و با روح عصبانیت و انقلاب همراه است. این بیمار روحی می‌کوشد که منفیات و انکار را به صورت

ص: ۲۷

برهان و منطق و آمیخته با تمسخر و دشنام به دیگران تلقین نماید. این بیماری کم و بیش به حسب شدت و ضعف عوامل، در میان مردم بوده است و امروز در اثر وضع قرون وسطی و فشارها و محدودیت‌های فکری و ظلمها و اوهامی که به نام دین در طول تاریخ مسیحیت بوده است، متشکل شده و مکتبی انقلابی و بی‌هدف ایجاد نموده، در تمام نوشته‌ها و گفته‌های آنان از هر چه ظاهرتر عصبانیت و نارضایتی و بدبینی و بداندیشی و انکار محض است، کتابهایی که برای اثبات انکار و نفی ماورا نوشته‌اند، اجمالًا دو بخش است؛ یک بخش مطالبی راجع به اصول مادی و تأثیرات و آثار ماده و نیرو و اطوار آن است که از نتیجه اکتشافات و تجربیات دانشمندان گرفته‌اند و هیچگونه ربطی با مدّعای انکاری آنان ندارد؛ زیرا سراسر این مباحث، مطالب فیزیکی و اثباتی است؛ بخش دیگر مطالب و نوشته‌های آنان نفی و انکار ماورا یا به اصطلاح «متافیزیک» است. در این قسمت مباحث خود، جز بی‌علمی وانکار نتیجه‌ای نمی‌گیرند، و به اصطلاح دلیلی برای انکار خود ندارند و از روی غلطاندازی و اشتباه‌کاری نام این مطالب برهان‌نما و فرمولهای ناقص خود را منطق می‌گذارند؛ زیرا که منطق درباره مطالب علمی و اثباتی است نه انکاری و بی‌علمی، پس اگر به فرض برهان و منطق اثباتی برای متافیزیک نباشد، مادیین باید متوقف شوند، نه اصرار بر انکار داشته باشند، چون نفی دلیل، دلیل بر نفی نیست.

ولی چون بیچاره دچار یک نوع انحراف و بیماری است تصمیم دارد که بر انکار خود پایدار باشد و لجبازی می‌کند. اصطلاح و فرمول می‌بافد. لغت می‌سازد و بر خلاف منطق فطری و اصل دیالکتیک (طریق گفتگو) ندانسته را غیر واقع می‌پندارد.

میکروب مادی‌گری و الحاد در محیط مشوش دینی و اختلافات و جدال‌های علمی یونان از مغز ذیقراطیس و اپیکور بطور فرضیه ظاهر شد، ناراضیان و محرومان آن را جدی گرفته و مسلکی پنداشتند، ظهور فلسفه ریشه‌دار و فطری؛ مانند سقراط و افلاطون و نهضت اصلاحی آنان، این میکروب را از فعالیت بازداشت و به حال کمون قرار گرفت. در هر جامعه و ملتی که دین به صورت اوهام و سپر شهوات گردید و حکومت‌ها از این سلاح فطری بشری خواستند در راه ظلم و سلب آزادی حقّ مردم استفاده کنند، این بیماری شایع می‌شود و این میکروب از حال کمون در نفوس مستعد ظاهر می‌گردد و مانند قیچی رشته‌های ارتباط مادی

ص: ۲۸

و معنوی جامعه را قطع می‌نمایـد. پیش از ظهور اسـلام قیام مزدک و مانی در ایران در چنین شـرایطی بوده است. سـید جمال الـدین می گوید: در میان هر ملتی که این مسـلک ظاهر شد، رشته روابط اجتماعی را گسیخت و فضائل را از میان برد و وحدت آن ملت را متلاشی نمود و در پایان رو به فنا و انقراض رفتند.

پس از ظهور اسـلام و پیشـرفت تعالیم فطری و روشن قرآن و روش فاضلانه و عادلانه مسلمانان و قدرت منطق علمای اسلام، مجالی برای ظهور میکروبهـا و بـذرهای الحـاد که در ایران و بعضـی ناحیه‌هـای دیگر وجود داشت بـاقی نمانـد، ولی آنگـاه که خلافـت به صورت سـلطنت درآمد و مردمی مانند بنی امیه زیر سپر دین تمام مبانی دین را پایمان کردند و حقوق ملل مسلمان و آزادی بندگان خدا را از میان بردند و رنگ خدایی اسـلام و تساوی حقوق مسـلمانان را فراموش نموده و رنگ‌های نژادی و عصبیت عربی را زنده کردنـد، از طرف دیگر بجای تعالیم روشن و فطری قرآن، فلسـفه گیج کننده یونان و مباحث کلامی اختیار و تفویض و جبر و قدر و سخنان معتزلی و اشـعری به میان آمـد. در چنین محیطی میکروبهای نیم‌مرده مادی گری در مزاج ناراضـیانِ گیج و منحرفی مانند ابن ابی‌العوجاء و ابن مقفع و حماد بن عجر و بشار بن برد و مطیع بن ایاس و یحیی بن زیاد و صالـح بن عبدالقـدوس، جان گرفت. بیشتر اینها ایرانیان زجر دیده بودند که نه از تعالیم عالی اسـلام بهره‌مند و نه از محیط راضی بودند و تعصب ملی و نژادی نیز در عصبانیت آنهـا می‌افزود، به این جهت برای ایجـاد تشویش و آلوده نمودن افکار و عقایـد مسـلمانان، گاه در مجامع سرّی، خود فرمول و دلیل می‌ساختنـد. گاه برای مسـخره نمودن و انتقاد از مطالب دینی، عبارات بلیغ می‌بافتنـد، گاه برای ایجاد اضـطراب حـدیث‌های دروغ و بی‌پایه جعل می‌نمودند. وقتی که والی کوفه محمد بن سـلیمان، ابن ابی‌العوجاء را به امر خلیفه وقت منصور دسـتگیر نمود و خواست او را به دار آویزد، گفت: شما من را می‌کشید، من هم کار خود را کرده چهار هزار حدیث دروغ ساخته‌ام و آنها را در میان روایات شما گنجانده‌ام.

وقـدم مکـهٔ تمرداً و انکـاراً علی مـن حـج و کـان یکره العلمـاء مجالسـته و مسـائلته لخبث لسـانه و فسـاد ضـمیره، فـأتی أبـا عبـداللّه- علیه‌السلام- فجلس الیه فی جماعهٔ من نظرائه، فقال: یا أبا عبداللّه ان المجالس أمانات و لابد لکلّ من به سعال ان یسعل،

ص: ۲۹

افتأذن لی فی الکلام؟ فقال: تکلّم، فقال: الی کم تـدوسون هـذا البیدر، و تلوذون بهذا الحجر، و تعبدون هذا البیت المرفوع بالطوب و المدر و تهرولون حوله هرولهٔ البعیر اذا نفر، ان من فکر فی هذا و قدر علم ان هذا فعل أسّسهُ غیر حکیم و لا ذی نظر، فقل فانک رأس هذا الامر و سنامه و ابوک اسّه و تمامه.»

«ابن ابی العوجاء به مکه رفت تـا تمرد و الحـاد خود را آشـکار گردانـد و بر کسـانی که به حـج آمده‌انـد انکـار نمایـد، چون مردی گسـتاخ و بد زبان و دارای نیت فاسد بود، علما نشـست و برخاست و سؤال و جواب با او را دوست نمی‌داشـتند، در میان جماعتی از همفکران خود حضور ابو عبـداللَّه حضـرت صادق- سـلام اللَّه علیه- آمـده نشـست، گفت: ای ابا عبـداللَّه، مجالس امانت است و هر کس در سـینه سـرفه‌ای دارد ناچـار بایـد سـرفه کنـد، آیا اجازه سـخن به من می‌دهی؟ حضـرت فرمود: بگو، گفت: آخر تا چنـد این خرمن را زیر پای خود می‌کوبیـد و به این سـنگ پناه می‌برید و این خانه‌ای را که با آجر و سـنگ برپا شده می‌پرستید و مانند شتران رمیـده، گرد آن هروله می‌کنیـد، براستی کسـی که در این فکر کنـد و بیاندیشد، می‌داند که این کار را کسـی تأسیس نموده که نه حکیم بوده و نه صـاحب‌نظر، حـال جواب گو. چه، تو سَـر و کوهـان بلنـد این اساسـی و پـدر تو بنیادگـذار و تمـام و کمال آن بوده است.»

پاسـبانی علمای اسـلام نسبت به عقاید مسـلمانان و مراقبت از سـر حدّات فکری آنان، مجالی برای ظهور و انتشار منویات؛ مانند ابن ابی‌العوجاء نمی‌داد. اینها موسم و محیط مکه را که محل امنیت و اجتماع است برای نشـر سموم خود مقتضی دیدند و بدانجا رفتند تا در لبـاس احرام، به گفته خود سـرفه کننـد و نفس بکشـند. حضـرت صـادق- سـلام اللَّه علیه- آن سـال در مکه بودنـد. بزرگواری و آزادمنشـی و قـدرت روحی آن حضـرت به آنها اجازه می‌داد که در حضور آن حضـرت سـخن گویند. سـخن گفتن با آن حضـرت برای شـهرت آنان و شـیوع مطالبشان مؤثر بود و نیز مصونیتی که در محضـر آن حضرت داشتند، در جای دیگر برایشان فراهم نبود و اگر هم در اندیشه برخورد حقیقت و معالجه بیماری خود بودند، طبیب حاذق و منطق حقی شایسته‌تر از آن حضرت نمی‌شناختند. از این که در آغاز سـخن گفتند: «مجالس مرهون امانت و امنیت است و اجازه سرفه دهید»، معلوم می‌شود در هیچ جا امنیت نداشتند و شکوک و مطالب مبهم که اثر تعالیم پیچیـده و نقص قـدرت تشـخیص و فکر است و موجب کج‌بینی و بداندیشـی است؛ مانند خلط در سینه ابن ابی‌العوجاء مانده و جرأت سرفه نداشت، به این

ص: ۳۰

جهت دچار فشار و ناراحتی بود. پس از اجاره، مانند ماده‌ای که منفجر شود سخنان آلوده به دشنام و کج‌فهمی و بدبینی خود را نسبت به مسلمانان در اعمال حج اظهار نموده و مانند عموم ماده‌پرستان متحیر که با یادگرفتن چند لغت و فرمول سرمستند و به نظر حقارت و سفاهت به مردمان با ایمان می‌نگرند، این سنبل مادی‌گری و روشنفکر زمان خود در آغاز سخن مسلمانان طواف کننده را به حیوانات چشم بسته‌ای که دور خرمن می‌گردند تشبیه نمود، و طواف را به خرمن کوفتن، و عبادت خدا را عبادت خانه و پناهندگی به سنگ می‌پنداشت. در پایان، سخنش را نسبت به جمله اعمال حج یا جمله دین خلاصه کرده، گفت:

این اساس خردمندانه و اثر فکر صاحب نظری نمی‌توان باشد. چون سرفه خود را پایان داد، در حالی که امام- علیه‌السلام- گوش می‌داد و همراهان امام هم به احترام آن حضرت به وی آزادی داده بودند، اندکی راحت شد یا اخلاط فکری و مواد چرک شکوک را که آمیخته با دشمنام و کج‌بینی و کینه‌توزی بود، بیرون ریخت، چون هیجان و عصبانیتش اندکی فرو نشست، کمی بخود آمد، شاید این ظواهر حقیقتی دربرداشته باشد؟ شاید فهم و ادراک من از فهم اسرار آن کوتاه باشد، آیا میان این توده‌های فراوان که همه مثل من آفریده شده‌اند، من بیش از دیگران می‌فهمم! در اینجا متوجه شد که در محضر شخصیت بزرگی است، به کوچکی و ضعف فکری خود اندکی پی برد و گفت: سخن من تمام شد اینک تو بگو. چه، تو سَرِ این اساس و کوهان آنی و پدر تو مؤسس و کمال آن است، چون کوهان شتر بالا-ترین قرارگاه و محل چشم‌انداز سوار است. بدین جهت بزرگ و مدیر جمعیت را سنام می‌گویند، می‌شود از این جهت باشد که کوهان مانند دنبه گوسفند ماده غذایی ذخیره است؛ یعنی تو هم سر و مغز متفکر و هم کوهان و غذای ذخیره و قوّه بقای اساس اسلامی و وارث پدرانی می‌باشی که طرح این اساس را ریخته‌اند. پس تو به نیت و مقصود آنها بیش از دیگران آگاهی.

این بود اساس حج از دریچه چشم یک فرد منحرف ملحد، حال از نظر یک مرد الهی و حکیم نفسانی بنگر:

فقال أبو عبداللّه- علیه‌السلام-: «انّ من أضلّه اللّه و أعمی قلبه استوخم الحق فلم یستعذبه و صار الشیطان ولیه و ربه یورده مناهل الهلکهٔ ثم لا یصدره. و هذا بیت استعبد اللّه به خلقه لیختبر طاعتهم فی اتیانه فحثهم علی تعظیمه و زیارته و جعله محل انبیائه

ص: ۳۱

و قبلة للمصلّين اليه فهو شعبة من رضوانه و طريق يؤدى الى غفرانه منصوب على استواء الكمال، و مجمع العظمة و الجلال، خلقه اللّه قبل دحو الأرض بألفى عام، فأحق من اطيع فيما امر، و انتهى عما نهى عنه و زجر، اللّه المنشئ للأرواح و الصور.»

در جواب او ابو عبداللّه- ع- فرمود: «براستی کسی که خداوند او را گمراه نماید و چشم دلش را کور گرداند، حق در مزاج وی ثقیل افتد. (تخمه شود) و گوارا نیاید، شیطان ولی و ربّ او گردد، او را چون شتر تشنه به موارد و سراشیب هلاکت وارد نماید و سپس بیرونش نیاورد و همچنان به حال خودش گذارد.

این خانه‌ای است که خداوند به وسیله آن، بندگان خود را به بندگی خوانده تا فرمانبری آنان را در آمدن به سوی آن، بیازماید و بندگان را در تعظیم و زیارت آن ترغیب نموده و آنجا را محل پیامبران و قبله نمازگزاران به سوی خود قرار داده، پس این خانه شعبه‌ای از رضوان و راه رساننده به غفران خدا است، بر عالیترین حدّ استقرار و استوای کمال نصب شده و مرکز اجتماع عظمت و جلال است. خداوند آن را دو هزار سال پیش از دحوالارض آفریده، پس سزاوارترین کسی که باید اوامرش اطاعت و از نواهیش خودداری گردد، خداوند پدید آورنده ارواح و صور است.»

حکیم نفوس، امام صادق- ع- مانند طبیبی که در حرکت نبض و ضربان قلب و علائم دیگر بیمار دقت نماید، به سخنان ابن ابی‌العوجاء دقت نمود در آهنگ و جمله‌بندی و تعبیرات و مفهوم مجموع کلمات او آثار انحراف روحی و اضطراب درون را می‌خواند، نخست بطور کلی مراحل بیماری و انحراف روحی و دوره نهایی آن را اعلام فرمود، تا شاید بیمار مغرور متوجه بیماری و مراحل آن بشود و خود را در معرض علاج آرد.

فرمود: پیش از آن که به اسرار این خانه و اشارات آن آگاهت نمایم، این را بدان که مردمی را خداوند بواسطه سوء نیت و انحراف‌های اختیاری رو به گمراهی می‌برد؛ مانند کسی که به وسیله خوردن غذایی نامناسب دستگاه هضم و دفاع بدن را مختل و ضعیف نماید و خود را در محیط بیماری درآورد، این مقدمات با اختیار شخصی است ولی تأثیر بیماری و مراحل آن از اختیار و اراده بیرون است و تابع عواملی است که مظهر اراده خداوند است. این شخص از آن دسته بیماران روحی بود که خودخواهی و آرزوها و بدبینی به اجتماع و حکومت دینی و شنیدن سخنان مبهم و گیج کننده، منحرفش نموده و همه این علل به اختیارش بوده، علاوه خود را به طبیب حاذق روحی و مظاهر کامل حق عرضه ننموده تا اختیار از وی سلب شد

ص: ۳۲

و عوامل عمومی و خارجی عالم که همان دستگاه و کارکنان خداوند است، بر گمراهیش افزود.

بعد فرمود: کار انحراف و گمراهی به آنجا می‌رسد که قلب کور می‌شود؛ یعنی آن حس تشخیص فطری که خداوند در عموم آفریده، از میان می‌رود و غذای گوارای حق در ذائقه ناگوار و بدمزه و در هاضمه روح سنگین و موجب تخمه می‌شود، دوره نهایی این انحراف و بیماری روحی، سلطه کامل شیطان و حکومت مطلق او بر فکر و قلب و قوای معنوی است؛ مانند بیماری جسم که در دوره نهایی طبیعت مزاج یکسره تغییر می‌نماید و مرض یا میکروب بر سراسر دستگاههای حیاتی مسلط می‌شود، بیماری روح نیز به آنجا می‌رسد که روح کمال و خیر و روح خوش‌بینی و نیک‌اندیشی و روح محبت و خدمت یکسره تغییر می‌کند و عکس فطرت سالِم نخستین سیر می‌نماید و شیطان همان عامل ناپیدای این آثار، ولی و ربّ او خواهد شد. در این مرحله بیمار پیوسته دچار اضطِراب دائم و عطش کاذب می‌گردد. همه جهان را مشوش و بی‌نظم و شرّ می‌نگرد، گمراهی را راه نجات و سراب را آب حیات اوهام را حق و حقایق را اوهام می‌پندارد و رابطه معنویش با حقایق ثابت گسیخته می‌شود و مزاج روحش بواسطه نرسیدن غذا یکسره ضعیف و ناتوان می‌گردد. در پایان کار وسوسه‌ها و اضطراب‌های شیطانی به سراشیب هلاـکتش می‌اندازد و به آتش جانگداز همیشگی دچارش می‌سازد.

امام- علیه‌السلام- در این عبارات مختصر و جامع، به وی فهماند که تو بیماری وتوجّه به بیماری خود و عواقب آن نداری. آنگاه اسرار این بنا و اعمال آن را در جملات بعد بیان نمود و در ضمن، کج‌بینی و کج‌اندیشی او را به وی فهماند که این مردم بیهوده اطراف این خانه نمی‌گردند و سنگ و گل را پرستش نمی‌کنند. این حرکات برای تمکین روح بندگی و این خانه آزمایش بندگی است. اساس و بقا و کمال جهان در خضوع و فرمانبری مادون است نسبت به مافوق، و کمال اجتماع بشری و رابطه افراد و وابستگی و پیوستگی آنان در فرماندهی و فرمانبری و روح اطاعت است، مظاهر احترام و خضوع و تمرینها و حرکات نظامی برای تحکیم و اظهار اطاعت به مافوق و قوانین است. مشق نظام و حرکات چپ و راست ودرجازدن با صَرف بودجه‌های سنگین و وقت‌های پرارزش برای تمکین روح فرمانبری‌است تا اطاعت و اجرا، بدون هیچ مقاومت روحی انجام شود. این تمرین‌ها و حرکات، با آن که در اساس

ص: ۳۳

سعادت بشر زیان‌آور است، در زنـدگی عمومی همیشه لازم شـمرده می‌شود؛ زیرا این حد اطاعت و فرمانبری مردم از مردم، موجب غرور و خودسری کسانی، و بی‌شخصیتی وبی‌ارادگی توده می‌شود، و اساس استقلال فردی را از میان می‌برد. اینگونه اطاعت و فرمانبری درباره بندگان، فقط نسبت به خداوند لازم است، تا اراده و فرمان او که خیر محض است، در شخص تحکیم شود و محور حیات را تغییر دهـد. پس چیزی پرارزش‌تر از بندگی نیست و هرجا که بندگی در آن ظاهرتر شود، ارزش آن زیاد است. این خانه و اعمال آن مظهر کامل بندگی؛ یعنی ظهور اراده حق است، به این جهت محل پیامبران و قبله نمازگزاران و شعبه‌ای از رضوان و وسیله غفران است. از آنجا که اراده حق و روح بندگی و فرمانبری از آن ظاهر است، توجه پیامبران بـدانسو می‌باشد و روح و فکر آنان در آن محل، حلول می‌نماید و در آن محیط مستقر می‌شود، و در هر جا و از هر کس عبادتی و نمازی انجام گیرد؛ مانند عقربه قطب، بایـد بـدانسو برگردد که حوزه قدرت مغناطیسی حق است، همان زندگی خوش و بهشت رضایت که تو (ملحد ناراضی) در طلب آن می‌باشی و مورد آرزوی قلبی همه است و در تشکیل و راه آن، همه گیج و گُمند، نمونه و شعبه و راه آن همین خانه و اجتماع حج است؛ «شُعبةٌ من رضوانه و طریق الی غفرانه» که فاصله‌ها و رقابت‌ها را از میان می‌برد و شهوات و آرزوها را محدود می‌کند و حکومت‌های باطل را زایل می‌نمایـد، چون این علل و موجبات ناراحتی، از میان رفت یا محدود گردید، آثار خشنودی و رضایت و رضوان ظاهر می‌شود و جای نارضایتی‌ها و تاریکی‌های اختلافاتِ لباسی، رنگی، نژادی، زورمندی، زورپذیری و عیب‌جویی را وحدت ایمان و حکومت الهی و خشنودی و عیب‌پوشی می‌گیرد. همه رنگ خدا دارند و در دلِ همه، نور ایمان می‌درخشد و همه آیینه انعکاس جمال معنوی ایمان و فضیلتند، این محیط عکس محیط شهوات و اقتصادیات و سیاست‌ها و ملیت‌ها است. پس در این محیط، رسیدن به آخرین حد کمال مطلوب، برای عموم میسّر است؛ چون آخرین حد، عبودیت و تعبد است و عبودیت نفوذ دادن اراده حق است و همان حد نهایی کمال است؛ «منصوب علی استواء الکمال.» این معنا بنابر آن است که «استواء» به معنای استقرار باشد. استواء به معنای طریق مستقیم و حد وسط هم بسیار استعمال می‌شود، بنابر این معنای عبارت حد وسط میان معنا و صورت و دنیا و آخرت است.

ص: ۳۴

اجتماعـات کوچـک و بزرگ انسـان، اجتماعات قبیلگی و شهرنشینی، اجتماعات جشن‌ها و سان‌سپاهها و عبادت بت‌ها، همه و همه مظهر ذلّت و بنـدگی در برابر شـهوات و قوانین بشـری و اوهـام و فرمـانبری جمعیت‌ها برای فرد است، فقط اجتماع حـجّ و شـعب آن است که برای فرمانبری از خدا و حکومت بر شهوات می‌باشد و در آن اختلافات نکبت‌بار نیست:

«و مجمع العظمـهٔ و الجلال.» بعـد برای رفع اشـتباه دیگرش فرمود: پـایه این خانه، پیش از خلقت و آمادگیِ دیگر قسـمت‌های زمین بوده و نخستین نقطه و قسمت درخشان زمین بوده که دو هزار سال پیش از قطعه‌های دیگر خلق شده؛ قسمت دوم سخن آن حضرت اینجا پایان یافت.

این قسـمت دربـاره اساس و اسـرار خانه و اعمال آن بود، که سؤال و اعتراض ملحـد جواب داده شـد. با این بیان روشن، اگر جویای فهم و حق بود، اشـتباه و ابهـامی بـاقی نمانـد، محور سـخن آن حضـرت دربـاره اسـرار و اسـاس خـانه بر عبودیت و فرمانبری بود. در قسـمت سوم سـخن، برای آن که پایه عبودیت و فرمانبری را محکم گرداند تا شـکی و خلجانی درباره آن در خاطر نیاید و اعتراضی در ذهن نماند، جمله‌ای فرمود و سخن را تمام کرد: «ان احقّ ...»

زنـدگی، اطـاعت و فرمانبری است. بـدون اطاعت و فرمانبری، نه اجتماعی باقی می‌مانـد، نه کمالی حاصل می‌شود و نه سـنگی روی سنـگ قرار می‌گیرد. پس در اصلِ اطـاعت و فرمـانبری جـای سـخن نیسـت. سـخن در اینجـا اسـت کـه از کی بایـد اطـاعت نمـود؟ سزاوارترین کس در اطـاعت از امر و نهی او، همـان مبـدأ حکیمی است که روح و صورت و ظـاهر و بـاطن را پدیـد آورده؛ ترکیب عـالی ظـاهر و صـوری، در اثر اطـاعت طـبیعی مـواد است از امر و اراده تکـوینی او، و رسـیدن به ترکیب عـالی معنـوی و روحی، اثر اطـاعت ارادی از اوامر تشـریعی او است. این دو جمله را آن حضـرت همردیف قافیه سـخنان ملحـد آورد، تا معارضه را از هر جهت تمام کرده باشد.

ابن ابی‌العوجاء، مانند همه همسلکان خود، که مطالب کم مغز را با عبارات نغز می‌پردازند و در آوردن لغت و ساختن دلیل و فرمول و درست کردن قـافیه تکلّـف می‌ورزنـد، سـخنان کم مـایه خود را در قـالب عبـارات پرداخته، درآورد. امـام- ع- حقـایق پرمغز را با عبارات ساده و روان بیان نمود و در پایان، سـخن را در قافیه سـخنان سائل ختم فرمود، چون سـخن به اینجا رسـید، امام- ع- ساکت شد. ابن ابی‌العوجاء مانند کسی که از تاریکی ناگهان به محیط

ص: ۳۵

نورانی منتقل شود، چشم عقلش خیره شد و دچار حیرت و بهت گردید، ندانست چه بگوید و از کجا تجدید سخن کند، چیزی به نظرش نرسید فقط جمله مختصر و سستی گفت و دیگر ساکت شد، گفت:

«ذکرت و احلت علی غائب»؛ «سخن گفتی و حواله به ناپیدایی (غایبی) نمودی؟!

فقال- علیه‌السلام-: «ویلک و کیف یکون غائباً من هو مع خلقه شاهد و الیهم أقرب من حبل الورید، یسمع کلامهم و یری أشخاصهم و یعلم أسرارهم، و انما المخلوق الذی اذا انتقل عن مکان اشتغل به مکان و خلا منه مکان فلا یدری فی المکان الذی صار الیه ما حدث فی المکان الذی کان فیه فأما اللّه العظیم الشأن الملک الدیّان فانه لا یخلو منه مکان و لا یشتغل به مکان و لا یکون الی مکان أقرب منه الی مکان و الذی بعثه بالآیات المحکمهٔ و البراهین الواضحهٔ و أیّده بنصره و اختاره لتبلیغ رسالاته صدقنا قوله بأنّ ربه بعثه و کلّمه.»

حضرت فرمود: «وای بر تو! چگونه غایب است؟! کسی که گواه و مراقب آفریده خود است و به مردم نزدیکتر از رشته رگ گردن، سخن آنان را می‌شنود و اشخاص آنها را می‌نگرد و اسرارشان را می‌داند. آن مخلوق است که چون از مکانی منتقل شد، مکانی را اشغال می‌نماید و مکانی از وی خالی می‌ماند، پس در آن مکان که به سوی آن رفته نمی‌داند در مکانی که در آن بوده، چه پیش آمده، اما خداوند عظیم‌الشأن آن فرمانفرمای بزرگ، جزا دهنده خُرد و سترگ، نه مکانی از وی خالی است و نه مکانی او را در بر گرفته و نه مکانی به او نزدیکتر از مکان دیگر است و آن پیامبری که او را با آیات محکم و براهینی روشن برانگیخت و به یاری خود فیروزش داشت و برای رساندن رسالات خود برگزیدش. ما سخن آن شخص را تصدیق می‌نماییم که گفت: پروردگارش او را برانگیخته و با وی سخن گفته.»

او گفت: به غایب حواله نمودی و ساکت شد. مقصودش این بود که آنچه گفتی خبر از موجودی است که ما او را نمی‌بینیم و او از ما غایب است و آنچه مورد مشاهده است، خانه‌ای است و اعمال پیرامون آن.

امام- ع- در جواب سخن مجمل و غیر مفهوم او، اشاراتی به احاطه علمی و وجودی خدا فرمود و معنای غایب را دقیقاً بیان نمود، آنگاه او را براستی پیامبر که معرّف وجود و احاطه خداست هدایت کرد، گفت: آن کسی که با دلایل روشن و آیات محکم برانگیخته شد و بدون

ص: ۳۶

هیچگونه اسباب و وسایل عادی فقط به یاری خدا پیروز گردید، سخن او را تصدیق می‌نماییم و آنچه از طرف خدا و درباره او گوید باور داریم، اگر گفته‌ها و سخنان او را که راستی و درستی از هر جهت در آن نمایان است باور نداریم، پس چه سخنی را می‌توان باور داشت؟!

ابن ابی‌العوجاء دیگر نتوانست سخنی بگوید. از جای برخاست، در حالی که آثار شکست و حیرت در او نمایان بود، خجلت زده زیر لب می‌گفت:

«من ألقانی فی بحر هذا؟ سألتكم أن تلتمسوا لی خمرة فألقيتمونی علی جمرة.»

«کی مرا در میان این دریا افکند و دستخوش امواج آن نمود؟ از شما خواستم که مرا در سایه راحتی برسانید یا در میان اجتماعی قرار دهید، شما مرا روی پاره اخگری افکندید.»

اگر لفظ اول خمره- با خاء- باشد، معنای آن «سایه راحت» یا «اجتماع زیاد» است و مقصودش این است که من طالب راحتی بودم تا آتش درون و ناراحتیم قدری آرام شود؛ یا اجتماعی را طالب بودم که در میانشان سخنی گویم و نفوذی یابم. و اگر جمره- با جیم، مثل لفظ دوم- باشد مقصودش این است که من از شما پاره اخگری خواستم شما مرا روی پاره آتش افکندید. رفقای حزبی‌اش به وی گفتند: در مجلس او کوچک و ناتوان بودی؟!

قال: انه ابن من حلق رؤوس من ترون.»

«گفت: این فرزند کسی است که سرهای این مردم که می‌نگرید را تراشیده است.»

تراشیدن سر نزد عرب علامت ذلت و بندگی بوده، شاید تراشیدن سر بعد از اتمام عمل حج، برای اعلام بندگی خدا است؛ یعنی اگر از وی شکست دیدم برای من ذلت و کوچکی نیست او چنین مرد و فرزند چنین کسی است.

پی نوشتها:

ص: ۳۷

ص: ۳۸

ص: ۳۹

نگرشی بر اسرار معنوی حج

محمد تقی رهبر

حج تنها مناسک نیست، بلکه سیر و سلوک باطنی و طی منازل روحانی است. هر یک از منازل و مشاهد، رازهای عرفانی، اخلاقی، تربیتی و ارشادی در بر دارد و همین‌هاست که به حج معنا و روح می‌بخشد و دگرگونی اخلاقی و معنوی در زائر پدید می‌آورد. شایسته است این اسرار و رموز، مورد توجه زائران قرار گیرد هر چند این وادی بسیار گسترده است اما در این مختصر، تنها به ترجمه روایتی که مصباح الشریعه از امام صادق-ع- نقل کرده است با توضیحی کوتاه می‌پردازیم و تفصیل بحث را به مجالی دیگر موکول می‌کنیم:

قبل از عزیمت- آمادگی و انقطاع

امام صادق-ع- با اشاره به این مرحله؛ یعنی آمادگی و انقطاع، می‌فرماید:

«اذ أردت الحج فجرد قلبک للّٰهعزوجل من قبل عزمک من کلّ شاغل و حجب کل حاجب و فوّض امورک کلها الی خالقک و توکل علیه فی جمیع ما یظهر من حرکاتک و سکونک و سلم لقضائه و حکمه و قدره و دع الدنیا و الراحهٔ و الخلق و اخرج من جمیع ما یلزمک من جههٔ المخلوقین و لا تعتمد علی زادک و راحلتک و اصحابک و قوتک و شبابک و مالک مخافهٔ ان تصیر ذلک أعداً و وبالًا لیعلم انه لیس له قوهٔ و لا حیلهٔ و لا لأحد الّا بعصمهٔ اللّٰه

ص: ۴۰

و توفیقه فاستعدَّ استعداد من لا یرجو الرجوع.»

«هرگاه اراده حج کردی، قبل از عزیمت، قلب خویش را از مشاغل و موانع تهی ساز و برای خدای بزرگ خالص گردان. همه امورت را به آفریدگارت واگذار و در تمام حرکات و سکنات به او توکل نما و تسلیم حکم و قضا و قدر الهی باش. دنیا و راحت و خلق را رها ساز و در ادای حقوق واجب مردم بکوش. بر زاد و راحله‌ات و یاران و همسفران و قدرت و ثروت و جوانی‌ات تکیه مکن. چه، بیم آن است که اینها دشمن و وبال تو گردند تا معلوم شود که برای او و برای هیچ‌کس توان و چاره‌ای جز در پناه خداوند متعال و توفیق او نیست و بدانگونه آمادگی پیدا کن که گویی امید بازگشت نداری.»

نکته اساسی سخن امام- ع- توجه به روح حج است. حج یعنی قصد. زائر قصد خدا می‌کند نه چیز دیگر که هر چه جز او قصد کند شرک است.

آن که با ما سر سودا سپرد نیست لایق که دگر جا نگرد

هست آیین دو بینی ز هوس قبله عشق یکی باشد و بس

قرب خدا مکانی و زمانی نیست، قرب معنوی، شأنی و عرفانی است و این مستلزم فنای در حق و رهایی از قید خودی است.

قرب نی بالا و پستی جستن است قرب حق از قید هستی رستن است

هر چند میان بنده و خدا حائلی وجود ندارد اما تقرب به او عقبه‌ها دارد و طی منازل را می‌طلبد:

بعد مسافت اگر چه در ره او نیست تا سر کویش هزار مرحله باشد

نی ز ملک جو نشان و نی ز فلک پوی راه بسویش نفوس کامله باشد

شرط تقرّب به خدا، بیداری، تفکر، تذکر، مراقبه، محاسبه و مجاهده است تا نفس کامل شود و با کمال مطلق سنخیت پیدا کند. حج سفر از «خلق الی الحق» است یعنی خلق را پشت سرافکندن. خانه، خانواده، تجارت و مال، عنوان و مقام و همه تعلقات را رها کردن و حتی از خود و جوانی و توان جسمانی و روحی قطع نظر کردن و عجب و کبر و شهوت و غضب را زیر پا نهادن. چون قصد خدا کرده‌ای، باید ابراهیم‌وار از زن و فرزند و مال و جان بگذری تا ابراهیمی شوی و چون اسماعیل در کویر انقطاع، پای بر زمین بسایی تا از زمزم

ص: ۴۱

فیض و عرفان سیراب گردی و چون هاجر آسیمه سر و برهنه پای در سنگلاخ حیرت و انقطاع از اینسو بدانسوی، اشگبار و بی‌قرار، دوان دوان راه پویی و به خدا التجا کنی تا فیض رحمانی چاره‌سازت شود و در دامن مهرش جای گیری.

باری این سفر شبیه سفر آخرت است و احرام برگرفتن رمز لباس آخرت پوشیدن. و بدینسان باید از عهده حقوق خلق و خالق بدر آیی که شاید مجالی دیگر نباشد.

حج وفود و ورود به محضر خداست- هر چند همه عالم محضر خداست- اما حج میعاد است برای عاشقان کویش و شیفتگان وصلش.

امام علی بن موسی الرضا- ع- می‌فرماید: «علهٔ الحج الوفادهٔ الی اللّه عزوجل» (۱)ای زائر گرامی! توجه داشته باش به کجا می‌روی، و عظمت صاحبخانه را بیاد آور و این افتخاری را که به تو داده است شاکر باش و ادب را در حضور رب‌العالمین نگهدار.

احرام

نخستین واجب از مناسک حج و عمره محرم شدن در میقات است که بطور معمول با غسل مستحبی انجام می‌شود و بیرون شدن از لباس معمولی یعنی لباس تشخّص و تعیّن ملی و نشان‌دار، و پوشیدن دو قطعه پارچه ساده بی‌نام و نشان با نیت و تلبیه، مانند همه زائران. این صورت احرام است، اما راز معنوی و باطن آن را از امام صادق- ع- بشنویم:

«ثم اغتسل بماء التوبهٔ الخالصهٔ من الذنوب و البس کسوهٔ الصدق و الصفا و الخضوع و الخشوع و احرم عن کل شیء یمنعک عن ذکر اللّه عزوجل و یحجبک عن طاعته.»

«آنگاه با آب توبه خالصانه از گناهان غسل کن و جامه صدق و صفا بپوش و از آنچه مانع ذکر خداوند بزرگ است و تو را از طاعت او محجوب می گرداند، احرام بند.»

امام در این سخن اشاره می‌فرماید که غسل تنها شستشوی تن و احرام فقط پوشیدن جامه مخصوص نیست که این آسان است، بلکه راز معنوی غسل، پیرایش درون و تصفیه قلب و روان از گناهانی است که نفس را تیره می‌سازد و حجاب چهره جان می‌شود و این به توبه خالص و انابه به خدا و پشیمانی از معاصی و تصمیم بر ترک گناه در آینده محقق می‌شود و ریاضت و مجاهده می‌خواهد.

۱- وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۵

ص: ۴۲

ز منجلاب هوس گر برون نهی قدمی نزول در حرم کبریا توانی کرد

اگر به آب ریاضت برآوری غسلی همه کدورت دل را صفا توانی کرد

اگر ز هستی خود بگذری یقین می‌دان که عرش و فرش و فلک زیر پا توانی کرد

و زائر در این لحظه‌ها باید صدق و صفا و خضوع و خشوع را در درون تمرین کند.

و چون احرام بمثابه تکبیرةالاحرام در نماز است، مانند نمازگزار باید از همه چیز رخ برتابد و تنها متوجه خدا شود وآنچه بر او حرام است را مرتکب نشود و خانه دل را که حریم خلوت اوست، از اغیار تهی گرداند.

تلبیه

احرام با تلبیه محقق می‌شود: «لبیک اللهم لبیک، لبیک لا شریک لک لبیک، انّ الحمد و النعمهٔ لک و الملک لا شریک لک لبیک.»

امام صادق-ع- می‌فرماید:

«و لبّ بمعنی اجابهٔ صافیهٔ خالصهٔ زاکیهٔ للّه‌عزوجل فی دعوتک له متمسّکاً بالعروهٔ الوثقی.»

«لبیک بگو، بدین معنا که خداوند بزرگ را در دعوتی که فرموده است اجابت نموده و با صفا و اخلاص و بدون غل و غش پاسخ دهی و به رشته استوار او چنگ زنی.»

کسی که خدا را نه تنها به زبان بل با تمام وجود و درون و برون پاسخ داده، در همه چیز و همه حال تسلیم حق تعالی خواهد بود و حلال و حرام خدا را تسلیم خواهد گشت و رشته استوار ایمان را از دست نخواهد داد و هرگاه محرم این خانه و همراز با صاحبخانه شد سروش حق را به گوش جان خواهد شنید و به گفته حافظ:

تا نگردی آشنا زین پرده رازی نشنوی گوش نامحرم نباشد جای پیغام و سروش

زائر گرامی! می‌دانی که امامان و اولیای خدا در این لحظه‌ها چه حالت معنوی و جذبه عرفانی داشتند؟ سعید بن مسیب گوید: ندیدم حال کسی را همانند حالت زین العابدین-ع- آنگاه که می‌خواست تلبیه بگوید؛ هنگام لبیک گفتن بدنش می‌لرزید و زبانش می‌گرفت و اشک می‌ریخت. پرسیدند: این چه حالتی است؟ فرمود: می‌ترسم خداوند بگوید: «لا لبیک»

ص: ۴۳

یعنی: نه، واقعاً تو پاسخ نداده‌ای. از این نکته‌ها درس بگیریم و حالت یک زائر واقعی را پیدا کنیم.

طواف

کعبه آن سنگ نشانی است که ره گم نشود حاجی احرام دگر بند، ببین یار کجاست

هفت شوط طواف برگرد کعبه، دومین واجب از مناسک عمره و یکی از مناسک حج است اما حقیقت طواف همسویی است با جهان هستی از ملک تا ملکوت و بر محور توحید همچون پرگار گردیدن و حیات و ممات و مناسک و عبادات را برای خدا خالص کردن و هماهنگ شدن با فرشتگان خدا که لحظه‌ای از اطاعت حق غافل و فارغ نیستند.

امام صادق- ع- می‌فرماید:

«و طُف بقلبك مع الملائكة حول العرش كطوافك مع المسلمين بنفسك حول البيت.»

«همانگونه که با دیگر زائران در طواف کعبه‌ای با قلب خود همپای فرشتگان که پیرامون عرش در طوافند، طواف کن.»

و زائر با الهام از این راز معنوی از فرش به عرش و از ملک به سوی ملکوت روی می‌نهد و همراه با فرشتگان دائره‌ای را که نقطه آغاز و پایانش خداست می‌پیماید تا فرشته‌خوی شود و صفات حیوانی از وجودش رخت بربندد. این طواف به قلب است که قبله گاهش جز در دل نیست. چنانکه در حدیث قدسی آمده است:

«لا يسعنى أرضى و لا سمائى و لكن يسعنى قلب عبدى المؤمن»؛ «آسمان و زمین گنجایش مرا ندارد اما دل بنده مؤمن من ظرفیت مرا دارد.»

و امام صادق- ع- در بخش دیگری از حدیث مصباح با اشاره به طواف و استلام حجر می‌فرماید:

«به نشانه تعظیم صاحبخانه و معرفت جلال و سلطنت او برهنه پای خانه را زیارت کن و حجرالاسود را با رمز رضا و تسلیم و خضوع استلام (لمس) نما.»

پس ای زائر گرامی! از این تشریف و تکریمی که خدا برای تو قائل شده، غافل مشو و خود را برای چنین لحظه‌هایی آماده ساز.

ص: ۴۴

به آب توبه از زمزم وضو کن به چشم دل به صاحبخانه رو کن

مواظب باش اینجا کوی یار است ز شوقش جان و دلها بی‌قرار است

چو پروانه به گرد شمع جانان به گاه طوف بگذر از سر و جان

بخواه از قاضی‌الحاجات حاجات برون آور ز دل دست مناجات

در اینجا مناسب است از مناجات امام سجاد- ع- در طواف کعبه یاد کنیم.

طاوُس یمانی گوید شبی بر گرد خانه کعبه طواف می‌کردم، حضرت زین‌العابدین- ع- را در حال طواف دیدم و آنگاه که پرده خانه را گرفته بود و این اشعار را می‌خواند:

یا من یجیب دعا المضطر فی الظلم یا کاشف الضر و البلوی مع السقم

قد نام و فدك حول البیت قاطبهٔ و أنت وحدك یا قیّوم لم تَنَمْ

ادعوك ربِّ دعاء قد امرت به فارحم بکائی بحق البیت و الحرم

ان کان عفوك لا یرجوه ذو سرف فمن یجود علی العاصین بالنعم (۱)

«ای کسی که دعای بیچارگان را در تاریکی شب اجابت می‌کنی. ای آن که پریشانی و مصیبت و درمندی را درمان می‌کنی.»

«مهمان‌هایت پیرامون خانه‌ات خفته‌اند و تنها توئی، ای خداوند قیوم که به خواب نمی‌روی.»

«ای پروردگار تو را می‌خوانم چنانکه فرمان داده‌ای، پس بحق خانه و حرم بر گریه‌هایم ترحم کن.»

«اگر به عفو تو گنهکار امید گذشت نداشته باشد، پس چه کسی است که به گنهکاران، نعمت ارزانی می‌دارد.»

صفا و مروه

زائر پس از طواف و نماز طواف، به کوه صفا می‌رود و از آنجا تا مروه را سعی می‌کند و باز به صفا برمی‌گردد تا هفت شوط و سعی را به مروه به پایان برد.

پیمودن صفا و مروه تأسّی به هاجر است آنگاه که تنها و سرگردان و تشنه‌کام در طلب آب بود تا جرعه آبی بیابد و کودک تشنه‌اش را از مرگ برهاند و چون درمانده و بیچاره شد با

۱- مستدرك الوسائل، ج ۹، ص ۳۵۳.

ص: ۴۵

نومیدی برگشت و جوشیدن آب زمزم را مشاهده کرد.

توقف بر صفا و خواندن دعا مستحب است. امام صادق- ع- با توجه به واژه «صفا»، به تصفیه روح اشاره فرموده که در کلام حضرتش می‌خوانیم:

«و صَفِّ روحک و سِرَّکَ للقاء اللَّه تعالی یوم تلقاه بوقوفک علی الصفا و کن ذا مروة من اللَّه بفناء أوصافک عند المروة (۱) و استقم علی شروط حجک و وفاء عهدک الذی عاهدت ربک و أوجبته له یوم القیامة.»

«با توقف بر صفا، روح و ضمیرت را برای دیدار خدا در قیامت تصفیه کن و با رسیدن به مروه مروت و جوانمردی را برای خداوند پیش گیر و صفات بد خویش را از میان بردار و بر شرایط حج خود و عهدی که با خداوند بسته‌ای و بدان گردن نهاده‌ای، تا قیامت ثابت و استوار باش.»

امام در این جا به زدودن آئینه جان از گرد و غبار معاصی برای لقاءاللّه در قیامت توصیه فرموده و به مروت و جوانمردی در پایبندی به عهد و میثاق الهی در مروه هشدار داده‌اند و این روح حاکم بر حج است که در هر یک از اعمال به چشم می‌خورد. همچنین به هروله اشاره فرموده و آن را رمزی از گریختن از معاصی دانسته‌اند و زیر پا نهادن غرور و قدرت که آدمی را از خدا غافل می‌سازد؛ «و هرول هرولة هرباً من هواک و تبرأ من حولک و قوّتک.»

منا

زائر آنگاه که عزم حج تمتع دارد، روز هشتم از مکه محرم می‌شود و آهنگ عرفات می‌کند که از ظهر روز عرفه تا غروب، قصد وقوف کند و سپس عازم مشعر شده و بین‌الطلوعین را در مزدلفه وقوف نماید و آنگاه برای اعمال روز دهم، یازدهم و دوازدهم سوی منا رهسپار گردد.

امام صادق- ع- در حدیث مصباح اشاراتی به این مواقف و فلسفه مناسک آن دارد.

نخست به خروج از مکه به منا اشاره فرموده که مقصود شب نهم است و مستحب است در منا باشد و آنگاه عزم عرفات کند (۲) که بیشتر حاجیان بدلیل ازدحام جمعیت و مشکل تردّد، از مکّه محرم شده، مستقیماً عازم عرفات می‌شوند. در هر حال امام- ع- با اشاره به منا می‌فرماید:

۱- در مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۱۷۳ این قسمت بدینگونه است: «و کن بمرأی من اللَّه نقیا عند المروة»؛ «آنگونه باش که چون به مروه رسی خدا تو را پاک و پاکیزه ببیند.»

۲- بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۲۴۷.

ص: ۴۶

«و اخرج من غفلتك و زلاتك بخروجك الى منى و لا تَمنّ ما لا يحل لك ولا تستحقّه.»

«و چون رهسپار منا شدی، از غفلت‌ها و لغزش‌هایت بیرون شو و آنچه را که برای تو حلال نیست یا استحقاق آن را نداری آرزو مکن.»

«مُنا» به معنای آرزوست، آرزوی چه؟ در این سرزمین خشك و میان کوههای داغ و سوخته، زائر به تمنای چه می‌رود؟ این چه ایده و آرزویی است که برای وصل آن باید از شهر و دیار و حتی؛ مکه معظّمه، آواره شوی؟ گویی خدا را رحمت‌ها و فیوضاتی است که در کویر انقطاع و بیابان لم یزرع و در سختی و تشنگی و گرمای سوزان باید جست. زائرِ امیدوار از خدا جز خدا نمی‌خواهد، آنگونه که ابراهیم از همه چیز و حتی اسماعیلش گذشت و در آن ابتلای عظیم به مقام خُلّت رسید و «خلیل اللّه» شد. و فدیه آسمانیش دادند و امامت خلق را بدو سپردند. پس ای عزیز اگر خواهی حقیقت بندگی را دریابی، در این سرزمین به تمنای چیزی باش که ابراهیم تمنا کرد و آن عبارت بود از: بریدن از همه تعلقات و رضا و تسلیم در برابر خدا و امتثال فرمان او، بدون چون و چرا.

در درون ما نمی‌گنجد بغیر از دوست کس هر دو عالم را به دشمن ده که ما را دوست‌بس

عرفات

عرفات دشت پهناوری است که روز نهم ذوالحجه تمامی حاجیان را در خود جای می‌دهد. این سرزمین مقدس، در اعماق تاریخ خاطره‌ها دارد. آدم ابوالبشر در این جا به خطا و ترک اولی اعتراف می‌کند و خدایش مشمول آمرزش قرار می‌دهد و غروب آن روز مشمول رحمت الهی واقع می‌شود. (۱) ابراهیم خلیل، در عرفات به مناسك حج واقف و عارف می‌گردد و دعایش مستجاب می‌شود. (۲) خداوند این روز و این سرزمین را شرف و عزّت بخشید. به فرموده امام باقر- ع-:

«ما من برّ و لا فاجر يقف بجبال عرفات فيدعو اللّه الا استجاب اللّه له اما البر ففى حوائج الدنيا و الآخرة و اما الفاجر ففى امر الدنيا»؛ (۳) «کسی بر کوه‌های عرفات وقوف نمی‌کند مگر آن که دعایش مستجاب می‌گردد؛ اگر نیکوکار است، حوائج دنیا و آخرتش برآورده شود و اگر بدکار است، تنها حوائج دنیایش برآورده شود.»

۱- بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۲۵۲

۲- بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۱۰۸؛ علل الشرائع، ص ۴۳۶

۳- بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۲۵۱

ص: ۴۷

امام سجاد- ع- گروهی را دیدند که دست سؤال پیش مردم دراز می کردند، به آنان فرمودند:

«وای بر شـما در چنین روزی از مردم حاجت می‌خواهیـد؟! این روز روزی است که امید می‌رود رحمت الهی شامل کودکانی باشـد که در رحم مادرانند و آنها سعادتمند گردند.» (۱) پیامبر خدا- ص- می‌فرماید:

«خداوند را در آسمان دری است که از آن به رحمت، توبه، تفضّل، احسان، جود، کرم، عفو، طلب حاجات، و ... یاد می‌شود و روز عرفه در عرفـات این در گشـوده است.» (۲) آری، عرفه و عرفـات بهترین موقعیت برای دعـا، اسـتغفار و طلب حاجـات است. عرفه از اعیاد بزرگ برای زائران و برای همه مؤمنان و روز آمرزش و اعتراف است.

امام صادق- ع- در حدیث مصباح الشریعه این مطلب را خاطر نشان ساخته‌اند:

«و اعترف بالخطأ بالعرفات و جـدّد عهدک عند اللَّه لوحدانیته»؛ «در عرفات به خطا اعتراف کن و به تجدید عهد خود با خدای یگانه بپرداز.»

زائر گرامی! در این روز دعای عرفه امام حسـین و امام سـجاد- علیهماالسلام- و سایر ادعیه و اذکار را بخوان و به هر زبان و بیان که می‌توانی با خداوند راز و نیاز نموده، در حق دیگران دعا کن تا فرشـتگان در حق تو دعا کنند. عرفه یک روز است به فضـیلت شـب قـدر، این روز را گرامی دار و لحظه‌هـایش را غنیمت شـمار که غروب آفتـاب این روز بزودی می‌رسـد و چادرها برچیـده می‌شود و خاطره‌اش برای تو می‌ماند. زنهار که دست خالی برگردی و آنجا بار گناه را زمین ننهاده و عرفانت را افزون نساخته باشی.

مشعر

بخشـی از شب عیـد قربان را زائر در مشـعر است وقوف بین‌الطلوعین در مشـعر، رکن حـج است. این صـبحگاه عید اضـحی را مغتنم شمار و از لحظه‌هایش بهره گیر که ساعتی بیش نیست. از خدا عیدی بخواه و بهترین عیدی آمرزش گناهان و قضای حوائج است.

امام صادق- ع- می‌فرماید:

«و تقرب الیه و اتقه بمزدلفهٔ و اصعد بروحک الی الملأ الاعلی بصعودک الی الجبل»؛ «در

۱- همان، ص ۲۵۲

۲- همان، ج ۹، ص ۳۰۰

ص: ۴۸

مزدلفه (مشعر) بدو تقرب جوی و تقوای الهی پیش گیر و با صعود بر کوه (رحمت) روح خود را به ملأ اعلی متصل گردان.»

عید قربان

روز عید قربان زائر سه عمل دارد؛ «رمی جمره عقبه»، «قربانی» و «حلق» که هر یک احکامی دارد و اسراری. امام صادق- ع- نخست به قربانی اشاره فرموده‌اند که:

«و اذبح حنجرهٔ الهوی و الطمع عنک عند الذبیحهٔ»؛ «با قربانی کردن، حلقوم هوا و طمع را ذبح کن و از خود دور گردان.»

ای زائر بیت اللّه، توجه کن که ابراهیم فرزند عزیزش اسماعیل را در مسلخ عشق به خاک افکند تا به امر خدا ذبح کند اما اراده ایزدی حقیقتاً به این امر تعلق نگرفته بود با این حال خلیل خدا در کار خود مصمّم بود و اندک تردیدی در انجام فرمان حق به خود راه نداد و نیز اسماعیل از پدر خواست که فرمان خدا را در ذبح او اجرا کند و این پدر و پسر که خاطره‌شان در حج روح توحید و فنا و رضا را متبلور می‌سازد، به انسان‌ها آموختند که در برابر اراده خداوندی چگونه باید تسلیم شد. و زائر به منا و قربانگاه که می‌رسد، یاد این خاطره را تجدید می‌کند و به نشانه تسلیم و رضا و اطاعت بی‌قید و شرط قربانی می‌کند، اما حقیقت قربانی کشتن هوای نفس و آز و طمع و تعلقاتی است که آدمی را از حریم دوست دور می‌سازد.

رمی جمره

رمی؛ یعنی سنگ زدن به شیطان، یک عمل رمزی است که به انسان می‌آموزد که همچون ابراهیم و اسماعیل باید شیطان‌های مرئی و نامرئی را رمی کنی و نگذاری آنها سد راه تو به سوی خدا باشند، چه، ابلیس سوگند یاد کرده که بر سر راه بنی آدم دام بگسترد و آنان را فریب دهد و زائر اینجا می‌آید که دام ابلیس را از سر راه بردارد و ابلیس صفتان را زیر پای خود لگدکوب کند.

و نیز هواهای نفسانی را که عامل اسارت انسان در برابر شیاطین جن و انس است، طرد و رمی نماید و شیطانِ درون را از خود مأیوس سازد.

ص: ۴۹

امام صادق- ع- بدین نکته اشاره می‌فرماید:

«و ارم الشهوات و الخساسهٔ و الدنائهٔ و الذمیمهٔ عند رمی الجمار»؛ «هنگامی که جمرات را رمی می کنی، شهوات انسانی و بخل و دنائت و افعال نکوهیده را رمی کن.»

سر تراشیدن

از واجبات منا است که زائر موی سر را بتراشد و تسلیم امر الهی باشد و با ستردن موی سر عیوب ظاهر و باطن را از درون بزداید.

امام صادق- ع- می‌فرماید:

«با تراشیدن سر عیب‌های آشکار و پنهان را برطرف کن.»

سایر اعمال منا عبارتست از بیتوته به منا در شب یازدهم و دوازدهم و رمی جمرات سه گانه به علامت سرکوبی نهائی شیطان‌ها. در این روزها و بدین ترتیب اعمال حج در منا پایان پذیرفته و زائر برای اعمال باقیمانده به مکه می‌آید و طواف، نماز طواف، سعی، طواف نساء، نماز طواف نساء را انجام می‌دهد و اعمال عمره و حج پایان می‌پذیرد.

در پایان حدیث مصباح از امام صادق- ع- به نکته دیگری که جاری در همه مناسک حج است، اشاره شده و آن توجه به آخرت است:

«بدان، خدای متعال حج را واجب نساخته و از میان همه طاعات بخود اختصاص نداده (و للّه‌علی الناس حج البیت) و پیامبر- ص- هیچ سنتی را در مناسک مقرر نفرموده، مگر آن که تذکار و اشارتی باشد به مرگ و قبر و برانگیخته شدن در قیامت و مشاهده مناسک حج، از آغاز تا پایان، ترسیمی است از حال اهل بهشت و اهل دوزخ که برای خردمندان درس‌آموز است.»

حج نموداری است از محشر و احرام رمز بی‌رنگی و بی‌نشانی و انقطاع از مال و تعیّن و خانه و شهر و دیار و سرگشتگی در بیابان‌ها، تنها توجه به خدا و بازگشت به خویش و خود را در آغوش مهر او دیدن و در او فانی شدن و بدو باقی گشتن؛ «فناء فی اللّه و بقاء باللّه.»

در خاتمه این مقال به غزلی زیبا از جامی، تمثل جسته و سخن را به پایان می‌بریم.

به کعبه رفتم و آنجا هوای کوی تو کردم جمال کعبه تماشا به یاد روی تو کردم

شعار کعبه چو دیدم سیاه دست تمنا دراز جانب شعر سیاه موی تو کردم

ص: ۵۰

چو حلقه درِ کعبه بصد نیاز گرفتم دعای حلقه گیسوی مشگبوی تو کردم

نهاده خلق حرم سوی کعبه روی عبادت من از میان همه، روی دل به سوی تو کردم

مرا به هیچ مقامی نبود غیر تو نامی طواف و سعی که کردم به جستجوی تو کردم

به موقف عرفات ایستاده خلق دعا خوان من از دعا لب خود بسته گفتگوی تو کردم

فتاده اهل منا در منا و مقاصد چون جامی از همه فارغ، من آرزوی تو کردم

پی نوشتها:

ص: ۵۱

فقه حج

ص: ۵۲

طواف و محدوده آن

محمد رحمانی

مشخص کردن محدوده مطاف (تحدید مطاف) از مباحث مهم حج است و از آنجا که این مسأله مورد ابتلای همگان است و از طرفی برخی از جوانب آن نیاز به تحقیق و بررسی بیشتر دارد، این نوشتار به آن اختصاص پیدا کرد. این مقال در پی آن است که ثابت کند تحدید مطاف به حد فاصل خانه و مقام ابراهیم اساس صحیحی ندارد.

بررسی و تحقیق تاریخچه تحدید مطاف، نقش زیادی در روشن شدن مسأله دارد. از این رو، نگاه اجمالی به آن ضرور می‌نماید. هدف از این سیر تاریخی، آن است که بیابیم: آیا «تحدید مطاف» به حد فاصل خانه و مقام ابراهیم- ع- (۱) (بیست و شش و نیم ذراع) در کلمات فقیهان پیشین که به عصر ائمه- علیهم‌السلام- نزدیکتر بوده‌اند، وجود دارد؟

گذشته از این، فقیهانی که مطاف را به حد مذکور، محدود دانسته‌اند، در میان ادلّه خویش، به روایت ضعیف‌السندی تمسک جسته‌اند و شهرت را جابر ضعف سند به حساب آورده‌اند. بررسی دیدگاه فقهای ما در طول تاریخ، صحّت و سقم این ادعا (شهرت) را در بین قدمای اصحاب روشن خواهد کرد.

۱- مقام ابراهیم سنگی است در فاصله ۵/ ۲۶ ذراعی در خانه که حضرت ابراهیم- ع- بر روی آن ایستاده است یا جهت‌بالا بردن دیوار خانه و یا به جهت اعلان و یا جهت شستشوی سر. بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۲۳۲، مؤسسهٔ الوفاء؛ نیز بنگرید: جواهر الکلام، ج ۱۹، ص ۲۹۵

ص: ۵۳

نگاهی به پیشینه مسأله

شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ه. ق.) در کتاب «الهدایـةُ بالخیر» درباره واجبات طواف، تنها این نکته را یادآور شده است که: باید هفت شوط باشد. (۱) شیخ مفید (۳۳۶، ۴۱۳ ه. ق.) در کتـاب «المقنعه فی الأصول و الفروع» فرموده است: «ثم یستفتح الطواف بـالحجر الاسود ...»؛ «طواف از حجرالاسود شروع می‌گردد.» (۲) سید مرتضی (۳۵۵- ۴۳۶ ه. ق.) در کتـاب «جمل العلم و العمل» نیز همانند شیخ مفید آغاز طواف را از حجرالاسود و انجام آن را به حجرالاسود واجب شمرده است. (۳) همو در کتاب «الانتصار» که به مسایل اختصاصی شیعه در حج پرداخته و متعرض این مطلب که طواف باید بین مقام و خانه باشد، نشده است. (۴) وی، در کتاب «الاقتصاد» که مسایل بیشتری را در ارتباط با طواف متعرض شده، این مطلب را طرح نکرده است. (۵) ابی‌صلاح حلبی (۳۴۷- ۴۴۷ ه. ق.) در کتاب «الکافی فی الفقه» نیز متعرض این مسأله نشده وفقط فرموده: شروع طواف باید از حجرالاسود باشد. (۶)شیخ طوسی (۳۸۵- ۴۶۰ ه. ق.) در «النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی» که نسبت به فقیهان پیش از خود، مسایل زیادتری را راجع به طواف آورده نیز، به این مسأله نپرداخته است. (۷) وی در کتاب «الجمل و العقود» در احکام طواف فرموده: واجبات طواف چهار چیز است: ۱- شروع طواف از حجرالاسود؛ ۲- تکمیل هفت شوط؛ ۳- طهارت؛ ۴- دو رکعت نماز، نزد مقام. (۸) ملاحظه می‌کنید که از تحدید مطاف سخنی به میان نیاورده است.

همو در کتاب «الخلاف» فرمود:

«مسألـة: اذا تباعـد من البیت حتی یطوف بالسقایه و زمزم لم یجزه و قـال الشـافعی یجزئه دلیلنـا إن مـا ذکرنـا مقطوع علی اجزائه و ما ذکروه لیس علی اجزائه دلیـل، فالاحتیـاط ایضاً یقتضـی ما قلناه.» (۹) هرگـاه طواف کننـده از خـانه به حـدی دور گردد که به محل سقـایه و چـاه زمزم برسـد، طوافش مجزی نیست. و شـافعی گفته است مجزی است. دلیـل مـا اینست که آنچه ما، درباره طواف دور خـانه گفته‌ایم، قطعاً مجزی است، لیکن مکفی بـودن آنچه آنـان گفته‌انـد (طواف بر سقایه و زمزم) بی‌دلیـل است. بـل، احتیـاط نیز مقتضی قول ماست.

۱- علی اصغر مروارید، سلسلة ینابیع الفقهیه، ج ۷، ص ۳۱، مؤسسه فقه الشیعه دارالاسلامیه.

۲- همان، ص ۵۰

۳- همان، ص ۱۰۶

۴- همان، ص ۱۲۶

۵- همان، ج ۳۰، ص ۱۴۰

۶- همان، ج ۷، ص ۱۵۵

۷- همان، ص ۱۸۹

۸- همان، ص ۲۲۹

۹- همان، ج ۳۰، ص ۷۹

ص: ۵۴

در کتاب «المبسوط فی فقه الامامیه» نیز- که فروعات زیادی را طرح کرده است- در این ارتباط، فرموده:

«و ینبغی أن یکون طوافه فیما بین المقام و البیت و لا یجوزه، فان حاز المقام و تباعد عنه لم یصح طوافه.» (۱) سزاوار است طواف بین خانه و مقام باشد و از آن حد تجاوز نشود. و چنانچه از مقام تجاوز کرد، طواف صحیح نیست.

عبدالعزیز دیلمی مشهور به «سلّار» (متوفای ۴۶۳ ه. ق.) در کتاب «المراسم العلویه» تنها به این نکته اشاره کرده است که: شروع طواف باید از «حجرالاسود» باشد. (۲) «قاضی ابن براج» (۴۰۰- ۴۸۱ ه. ق.) در کتاب جواهر الفقه متعرض این مسأله نشده است. (۳) همو در کتاب «المهذب فی الفقه» فرموده: «و یجب أن یکون طوافه بین المقام و البیت»؛ (۴) واجب است طواف بین خانه و مقام واقع شود.

«ابن زهره» (۵۱۱- ۵۸۵ ه. ق.) در «غنیة النزوع الی علم الأصول و الفروع» بعد از بیان چندین واجب از واجبات طواف، آورده:

«و أن یکون بین البیت و المقام فمن ترک شیئاً من ذلک لم یجزئه الطواف بدلیل الاجماع الماضی ذکره و طریقة الاحتیاط و الیقین لبرائة الذمة لأنه لا خلاف فی برائة الذمة منه اذا فعل علی الوجه الذی ذکرناه و لیس علی برائتها منه اذا فعل علی خلافه دلیل.» (۵) و از واجبات طواف این است که باید (طواف) بین بیت و مقام باشد. و اگر یکی از واجبات طواف را بجا نیاورد، طوافش مجزی نیست؛ به دلیل اجماع پیشین و چون این حکم، شیوه احتیاط و یقین به برائت ذمه است؛ زیرا بدون هیچ خلافی، اگر طواف را بر شیوه مذکور بیاورد، ذمه‌اش بریء شده؛ ولی دلیلی بر حصول برائت ذمه بر خلاف این روش وجود ندارد.

«ابن حمزه» (متوفای حدود ۵۸۰ ه. ق.) در کتاب «الوسیله الی نیل الفضیله» آورده: طواف بین مقام و بیت را از واجبات طواف شمرده است: «و ان یطوف بین المقام و البیت.» (۶) «ابن ادریس» (متوفای ۵۹۸ ه. ق.) در «السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی» فرموده:

«و ینبغی أن یکون الطواف بالبیت فیما بین مقام ابراهیم-ع- و البیت یخرج المقام فی طوافه.» (۷)سزاوار است طواف میان مقام و خانه

۱- همان، ج ۳۰، ص ۲۲۹

۲- همان، ج ۷، ص ۲۴۱

۳- همان، ص ۲۵۱

۴- همان، ص ۲۹۰

۵- همان، ج ۸، ص ۴۰۲

۶- همان، ص ۴۳۶

۷- همان، ص ۵۳۳

ص: ۵۵

واقع گردد؛ به گونه‌ای که مقام از طواف خارج باشد.

«محقق حلی» (۶۰۲– ۶۷۶) در «شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام» نگاشته: «فالواجب سبعةٌ ... و أن یکون بین البیت و المقام.» (۱)واجبات طواف هفت است؛ از جمله: این که بین خانه و مقام واقع شود.

«ابن سعید هزلی» (۶۰۱– ۶۸۹ یا ۶۹۰) در «الجامع للشرایع» نوشته: «والطواف سبعةُ أشواط بین المقام و البیت.» (۲) طواف هفت دور، بین خانه و مقام است.

«علامه حلّی» (۶۴۷– ۷۲۶) در «قواعد الاحکام فی مسائل الحلال و الحرام» آورده: «الطواف بین البیت و المقام و لو ادخل المقام فیه لم یصحّ.» (۳) باید طواف بین خانه و مقام باشد و چنانچه مقام را در طواف داخل کند، صحیح نیست.

«شهید اول» (۷۳۴– ۷۸۶) در «الدروس الشرعیه» نگاشته: «الطواف بین البیت و المقام فلو أدخله لم یصح فی المشهور و جوّز ابن الجنید الطواف خارج المقام عند الضرورة لروایة محمد الحلبی.» (۴) واجب است طواف بین خانه و مقام باشد. بنابر این، چنانچه مقام داخل در طواف گردد، از نظر مشهور صحیح نیست. لیکن ابن جنید طواف بیرون از مقام را هنگام ضرورت بر اساس روایت «محمد حلبی» جایز دانسته است.

«طواف» در لغت

خلیل در العین نگاشته: «طاف بالبیت یطوف طواف و أطاف بهذا الأمر، أی أحاط به فهو مطیفٌ.» (۵) بر خانه طواف کرد؛ یعنی به گرد خانه گشت. بر فلان امر اطافه کرد؛ یعنی بر آن، اشراف یافت.

ابن اثیر در نهایه آورده: «الطواف بالبیت: و هو الدوران حوله تقول طفت أطوف طوفاً و طوافاً و الجمع الأطواف.» (۶) طواف خانه به معنای دورزدن در اطراف خانه است.

احمد بن فارس نوشته است: «طوف الطاء و الواو و الفاء أصل واحد، صحیحٌ یدلّ علی دوران الشئ علی الشئ.» (۷) «طواف» ... بر دور زدن چیزی بر گرد چیز دیگری دلالت دارد.

فیومی در مصباح المنیر آورده است:

«طاف بالشئ یطوف طوفاً و طوافاً استدار به و المطاف موضع الطواف.» (۸) بر چیزی طواف کرد؛ یعنی بر مدارش چرخید. و «مطاف» جایگاه (مدار) طواف است.

۱– همان، ص ۶۴۰

۲– همان، ص ۷۰۸

۳– همان، ص ۷۴۹

۴– همان، ج ۳۰، ص ۴۱۵

۵– الخلیل القراهیدی، عبدالرحمن، کتاب العین، ج ۷، ص ۴۵۸، منشورات دارالهجره.

۶– ابن اثیر، النهایه فی غریب الحدیث والاثر، ج ۳، ص ۱۴۳، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.

۷– احمد بن فارس، معجم مقاییس اللغه، ج ۳، ص ۴۳۲ مرکز نشر مکتب الاعلام الاسلامی.

۸– فیومی، المصباح المنیر، ج ۲، ص ۵۲۰، دارالکتب العلمیه.

ص: ۵۶

بنابر این، معنای لغوی «طواف» همان چرخیدن و دور زدن پیرامون چیزی است.

دیدگاه فقیهان

درباره حدّ مطاف میان فقها نظرات مختلفی وجود دارد. که ما در اینجا به ایراد شش دیدگاه متفاوت می‌پردازیم:

* از دیدگاه برخی: فاصله میان بیت و مقام ابراهیم- ع- بیست و شش و نیم ذراع و نزدیک به دوازده متر «حد مطاف» است. صاحبان این نظریه در خصوصیات آن اختلاف کرده‌اند؛ به گونه‌ای که عدّه‌ای در چهار سوی طواف، حتی از طرف حجر اسماعیل، (۱) این حد را معتبر می‌دانند. بنابر این نظریه، در جانب حجر اسماعیل، پس از کسر حد فاصل حجر اسماعیل از خانه، که طواف از آن باطل است، «حد مطاف» تنها نزدیک شش و نیم ذراع خواهد بود. صاحب مسالك و آیةاللَّه گلپایگانی- رحمهما اللَّه- (۲) از این رأی جانبداری کرده‌اند.

* برخی دیگر، گرچه حجر اسماعیل را جزء خانه نمی‌شمرند، در جانب حجر اسماعیل، مبدأ حد مطاف را دیوار حجر دانسته‌اند. بنابر این نظریه، حد مطاف در چهار طرف، به مقدار مساوی است، لیکن از نظر مکانی، در ناحیه حجر، فاصله بیشتر است. صاحب مدارك (۳) و شهید- رحمهما اللَّه- (۴) از صاحبان این دیدگاه هستند.

* برخی دیگر را عقیده بر این است که:

چنانچه حجر اسماعیل جزء خانه به شمار آید، مبدأ حد مطاف، دیوار حجر است. محقّق ثانی (۵) و شیخ حر عاملی (۶) از معتقدین این نظرند.

* از دیدگاه گروه چهارم، حد مطاف در حالت عادی، حد فاصل خانه و مقام ابراهیم است ولی در حال اضطرار، طواف در پشت مقام نیز جایز است. حضرت امام خمینی- رحمةُ اللَّه علیه- از صاحبان این فتوا هستند. (۷)* گروم پنجم معتقدند: در حالت عادی، حد فاصل خانه و مقام ابراهیم- ع- را حد مطاف دانسته‌اند، لیکن گفته‌اند: در حال تقیّه، طواف خارج این حد نیز صحیح است. صاحب جواهر، بر این نظر است. (۸)* آخرین نظر این که: حد مطاف، محدود به فاصله میان خانه و مقام ابراهیم- ع- نیست. این گروه نیز در خصوصیات اختلاف کرده‌اند و چون اهمیت زیادی ندارد از ذکر آنها خودداری می گردد.

۱- حجر اسماعیل- ع- نیم دایره‌ای است که بین رکن شامی و رکن غربی واقع شده و مدفن اسماعیل و مادرش هاجر ودختران او و تعداد زیادی از انبیاء- علیهم‌السلام- است. جهت اطلاع بیشتر رك: کتاب اخبار مکه، ص ۲۳۴؛ و فروع کافی، ج ۴، ص ۲۱۰

۲- مناسک حج و احکام عمره، «دارالقرآن الکریم» چاپ ششم. ونیز: آراء المراجع فی الحج، ص ۲۳۰؛ و مسالك الافهام، ج ۱، ص ۱۲۱

۳- وی در مدارك الاحکام می‌فرماید: «و تحتسب المسافهٔ من جههٔ الحجر من خارجه و ان کان خارجاً من البیت.» ج ۸، ص ۱۳۱ مؤسسه آل البیت.

۴- عبارت شهید- ره- در «مسالك» همانند عبارت مدارك است که در پاورقی ۳ گذشت.

۵- جامع المقاصد فی شرح القواعد، ج ۳، ص ۱۹۳، تحقیق مؤسسه آل البیت.

۶- وسایل الشیعه، ج ۱۳، ص ۳۵۰، پاورقی، مؤسسه آل البیت.

۷- مناسك حج، ص ۱۵۸، مسأله ۲، حوزه نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت.

۸- جواهرالکلام، ج ۱۹، ص ۲۹۹، دار احیاء التراث العربی.

ص: ۵۷

نظر اوّل و دوم در میان اقوال گذشته، از اهمیت بیشتری برخوردار است و اقوال دیگر به نوعی فرع آنهاست.

از این رو، با تفصیل بیشتری به آنها می‌پردازیم:

ادلّه قول اوّل:

۱- اجماع

ابن زهره در این مسأله ادعای اجماع کرده؛ سپس، آن را طریق احتیاط و یقین به برائت ذمه دانسته است. وی بعد از بیان واجبات طواف آورده است: «و أن یکون بین البیت و المقام، فمن ترک شیئاً من ذلک لم یجزئه الطواف بدلیل الإجماع الماضی ذکره و طریقهٔ الاحتیاط و الیقین لبرائهٔ الذمّه لأنّه لا خلاف فی برائهٔ الذمهٔ منه اذا فعل علی الوجه الذی ذکرناه و لیس علی برائتها منه اذا فعل علی خلافه دلیلٌ.» (۱) ... (گذشته از واجبات دیگر) طواف باید بین خانه و مقام ابراهیم-ع- باشد. پس اگر طواف کننده چیزی از این واجبات را ترک کند، طواف او مجزی نیست، به دلیل اجماعی که (قبلًا) گذشت و چون این شیوه احتیاط و یقین به برائت ذمه است، و به دلیل این که بی‌شک با این روش، بدون هیچ اختلافی قطع به برائت ذمه حاصل می گردد.

ولی بر حصول برائت ذمه در طواف، با عمل بر خلاف این روش، دلیلی نیست.

نقد و بررسی

اولًا: این اجماع مدرکی است؛ زیرا خود «ابن زهره» به دنبال نقل اجماع، این عمل را مبنی بر احتیاط و قاعده اشتغال دانسته است. افزون بر آن، روایت محمد بن مسلم- که به زودی خواهد آمد- بر بطلان طواف در خارج از مقام، دلالت دارد؛ و از این روی، احتمال دارد، مدرک اجماع کنندگان، بر همین روایت باشد؛ پس اجماع از اعتبار ساقط است. از این رو، شیخ طوسی- ره- در «خلاف» و دیگر کتابهایش، ادعای اجماع نکرده و در کتاب «خلاف» تنها به قاعده احتیاط و اشتغال استناد کرده است. (۲) ثانیاً: ادعای اجماع با مخالفت شیخ صدوق در کتاب «من لا یحضره الفقیه» (۳) سازگار نیست. زیرا شیخ صدوق در مقدمه کتاب می‌فرماید: «قصدت الی ایراد ما افتی به و احکم لصحته و اعتقد فیه انه حجهٔ فیما بینی و بین ربی.» (۴) یعنی: مقصودم از این کتاب آوردن روایاتی است که به آنها فتوا می‌دهم و حکم به صحت آنها می کنم و معتقدم که آنها

۱- الجوامع الفقهیه، ص ۵۷۸، انتشارات جهان.

۲- سلسلهٔ ینابیع الفقهیه، ج ۳۰، ص ۴۳۶

۳- من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۴۹

۴- همان، ج ۱، ص ۳

ص: ۵۸

میان من و خدایم حجت است. و در «حد مطاف» روایتی را متعرض شده که بر جواز طواف، حتی پشت مقام، دلالت دارد.

ثالثاً: غیر از ابن زهره، کسی ادعای اجماع نکرده است.

۲- قاعده احتیاط و اشتغال

یکی دیگر از ادله صاحبان نظریه اوّل، قاعده احتیاط و اشتغال است.

شیخ طوسی- ره- در کتاب «خلاف» فرموده: دلیل بر این که طواف بایـد پشت مقام باشـد، قاعده اشـتغال و احتیاط است. (۱) شبیه این مطلب، در کلام ابن زهره- ره- (۲) نیز آمده بود.

نقد و بررسی

مسأله مورد بحث از قبیل اقل و اکثر ارتباطی است، زیرا معلوم نیست افزون بر شـرایط دیگر، طواف، مشـروط و مقیـد به حد و مکان خاصی هست یا نه؟ و همه صاحب‌نظران گفته‌اند در چنین مواردی (اقلّ و اکثر ارتباطی) برائت جاری می گردد.

۳- روایت

مهم‌ترین و قوی‌ترین دلیل بر قول اوّل روایت محمـد بن مسـلم است. «محمـد بن یعقوب، عن محمـد بن یحیی و غیره، عن محمد بن احمد، عن محمد بن عیسـی، عن یاسـین الضـریر، عن حریز بن عبد اللّه، عن محمد بن مسلم، قال: سألته عن حدّ الطّواف بالبیت الّذی من خرج عنه لم یکن طائفـاً بـالبیت؟ قال: کان الناس علی عهـد رسول اللّه- ص- یطوفون بالبیت و المقام و أنتم الیوم تطوفون ما بین المقـام و بین البیت فکـان الحـدّ موضع المقـام الیوم فمن جازه فلیس بطائف و الحـدّ قبل الیوم و الیوم واحـد قـدر ما بین المقام و بین البیت من نواحی البیت کلها فمن طاف فتباعـد من نواحیه أبعـد من مقـدار ذلک کان طائفاً لغیر البیت بمنزلـهٔ من طاف بالمسـجد لانه طاف فی غیر حد و لا طواف له.» (۳) محمد بن مسلم گفته است: از وی (امام- ع-) راجع به حدّ طواف بیت پرسیدم، به گونه‌ای که اگر کسی از آن مقدار تجاوز کند، طواف خانه نکرده است؟ امام- ع- در پاسخ فرمود:

در زمان رسول اللّه- ص- مردم بر گرد خانه و مقام طواف می کردند؛ لیکن شـما امروز باید میان خانه و مقام طواف کنید. بنابر این، نهایت مطاف مکانی است که امروز «مقام» در آن واقع شده است، پس هر کس

۱- سلسلهٔ ینابیع الفقهیه، ج ۳، ص ۴۳۶

۲- الجوامع الفقهیه، ص ۵۷۸

۳- وسایل الشیعه، ج ۱۳، ص ۳۵، باب ۲۸ ابواب طواف، ح ۱، مؤسسه آل البیت لاحیاء التراث؛ کافی، ج ۴، ص ۴۱۳

ص: ۵۹

از آن مقـدار تجاوز کنـد طواف کننـده خانه به شـمار نمی‌آیـد. انـدازه مطاف در زمان پیامبر- ص- و امروز بطور یکسان، به انـدازه فاصـله بین خـانه و مقـام از چهـار سـوی «بیت» است. پس اگر کسـی در یکی از نواحی، از این مقـدار دورتر گردد، چیز دیگری جز خانه را طواف کرده؛ مانند این که بر گِرد مسجد طواف کرده باشد، زیرا طواف او در غیر حد مطاف واقع شده و این طواف نیست.

در سند «تهذیب» به جای «و غیره» آمده: «عن غیر واحد عن أحمد بن محمد بن عیسی.»

به نظر می‌رسد سند کافی به واقع نزدیکتر باشد، زیرا «محمد بن یحیی» همیشه از «احمد بن محمد» بی‌واسطه نقل می‌کند.

از نظر متن، نقـل کافی با تهـذیب یکی است، جز این که به جای «خرج عنه» کلمه «خرج منه» (۱) آورده است. دلالت روایت بر این که: طواف باید میان بیت و مقام صورت گیرد، تمام است؛ زیرا جمله «أنتم الیوم تطوفون ما بین المقام و بین البیت» ظهور در وجوب دارد. بویژه که در روایت، طواف خارج از مقام را، طواف بر گرد خانه نمی‌داند.

نقد و بررسی

جهت روشن شدن مطلب، تحقیق در سند و دلالت روایت لازم است.

اما از نظر سند:

اوّلًا: مطابق نقل تهـذیب، روایت مضـمره است. (۲) چون مرجع ضـمیر در «سـألته» معلوم نیست، اگر چه مضـمرات محمـد بن مسـلم حجت است؛ زیرا او و همانند او از غیر امام- ع- پرسش نمی‌کنند.

ثانیاً: در سند روایت «یاسین ضریر» واقع شده که از نظر اندیشمندان دانش رجال، توثیق ندارد.

نجاشی- ره- درباره وی می‌نویسد:

«یاسـین الضـریر الزیّات البصـری، لقی أبا الحسن موسـی- ع- لمّا کان بالبصـرهٔ و روی عنه و صنّفَ هذا الکتاب المنسوب الیه، أخبرنا محمد بن علی، قال: حدّثنا أحمد بن محمد بن یحیی، قال: حدّثنا سعد، قال: حدّثنا محمّد بن عیسی بن عبید، عن یاسین ...»

ملاحظه می‌شود که هیچ گونه توثیقی نسبت به وی وجود ندارد. (۳) شیخ- ره- نیز وی را توثیق نکرده و با بیان این که: او را کتابی است و با نقل طریقش به آن کتاب، مطلب را خاتمه داده است. (۴)

۱- طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۱۰۸، ح ۳۵۱، انتشارات دارالکتب الاسلامیه تهران.

۲- همان.

۳- رجال نجاشی، ص ۴۵۳، چاپ مؤسسه نشر اسلامی.

۴- معجم رجال الحدیث، ج ۲۰، ص ۱۱، مدینهٔ العلم.

ص: ۶۰

علامه‌مجلسی- ره- در «مرأةالعقول» که شرح احادیث اصول کافی است، نسبت به سند این روایت محمد بن مسلم، فرموده: «مجهولٌ.» (۱) همو در کتاب «ملاذ الاخیار فی فهم تهذیب الأخبار» بعد از نقل حدیث افزوده:

«مجهول.» (۲) بنابر این، روایت محمد بن مسلم از نظر سند اعتبار ندارد و نمی‌توان بر اساس آن فتوا به «تحدید مطاف» میان خانه و مقام داد؛ اگر چه دلالت آن بر این مطلب تمام باشد.

جواب

برخی از فقها عمل اصحاب را جبران کننده ضعف روایت دانسته‌اند. آیهٔ اللّه شاهرودی- ره- فرموده: «ان قلت انه ضعیف سنداً قلت انه و ان کان ضعیفاً سنداً لکن ذلک منجبر بعمل الاصحاب- رضوان اللّه تعالی علیهم- بمضمونه.» (۳) چنانچه بر روایت اشکال شود به ضعف سند، در پاسخ گفته می‌شود اگر چه روایت از نظر سند ضعیف است، لیکن با عمل فقها به مضمون آن، ضعف سند جبران می گردد.

آیهٔ اللّه داماد- ره- فرموده: «ان السند لو کان فیه ضعف لکان منجبراً بالعمل.» (۴) چنانچه در سند روایت «محمد بن مسلم» ضعفی وجود داشته باشد، با عمل «فقها» جبران می‌پذیرد.

اشکال: اوّلًا: جبران گشتن ضعف سند با عمل فقها، مورد اختلاف است؛ زیرا برخی از فقها آن را قبول ندارند.

از جمله، در «المعتمد فی شرح المناسک» آمده است: «وقد ذکرنا غیر مرهٔ انّ الإنجبار ممّا لا اساس له عندنا.» (۵) بارها بیان کرده‌ایم که جبران شدن ضعف سند با عمل اصحاب، در نظر ما بی‌دلیل است.

ثانیاً: ضعف سند هنگامی جبران می گردد که قدمای از فقها که نظر آنها برگرفته از ائمه- علیهم‌السلام- به شمار می‌آید به روایت عمل کرده باشند. لیکن در ارتباط با مدلول این روایت، همانگونه که در بخش تاریخ مسأله گذشت، تا زمان شیخ طوسی- ره- اصلًا این مسأله در کتاب‌های فقهی عنوان نشده است. و شیخ طوسی نیز فقط در کتاب خلاف و مبسوط متعرض این بحث گشته است. و در کتاب خلاف، بعد از

۱- مرأة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۱۸، ص ۳۱، دار الکتب الاسلامیه.

۲- ملاذ الاخیار فی فهم تهذیب الاخبار، ج ۷، ص ۳۹۲، کتابخانه آیهٔ اللّه مرعشی.

۳- کتاب الحج، تقریر بحث آیهٔ اللّه سید محمود حسینی هاشمی، ج ۴، ص ۳۱۳، مطبعهٔ القضا فی النجف.

۴- کتاب الحج، تقریر بحث آیهٔ اللّه حاج سید محمد محقق، ج ۳، ص ۴۳۹

۵- المعتمد، ج ۴، ص ۳۴۱، ناشر لطفی.

ص: ۶۱

بیان این که باید طواف در فاصله میان خانه و مقام صورت پذیرد، از استدلال به اجماع و یا شهرت و یا روایت خودداری کرده و به قاعده احتیاط تمسک جسته است؛ (۱) با این که روش شیخ در کتاب «خلاف» حتّی در موارد اختلافی تمسّک به اجماع و شهرت است.

بعد از شیخ، تا زمان قاضی «ابن براج» (متوفای ۴۸۱ ه. ق.) کسی متعرّض این مسأله نشده و ابن براج نیز در کتاب «جواهر الفقه» مسأله را عنوان نکرده و فقط در «المهذّب فی الفقه» متعرض آن گشته است. (۲) گذشته بر اینها، «شیخ صدوق» در «من لا یحضره الفقیه» روایت «حلبی» را که دلالت دارد بر جواز طواف حتی پشت مقام ابراهیم، نقل کرده است. از نقل این روایت به ضمیمه مطلبی که در مقدمه کتاب فرموده است: (۳) «قصد دارم روایاتی را بیاورم که بر پایه آنها فتوا می‌دهم و حکم به صحت آنها می کنم و باور دارم که آنها میان من و خدایم حجت است.» استفاده می گردد که شیخ صدوق فتوا به صحت طواف پشت مقام داده است.

بنابر این، چگونه می‌توان در حکمی ادعای شهرت کرد که تا زمان شیخ طوسی- ره-، به جز وی که به احتیاط تمسّک جسته و به جز ابن برّاج- ره- متعرض آن نشده‌اند. پیش از آن زمان، «شیخ صدوق» فتوا بر خلاف آن داده است.

با این اشکال‌ها بر صغری و کبرای شهرت، واضح می گردد که ضعف خبر محمد بن مسلم به قوت خود باقی است و از اعتبار و حجیت ساقط است. در نتیجه، فتوا به این که: واجب است طواف در حد فاصل میان خانه و مقام ابراهیم باشد، بی‌دلیل است.

بررسی قول دوم

صاحبان نظریه دوم، به روایت «حلبی» استدلال کرده‌اند:

«محمد بن علی بن الحسین، باسناده عن ابان، عن محمد بن علی الحلبی، قال:

سألت ابا عبد اللّه- علیه‌السلام- عن الطّواف خلف المقام؟ قال: ما أُحبّ ذلک و ما أری به بأساً فلا تفعله الّا أن لا تجد منه بدّاً.» (۴)

امام صادق- علیه‌السلام- در مقام پاسخ از سؤال حکم طواف پشت مقام ابراهیم فرمودند: آن را دوست ندارم، گر چه اشکالی در آن نمی‌بینم؛ پس چنین مکن مگر این که ناچار شوی.

۱- سلسلة ینابیع الفقهیه، ج ۳۰، ص ۲۲۹

۲- همان، ج ۷، ص ۲۴۱

۳- من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۴۹، دار الکتب الاسلامیه.

۴- وسایل الشیعه، ج ۱۳، باب ۲۸، ابواب الطواف، ح ۱، ص ۳۵۰؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۴۹، دارالکتب الاسلامیه.

ص: ۶۲

در حکم بر پایه این حدیث، باید در دو جهتِ «سند» و «دلالت» روایت بحث کنیم:

اوّل: روایت از سند بی‌اشکال است؛ زیرا «ابان» به قرینه راوی و مروی عنه، ابان بن تغلب است و شکی در وثاقت وی نیست؛ چون توثیقات زیادی درباره‌اش رسیده است؛ از جمله:

«قال له أبو جعفر- ع- اجلس فی مسجد المدینهٔ و افت الناس فانی أُحبّ أن یری فی شیعتی مثلک.» (۱) امام موسی بن جعفر- ع- درباره وی فرمود: ای ابان، در مسجد مدینه بنشین و برای مردم فتوا بده، من دوست دارم همانند تو در میان پیروانم فراوان دیده شوند.

برخی از فقها؛ از جمله: شیخ حسن، فرزند شهید ثانی در «منتقی الجمان» فرموده است: «مراد از ابان در سند این روایت، ابان بن عثمان است.» (۲) و نیز مقدس اردبیلی- ره- فرموده: «ظاهراً مراد، أبان بن عثمان است.» (۳) چنانچه این مطلب صحیح باشد، به اعتبار سند ضرر نمی‌رساند؛ اگر چه برخی ابان بن عثمان را «واقفی» و برخی «ناوسی»

۱- شوشتری، محمد تقی، قاموس الرّجال، ج ۱، ص ۹۷، مؤسسه النشر الاسلامی.

۲- شیخ جلیل، حسن بن زین الدین، الشهید الثانی، منتقی الجمان فی الاحادیث الصحاح و الحسان، ج ۳، ص ۲۶۴، مؤسسه نشر اسلامی.

۳- مقدس اردبیلی، مجمع الفایدهٔ و البرهان، ج ۷، ص ۸۷، مؤسسه نشر اسلامی.

ص: ۶۳

و برخی «فطحی» شمرده‌اند. زیرا، اوّلًا: این نسبت مورد اختلاف است و بعضی از اندیشمندان بزرگ رجال، در آن اشکال کرده‌اند. (۱) ثانیاً: فساد مذهب با فرض ثقه و مورد اطمینان بودن راوی، در قبول روایت وی تأثیری ندارد، از باب: «خذوا ما رووا و ذروا ما رأوا.»

ثالثاً: وی، از مشایخ «ابن أبی‌عمیر» است؛ پس مشمول شهادت عام شیخ می‌گردد که: «لا یروی الا عن ثقهٔ.» (۲) و نیز از اصحاب اجماع است. (۳) بنابر این، سند بی‌اشکال است به ویژه که شیخ صدوق به آن عمل کرده است.

اشکال دیگری که بر روایت شده عبارتست از اعراض مشهور. آیهٔ اللّه شاهرودی- ره- فرموده: «ولکن اعراض الاصحاب عنه مانع عن العمل به.» (۴) اعراض فقها مانع عمل کردن به این حدیث است.

این اشکال نیز درست نیست؛ زیرا، اوّلًا: با عمل و فتوای شیخ صدوق- ره- به این روایت، همانگونه که پیش از این بیان شد، چگونه اعراض ثابت می‌گردد. بویژه که تا زمان شیخ طوسی- ره- این مسأله در کتاب‌های فقهی عنوان نشده و از زمان شیخ به بعد، بسیاری از فقها (متأخّران) به این روایت عمل کرده‌اند. از جمله:

علّامه- ره- در «منتهی الطالب» فرموده: «روایت حلبی دلالت دارد بر جواز طواف در خارج از مقام به هنگام ضرورت.» (۵) در «مدارک الاحکام» فرموده: «ظاهر عبارت شیخ صدوق، فتوا به مضمون روایت حلبی است و این فتوا بعید نیست.» (۶) صاحب جواهر- ره- فرموده: «خبر حلبی دلالت دارد بر جواز طواف خارج از مقام در حال تقیه.» (۷) همو نوشته: «ابو علی، بر اساس صحیحه حلبی فتوا به جواز طواف خارج از مقام داده است.» (۸) نراقی- ره- فرموده: «اگر مخالفت شهرت و اجماع روا باشد، باید به مضمون موثقه حلبی فتوا داده شود.» (۹) صاحب ذخیره- ره- فرموده: «فتوا به مضمون روایت حلبی ندادن مشکل است.» (۱۰) صاحب ریاض- ره- فرموده:

«اسکافی طواف خارج از مقام را جایز شمرده است.»

صاحب جواهر حکایت کرده: «علامه

۱- قاموس الرجال، ج ۱، ص ۱۱۴

۲- معجم رجال الحدیث، ج ۲۲، ص ۱۰۲، منشورات مدینهٔ العلم.

۳- قاموس الرجال، ج ۱، ص ۱۱۶؛ معجم الثقات و ترتیب الطبقات، ص ۲، مؤسسه نشر اسلامی.

۴- کتاب الحج، ج ۳، ص ۲۱۲. و نک: تقریر بحث حضرت آیهٔ اللّه فاضل لنکرانی- دام ظله-

۵- منتهی الطالب، ج ۲، ص ۶۹۰

۶- مدارک الاحکام، ج ۸، ص ۱۳۱، مؤسسه آل البیت.

۷- جواهر الکلام، ج ۱۹، ص ۲۹۸

۸- همان، ص ۲۹۷

۹- مستند الشیعه، ج ۱، ص ۲۲۴، مکتبهٔ المرتضوی.

۱۰- ذخیرهٔ المعاد فی شرح الارشاد، محقق سبزواری، ص ۶۲۸

ص: ۶۴

در مختلف و تذکره تمایل به فتوا به مضمون خبر حلبی نشان داده است.» (۱) مقدس‌اردبیلی- ره- فرموده: «روایت حلبی دلالت دارد بر جواز طواف به هنگام ضرورت همانگونه که در منتهی فرموده است.» (۲) آنچه گذشت، دیدگاه عده‌ای از فقها است که به مضمون خبر حلبی عمل کرده‌اند.

و چنانچه تتبع شود بطور مسلم فقهای دیگری نیز به مضمون آن عمل کرده‌اند حال یا رد کرده‌اند و یا حمل بر تقیه و یا حمل بر ضرورت و یا قبول کرده‌اند، در هر صورت، ادّعای اعراض بی‌اساس است.

ثانیاً: اعراض مشهور هنگامی موهن روایت است که کاشف از خلل در نقل و یا منقول باشد، و چنانچه احتمال داده شود که اعراض از جهت وجه صناعی بوده، موهن نخواهد بود. در اینجا، احتمال دارد بل اطمینان هست که عمل نکردن مشهور، به این دلیل بوده که در بیان این دو روایت تعارض دیده‌اند و روایت حلبی را چون موافق عامه بوده، طرح کرده‌اند. شاهد بر این مطلب، نظر صاحب جواهر است که فرموده:

«طواف خارج از مقام در صورت تقیه صحیح است.»

ثالثاً: وهن روایت با اعراض مشهور، مورد اختلاف است؛ زیرا برخی (۳) از فقها اعراض را موهن نمی‌دانند پس اشکال بنایی است.

اما از نظر دلالت

بی‌شک جمله: «ما أُحبّ ذلک و ما أری به بأساً» اگر نگوییم نص در جواز است، بی‌شک در صحّت طواف پشت مقام ابراهیم به هنگام اختیار، ظهور قوی دارد. و این دو جمله، قرینه تنزیهی بودن نهی در جمله:

«فلا تفعله» است. بنابر این، طواف پشت مقام ابراهیم در حال اختیار مکروه است و در حال اضطرار، این کراهت مرتفع می‌گردد.

و بر فرض قبول جبران ضعف سند به عمل مشهور، روایت، متعارض می‌گردد و ترجیح با روایت حلبی است؛ زیرا موافق اطلاق کتاب است. و ترجیح به موافقت کتاب بر ترجیح به مخالفت عامه مقدم است. چون بر مبنای روایت راوندی، اوّل باید دو خبر متعارض را به قرآن عرضه کرد و موافق کتاب را اخذ نمود. و اگر هیچ کدام موافق کتاب اللّه نبود، باید مخالف عامه را گرفت. و آنگاه بر فرض تساوی، نوبت به تخییر یا تساقط می‌رسد.

۱- جواهرالکلام، ج ۱۹، ص ۲۹۸

۲- مجمع الفائدة و البرهان فی شرح ارشاد الاذهان، ج ۷، ص ۷۸

۳- المعتمد فی شرح المناسک، ج ۴، ص ۳۴۱

ص: ۶۵

که در صورت تساقط، مرجع، اطلاق ادله طواف است که شامل طواف پشت مقام نیز می گردد.

نتیجه

تا کنون ثابت شد که طواف پشت مقام ابراهیم در حال اختیار مکروه است و این کراهت با اضطرار مانند ازدحام و ... مرتفع است. پس اقوال دیگر صحیح نیست.

آری احتیاط همیشه خوب است.

بویژه در عبادتی همانند حج که بر هر مکلّفی در تمام عمر یک بار بیشتر واجب نیست و اساس بسیاری از مناسک آن، بر تحمل زحمت و مشقت و امتحان بنا شده است.

در خاتمه جهت تکمیل بحث به چند مطلب دیگر اشاره می کنیم:

الف- مرحوم آیهٔ اللّه العظمی خویی، در شرح مناسک، چون «یاسین ضریر» در سند روایت «محمد بن مسلم» واقع شده که او مجهول است، روایت را ساقط کرده‌اند و بر اساس روایت حلبی که از نظر سند و دلالت تمام است، فتوا به جواز طواف پشت مقام داده‌اند. (۱) لیکن، این فقیه محقّق مدقّق، تعویض در سند را قبول دارد؛ چون در تنقیح فرموده: «وبهذا الطریق الذی أبدیناه اخیراً یمکنک تصحیح جملهٔ من الروایات.» (۲) با این روش (تعویض سند) که به تازگی بدان دست یافته‌ایم، تصحیح بسیاری از روایات ممکن است.

بنابر این مبنا، خبر «محمد بن مسلم» با ضعف «یاسین ضریر» از اعتبار ساقط نمی‌شود. زیرا شیخ در فهرست فرمود: «له کتب اخبرنا بجمیع کتبه و روایاته الشیخ أبو عبداللّه محمد ...» ضریر کتاب‌های زیادی دارد که شیخ مفید آنها و روایاتش را به ما خبر داده است. پس شیخ راه دیگری به تمامی کتاب‌ها، و روایات ضریر دارد. در نتیجه، با اعتبار روایت محمد بن مسلم، میان این دو خبر، تعارض می‌شود و باید روایت محمد بن مسلم را برای حل تعارض بر کراهت حمل کنیم؛ زیرا جمله‌های: «لا أُحبّ» و «لا بأس» در روایت حلبی صریح در جواز است و این قرینه می‌شود که ظهور جمله: «لیس بطائف» در روایت محمد بن مسلم بر کراهت حمل شود.

ب- چنانچه نظر مشهور در حد مطاف را (فاصله میان خانه و مقام) بپذیریم، مبدأ این فاصله (۲۶/۵ ذراع) دیوار خانه و یا دیوار حجر خواهد بود. و در این مسأله نیز،

۱- المعتمد، ج ۴، ص ۳۴۱

۲- التنقیح فی شرح العروهٔ الوثقی، ج ۳، ص ۶۸۴، مؤسسه آل البیت.

ص: ۶۶

چند قول هست:

اوّل: مبدأ، دیوار خانه است. صاحب «مسالک» که خود این نظر را ابراز کرده، فرموده است: «ویجب مراعاة هذه النسبة من جمیع الجهات؛ فلو خرج عنها ولو قلیلًا بطل و من جهة الحجر یحتسب المسافة بأن ینزل منزلة البیت.» (۱) واجب است رعایت این فاصله (۵/ ۲۶ ذراع) در تمام اطراف؛ بنابر این، اگر مختصری از این حد تجاوز کند، طواف باطل است. و در طرف حجر اسماعیل، ملاک دیوار حجر است که حجر به منزله بیت می‌شود.

دوّم: مبدأ، دیوار حجر است، اگر حجر از بیت باشد.

صاحب جواهر در تأیید این نظر فرموده: «لا اشکال فی احتساب المسافة من جهة الحجر من خارجه، بناءً علی أنه من البیت.» (۲) در محاسبه حد مطاف (۵/ ۲۶ ذراع) از خارج دیوار حجر، اشکالی نیست، بنابر این که حجر جزء خانه باشد.

سوّم: مبدأ، دیوار حجر است، گرچه حجر را جزء خانه ندانیم. صاحب مدارک (۳) این رأی را پسندیده و فرموده: «و تحتسب المسافة من جهة الحجر من خارجه.» حد مطاف در طرف حجر اسماعیل از خارج حجر به حساب می‌آید.

نقد و بررسی

بی‌تردید، مفاد روایت «محمد بن مسلم» قول اول است؛ زیرا اطلاق عبارات امام- ع- که فرمود: باید طواف در حد فاصله میان خانه و مقام ابراهیم (۵/ ۲۶ ذراع) واقع شود، شامل تمام چهار طرف می‌گردد؛ بویژه این جمله: «و الحد قبل الیوم و الیوم واحد قدر ما بین المقام و بین البیت من نواحی البیت کلّها، فمن طاف بالبیت فتباعد من نواحیه ابعد من مقدار ذلک کان طائفاً بغیر البیت.»

بنابر این، استثنای ناحیه حجر اسماعیل از این حد، نیاز به دلیل دارد.

برخی از فقها فرموده‌اند: (۴) از عبارت:

«قدر ما بین البیت و المقام» ظاهر می‌شود که:

حد طواف (۵/ ۲۶ ذراع) از جایی که طواف جایز است محاسبه می‌گردد، نه این که از خانه به مقدار بیست و شش و نیم ذراع، حد مطاف است. و در طرف حجر، چون طواف از کنار حجر جایز است، تا بیست و شش و نیم ذراع، حد مطاف خواهد بود.

به عبارت روشن‌تر: امام- ع- این فاصله (۵/ ۲۶ ذراع) را از هر جا که طواف

۱- مسالک الافهام فی شرح شرایع الاسلام، الشهید السعید، زین الدین بن علی العاملی، ج ۱، ص ۱۲۱، بصیرتی.

۲- جواهر الکلام، ج ۱۹، ص ۲۹۸

۳- مدارک الاحکام فی شرح شرایع الاسلام، ج ۸ ص ۱۳۱، مؤسسه آل البیت.

۴- این نظر را از آیة اللَّه سید موسی شبیری- دام ظله- در روز ۱۸/ ۶/ ۷۴ شنیدم.

ص: ۶۷

صحیح است، حد مطاف قرار داده، نه فاصله بیست و شش و نیم ذراع از خانه را، تا در نتیجه، در جانب حجر، فاصله حجر اسماعیل از این مقدار کم گردد.

برخی فقها، بر این مطلب ادعای شهرت بل اجماع کرده و فرموده‌اند: «و المشهور لدی الاصحاب بل کاد أن یکون اجماعاً هو الثانی فعلیه لا یتضیق الناس عند الطواف مع الزحام.» (۱) مشهور فقها بل اجماع آنان بر قول دوم (احتساب مسافت مطاف از دیوار حجر) است. بنابر این، با فراوانی جمعیت، مردم به هنگام طواف دچار سختی نمی‌شوند.

شاهد دیگر اینکه: اگر حد مطاف، محدود به شش متر بود- از باب «لو کان لبان»- به شکلی صریح بیان می‌گشت؛ چه این که مسأله مورد ابتلاء مردم است و اهل سنت به حد خاصی قائل نیستند. و این در حالی است که هیچ روایتی در این جهت غیر از اطلاق روایت محمد بن مسلم به ما نرسیده است.

ج- آیا حد فاصل بین خانه و مقام حقیقی (سنگی که ابراهیم-ع- بر آن ایستاده) حد مطاف است، یا حد فاصل بین خانه و مقام عرفی (سنگ همراه دیوار اطراف)؟

در این مسأله نیز چند نظر وجود دارد:

برخی‌از فقها مانندصاحب‌جواهر- ره- ملاک را مقام حقیقی دانسته است. وی، فرموده: «ظاهر این است که مسافت میان خانه ومقام حقیقی در طواف است.» (۲) برخی نیز فرموده‌اند: «ملاک مقام عرفی است.»

صاحب حدائق- ره- فرموده: «برخی از فقها، مقام را در معنای عرفی آن؛ یعنی سنگ و بنا استعمال کرده‌اند.» (۳) نقد و بررسی در این رابطه، دلیل خاصی که دلالت کند، ملاک مقام حقیقی است یا مقام عرفی، وارد نشده است.

بی‌شک، مقام در کلمات فقها بر مقام عرفی‌اطلاق گشته‌است. محدث بحرانی- ره- فرموده: «در نظر عرف، مقام عبارتست از سنگ بنای اطراف آن و فقها نیز این معنا را در کلماتشان استعمال کرده‌اند.» (۴) همیشه، عناوین شرعی بر معنای عرفی آن حمل می‌گردد، مگر این که شارع، بیان و تعریف خاصی داشته باشد.

بله، اگر ادعا شود که حمل مقام بر

۱- کتاب الحج، تقریر ابحاث آیهٔ اللّه سید محمد محقق، ج ۳، ص ۴۳۸

۲- جواهرالکلام، ج ۱۹، ص ۲۹۸

۳- حدائق الناضرهٔ فی احکام العترهٔ الطاهره، ج ۱۶، ص ۱۱۴

۴- همان.

ص: ۶۸

معنای عرفی آن، مجازی است؛ در این صورت، اگر چه اصالـهٔ الحقیقه این احتمال را دفع می کند، لیکن، بدون شک، اسـتعمال مقام در لسان شـرع در مقام حقیقی آن اظهر است. پس ملاک، مقام حقیقی است؛ بویژه که موافق احتیاط است. بنابر این، چنانچه رعایت حد فاصل میان خانه و مقام لازم باشد، ملاک مقام حقیقی است.

مقاله در یک نگاه

خلاصه آنچه خواندید از این قرار است:

الف- تحدید مطاف تا زمان ابن زهره (۵۸۵ ه.) در کلمات فقیهان شـیعی به جز برخی کتاب‌های شیخ وابن‌براج- رحمهمااللّه- دیده نشده است؛ پس شهرتی که جابر ضعف سند روایت باشد وجود ندارد. بل شیخ نیز در مسأله به احتیاط تمسک جسته است.

ب- طواف در لغت، به معنای دور زدن است و اهل لغت در این جهت اختلاف ندارند.

ج- در مسأله شش قول است و با تتبع ممکن است چیزی افزون بر آن یافت شود.

د- اجماع و قاعده احتیاط و روایت محمد بن مسلم، ادلّه قول به تحدید مطاف است. وهمه آنها مورد بررسی گردید و رد شد.

ه- دلیـل قول به جواز طواف پشت مقـام ابراهیم، روایت حلبی است که از نظر سـند و دلالـت تمـام است و اعراض فقهـا از آن ثابت نیست؛ بلکه بسیاری از فقها به آن عمل کرده‌اند.

و- بنابر قبول قول تحدیـد طواف، راجع به این که مبدأ مطاف در طرف حجر اسـماعیل، دیوار خانه است یا حجر، سه قول بیان‌شد و ثابت گشت، مبدأ، دیوار حجر است.

ز- مقصود از مقام، مقام حقیقی است نه مقام عرفی.

و آخر دعوانا ان الحمد للّه‌رب العالمین

ص: ۶۹

پی نوشتها:

ص: ۷۰

ص: ۷۱

ص: ۷۲

آداب سفر حج

سید علی قاضی عسکر

حج سفری معنوی و الهی است، راهیان حرم کبریایی و دلدادگان به خداوند، پیش از چنین سفری، باید برای راه‌یابی به حریم عشق، خود را آماده نموده، رنگ خدایی به خود بگیرند و زنگارهای گناه و نافرمانی را از جان و دل بزدایند تا زمینه را برای پذیرش خویش در پیشگاه حضرت حق فراهم کنند.

آنچه که می‌تواند زائر بیت اللَّه الحرام را در دستیابی به این هدف یاری دهد عبارت است از:

۱- هدفداری در مسافرت

سیر و سیاحت با انگیزه صحیح و عقلایی، در قرآن کریم مورد تأیید و تشویق قرار گرفته و از مؤمنان خواسته شده، با مسافرت نمودن به گوشه و کنار جهان، در سرنوشت ملّتهای گذشته بیاندیشند و عبرت گیرند؛ «أولم یسیروا فی الأرض فینظروا کیف کان عاقبة الذین من قبلهم ...» (۱) امام صادق- ع- فرمود: در حکمت آل داود آمده است: انسان عاقل را سزد که جز با

۱- غافر: ۴۰

ص: ۷۳

سه هدف به مسافرت نرود: ۱- توشه‌ای برای فردای قیامت برگیرد ۲- مخارج زندگی را تأمین و ترمیم نماید ۳- از راه حلال لذّت ببرد. (۱)گاهی نیز هدف از مسافرت رفع خستگی و افسردگی است. انسان‌های خسته از رنج کار و تلاش، با سفر به مناطق مختلف و استفاده از مناظر زیبای طبیعت، خستگی را از تن بدر کرده، برای کار و کوشش بیشتر، آمادگی پیدا می‌کنند. پیامبر- ص- فرمود: مسافرت کنید تا سالم شوید. (۲) گاهی هم سفر با انگیزه ستیز با دشمن و یا حضور یافتن در دیار دوست شکل می‌گیرد که سفر به قصد جهاد و حج پاداش بهشت برین دارد. امیر مؤمنان علی- ع- در این زمینه فرموده است:

«برای مجاهدان راه خدا [که به خاطر دفاع از حیثیت و شرف خویش پا به میدان جهاد می‌نهند]، و برای آن کس که برای انجام حج از خانه بیرون می‌رود و در بین راه مرگ گریبانش را می‌گیرد و ... بهشت را ضمانت می‌کنم.» (۳) ۲- توبه و استغفار

زائر این دیار باید قبل از ورود به سرزمین وحی، توبه نموده، گذشته سیاه و آلوده خود را با آب توبه بشوید.

امام صادق- ع- فرمود:

«اذا أردت الحج ... ثم اغتسل بماء التوبة الخالصة من الذنوب والبس کسوة الصدق والصفا والخضوع والخشوع»؛ (۴) «هنگامی که قصد حج کردی با آب توبه خالص، گناهانت را بشوی و لباس راستی و پاکی و خضوع و خشوع را بر تن کن.»

در قرآن نیز خطاب به مؤمنان آمده است:

«یا ایّها الذین آمنوا توبوا الی اللّه توبةً نصوحاً»؛ (۵) «ای ایمان آوردگان، به درگاه خدا توبه کنید، توبه‌ای از روی اخلاص که بازگشت به گناه در آن نباشد.»

و در آیه دیگری فرموده است:

«استغفروا ربّکم ثم توبوا الیه یمتّعکم متاعاً حسناً الی اجَلٍ مسمّی و یؤت کلَّ ذی فضل فضله ...»؛ (۶) «از پروردگارتان آمرزش بخواهید و به درگاهش توبه کنید تا شما را

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۴۳؛ فقیه، ج ۲، ص ۱۷۳ و ۷۶۳

۲- قال رسول اللّه- ص-: «سافروا تَصِحُّوا ...» وافی، ج ۱۲، ص ۳۵۱؛ فقیه، ج ۲، ص ۱۷۳

۳- وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۶۵

۴- مصباح الشریعه.

۵- تحریم: ۸

۶- هود: ۳

ص: ۷۴

از رزقی نیکو، تا آنگاه که مقرّر است، برخوردار کند، و هر شایسته انعامی را نعمت دهد ...»

پشیمانی از گناه، آغازی برای جبران گناهان است. امام سجاد- ع- فرمود:

«الهی ان کان النّدم علی الذنب توبهٔ، فانی و عزّتک من النادمین، و ان کان الاستغفار من الخطیئهٔ حطَّهٔ فانی و عزّتک من المستغفرین، لک العتبی حتی ترضی.» (۱) «خداوندا! اگر پشیمانی از گناه، توبه است قسم به عزّت تو که من از پشیمانهایم، و اگر استغفار و طلب آمرزش موجب از بین رفتن گناه است، همانا من- سوگند به عزّت تو- از آمرزش طلبانم. تو را سزد که (بر ما) عتاب کنی تا باز (بلطف آیی) و خشنود گردی.»

توبه صحیح نیز مراحلی دارد: ابتدا گناهکار باید پشیمان شود، سپس گناه را ترک کند و بعد از آن تصمیم بگیرد خود را به معاصی نیالاید. اگر مالی از دیگران برداشته یا به زور گرفته، آن را به صاحبان اصلی مسترد دارد و اگر صاحبان آن را نمی‌شناسد، به امام مسلمین و مرجع دینی زمان خود بسپارد. اگر با آبروی مردم بازی کرده، غیبت نموده، اتّهامی به دیگران وارد ساخته، آن را با صاحبان حقوق مطرح وحلالیّت بطلبد، و اگر دسترسی به آنها ندارد، تصمیم بگیرد در اوّلین فرصت ممکن آنان را یافته، عذر خواهی نماید. و اگر امکان دستیابی به آنان وجود ندارد از خداوند طلب مغفرت کرده، برای صاحبان حق دعا نماید.

و اگر حقی الهی به گردن دارد، نماز را ترک نموده، روزه نگرفته، و ... آن را جبران نموده، تدارک کند. و در نتیجه پس از آن که با آب توبه گناهان خود را شستشو داد، آماده راهیابی به درگاه ربوبی شود.

ز منجلاب هوس گر برون نهی قدمی نزول در حرم کبریا توانی کرد

اگر ز هستی خود بگذری یقین می‌دان که عرش و فلک زیر پا توانی کرد

۳- وصیّت

مسافرت همیشه با خطر همراه بوده و هست. راه‌های طولانی و ناهموار، دزدان مسلّح، نبودن امکانات غذایی و بهداشتی و ناامن بودن راه‌ها و امثال آن، موجب می‌شد تا

۱- مناجات التائبین، مفاتیح الجنان، ص ۲۱۸، چاپ دفتر نشر فرهنگ اسلامی ۱۳۶۹

ص: ۷۵

تعدادی از مسافران جان به جان آفرین بسپارند و مظلومانه در گوشه‌ای به خاک سپرده شوند.

در عصر کنونی نیز که امکانات فراوانی برای مسافران فراهم شده، باز خطراتی جان انسانها را تهدید می‌کند. افراد بشر، در زمین و آسمان امنیّت لازم را ندارند. گاهی هواپیمای مسافربری بعلّت نقص فنی سقوط می‌کند و تعدادی کشته می‌شوند. و گاهی دو اتومبیل باهم برخورد می‌کند و جان سرنشینان بی‌گناهش را می‌گیرد. بنابر این هیچکس نمی‌تواند آینده‌اش را پیش‌بینی نموده و به بازگشت خویش مطمئن باشد. از این‌رو نوشتن وصیت امری ضروری و لازم است تا وارثان دچار مشکل نشده، تکلیفشان را بدانند.

امام صادق- ع- فرمود: «کسی که بر مرکبی سوار می‌شود لازم است وصیت کند.»

۴- اخلاص در نیّت

سالکان این طریق، لازم است با نیتی خالص و جانی پاک در سرزمین وحی گام نهند، آنان که دل به دیگری سپرده‌اند به قرب حق راه پیدا نمی‌کنند. خداوند در قرآن کریم فرموده است:

«و ما امروا الّا لیعبدوا اللَّه مخلصین له الدین»؛ (۱) «و آنان را جز این فرمان ندادند که خدا را بپرستند در حالی که در دین او اخلاص می‌ورزند.»

خداوند قبل از آن که به عمل آدمیان بنگرد، به نیّت‌های آنان نظر می‌کند.

رسول گرامی اسلام- ص- فرمود: «انما الاعمال بالنیّات»؛ «کارها بر اساس نیّت‌هاست و ارزیابی هر عمل بستگی به نیت و انگیزه آن عمل دارد.»

ونیز فرمود: «خداوند آن مقدار از عمل را که خالص و پاک برای او انجام شده می‌پذیرد.» (۲) اخلاص شرط اساسی تمامی عبادات است و هر کس عبادتی را برای خودنمایی و ریا کاری، و یا دستیابی به امور مادّی و دنیایی انجام دهد، کاری بی‌فایده انجام داده است و صاحبش از آن بهره نخواهد گرفت. این اصل تا آنجا اهمیت دارد که اگر رزمنده‌ای در میدان جنگ و جهاد شرکت نموده، برای رسیدن به غنیمت و یا چیره شدن در جنگ به تلاش نظامی دست زند و کشته شود، شهید بحساب نمی‌آید، و جایگاهش دوزخ است.

۱- بیّنه: ۴

۲- سنن نسائی، ج ۶، ص ۲۵؛ صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۰؛ صحیح مسلم، ج ۶، ص ۴۶

ص: ۷۶

پیامبر- ص- در تقسیم‌بندی تنبّه‌آفرینی، حاجیان امت خود در آخر زمان را به سه دسته تقسیم فرموده‌اند:

۱- ثروتمندانی که برای تفریح به حج می‌روند!

۲- گروههای متوسط جامعه که برای سوداگری و تجارت به زیارت خانه خدا می‌روند!!

۳- نیازمندان آنان که برای خودنمایی و ریاکاری حج می گزارند!

سلمان پس از شنیدن این سخن، با شگفتی سؤال کرد: ای رسول خدا آیا چنین زمانی فرا خواهد رسید؟ و پیامبر- ص- فرمود: سوگند به آن خدایی که جان من در دست اوست اینها در آینده واقع خواهد شد. (۱) امام صادق- ع- نیز فرمودند:

دو گونه حج وجود دارد: ۱- حجی برای خدا ۲- حجی برای مردم.

آن کس که برای خدا حج گزارد خداوند به وی پاداش بهشت دهد، و آن که برای مردم حج بجای آورد پاداش آن را در روز قیامت از مردم بگیرد!! (۲) بنابر این آنان که فقط برای خدا حج انجام دهند مورد رحمت و مغفرت پروردگار قرار خواهند گرفت.

(۳) ۵- زاد و توشه حلال

حاجی باید زاد و توشه راه را از مال حلال تهیه کند.

پیامبر- ص- فرمود: خداوند پاکیزه است و جز پاکیزه را نمی‌پذیرد.

پیامبر- ص- فرمود: هنگامی که مردی با مال حرام حج می گزارد و می گوید: لبیک اللّهمّ لبیک خداوند به او پاسخ می‌دهد: لا لبیک ولا سعدیک حتی تَرُدَّ ما فی یدیک.

و در روایت دیگری آمده است: لا لبیک ولا سعدیک و حجّک مردود علیک. (۴) خداوند در قرآن مؤمنان را به آنچه به رسولان خویش امر کرده، سفارش می کند و می‌فرماید: «یا ایها الرسل کلوا من الطیبات و اعملوا صالحاً انی بما تعملون علیم.» (۵) و فرمود: «یا ایها الذین آمنوا کُلوا من طیّبات ما رزقناکم.» (۶) حاجیانِ ژولیده موی و گرد و غبار بر چهره نشسته در سفر الهی حج، همه جا یا رب یا

۱- المیزان، ج ۵، ص ۴۳۳

۲- وسائل، ج ۸، ص ۷۶

۳- وافی، ج ۲، ص ۴۷

۴- فیض القدیر ۱: ۳۲۸.

۵- مؤمنون: ۵۱

۶- بقره: ۱۷۲

ص: ۷۷

رب گفته، خدا را می‌خوانند، کسی که غذا و پوشاک خود را از راه حرام تهیه نموده و با حرام رشد یافته چگونه انتظار دارد خداوند دعایش را پاسخ بگوید؟!

در اشعاری که به احمد بن حنبل منسوب است آمده است:

حَجَجْتَ بمال اصلُه سحتٌ فما حججتَ ولکن حَجَّتِ العِیرُ

لا یقبلُ اللّهُ إلّاکلَّ طیّبةٍ ما کُلُّ من حجّ بیت اللّه مبرور (۱)

۶- چشم به مال دیگران نداشتن

حاجی سزاوار است، چشم از مال دیگران برداشته، حج را عزتمندانه بجای آورد.

ابن عباس گفته است: گروهی بدون تهیه زاد و توشه، حج می‌گزاردند، خداوند این آیه را نازل فرمود: «و تزوّدوا فانّ خیر الزاد التقوی.»

عکرمه و مجاهد و جز آنان نیز گفته‌اند: گروهی از اعراب بدون همراه داشتن غذا و خوراکی لازم، به حج آمده می‌گفتند: ما توکل کننده بر خدا هستیم و برخی از آنان می‌گفتند:

چگونه ممکن است که ما حج خانه خدا را انجام دهیم و او غذا به ما ندهد؟ و با این فکر و روش، باری بر دوش مردم شده، غذای اینگونه افراد را دیگران تأمین می‌کردند، خداوند آیه:

«و تزوّدوا ...» را نازل و آنها را از این کار بازداشت. (۲) در تاریخ آمده است: برخی از فقهای ری نزد شبلی آمده از او خواستند با توکل بر خدا در حج همراهی‌اش کنند، او نیز با آنان شرط کرد: ۱- خوراکی با خود برندارند! ۲- از هیچکس درخواستی نکنند! ۳- از هیچکس چیزی نپذیرند! و آنان در شرط سوّم ماندند!! سپس شبلی گفت: شما توکل کرده‌اید لیکن بر خوراکی‌ها و غذاهای دیگر حاجیان!! (۳) احمد بن حنبل پیشوای حنبلیان درباره آنان که بدون زاد و توشه به سفر آمده‌اند گفت:

من آن را دوست نمی‌دارم، اینان بر خوراکی‌های مردم توکل کرده‌اند. (۴) ۷- تأمین مخارج زن و فرزند

حاجی قبل از سفر لازم است، مخارج زندگی زن و فرزندانش را تأمین نموده، سپس به حج مشرف شود.

۱- هدایة السالک، ج ۱، ص ۱۳۷

۲- تفسیر طبری، ج ۴، ص ۱۶۶؛ در المنثور، ج ۱، ص ۲۲۱- ۲۲۰

۳- هدایة السالک، ج ۱، ص ۲۹۵

۴- ابن قدامه، المغنی، ج ۳، ص ۲۲۱

ص: ۷۸

آن کس که توان تأمین زندگی و هزینه خوراک و پوشاک خانواده خود را ندارد مستطیع نبوده، حج بر او واجب نیست.

امام صادق-ع- به نقل از پدر بزرگوارشان فرموده‌اند: «... من استطاع الیه سبیلًا» سبیل در آیه بمعنای گستردگی در مال است؛ به شکلی که با قسمتی از آن حج انجام داده و با باقیمانده آن خوراک (و زندگی زن و فرزندش) را تأمین کند. (۱) در جای دیگر فرمود: «حج خانه خدا واجب است بر کسی که راهی بسوی آن بیابد و آن، توشه و وسیله سفر همراه با سلامتی است و نیز بجای گزاردن نفقه خانواده و آنچه پس از حج بدان نیاز دارد.» (۲) صاحب جواهر- رحمهٔ اللّٰه علیه- چهارمین شرط از شرایط استطاعت را، داشتن امکانات مالی به اندازه رفع نیاز، و تأمین مایحتاج زن و فرزند دانسته می‌فرماید: آن کس که چنین توانی ندارد حج بر او واجب نیست (بلا خلاف أجده، بل ربما یظهر من بعضهم الاجماع علیه ...) (۳) ۸- انتخاب زمان مناسب

شنبه از روزهای هفته، بهترین روز برای آغاز سفر است.

ابو ایوب خزاز و عبداللّٰه بن سنان از امام صادق-ع- معنای این فرموده خداوند بلند مرتبه را جویا شدند که: «فاذا قضیت الصلوهٔ فانتشروا فی الأرض و ابتغوا من فضل اللّٰه ...»؛ (۴) (۵) حضرت فرمود: نماز، روز جمعه، و پراکنده شدن روز شنبه. (۶) سزاوار است که انسان روز جمعه را برای فراگیری مسائل دینی، و بهره‌گیری معنوی قرار دهد.

امام باقر-ع- فرمود: «پیامبر- ص- روز پنج‌شنبه را برای مسافرت انتخاب می‌فرمود. (۷) آنحضرت همچنین در جای دیگری می‌فرماید: «روز پنجشنبه را خدا، فرشتگان و رسول خدا- ص- دوست دارند.» (۸) کراهت سفر در روز جمعه، برای این است که مردم در نماز جمعه شرکت نموده، حضور

۱- وسائل، ج ۱۱، ص ۳۷

۲- همان، ص ۳۸

۳- جواهر الکلام، ج ۱۷، ص ۲۷۳

۴- جمعه: ۶۲

۵- وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۳۴۷، ح ۱۴۹۸۲

۶- فقیه، ج ۲، ص ۱۷۴/ ۷۷۴

۷- فقیه، ج ۲، ص ۱۷۳/ ۷۶۸

۸- وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۵۸

ص: ۷۹

خود در صحنه را به نمایش بگذارند. امام صادق- ع- فرمود: «کراهت (سفر در روز جمعه) بخاطر نماز است.» (۱) ۹- غسل

مستحب است مسافر در آستانه حرکت غسل کند و هنگام غسل بگوید: «بسم اللَّه و باللَّه و لا حول و لا قوهٔ الا باللَّه ...»

و نیت غسل را، توبه، حاجت، زیارت، طلب خیر، نماز و دعا قرار دهد. و اگر روز جمعه است غسل جمعه را نیز به نیت اضافه نموده، برای همه آنها یک غسل انجام دهد. (۲) ۱۰- صدقه

مستحب است مسافر در آغاز حرکت، صدقه دهد و آیهٔالکرسی بخواند. (۳) امام صادق- ع- فرمود: «صدقه بده و هر روزی که خواستی خارج شو.» (۴) و نیز دو رکعت نماز بخواند و بگوید:

«اللهم انی استودعک نفسی و أهلی و مالی و ذریتی و دنیای و آخرتی و أمانتی و خاتمهٔ عملی»؛ (۵) «خداوندا! خود، خانواده، پول، فرزندانم، دنیا، آخرت، امانت و پایان کارم را به تو می‌سپارم.»

آنگاه همسر و فرزندانش را در اتاق گرد آورده، بگوید:

«اللهم انی استودعک الغداهٔ نفسی و مالی و أهلی و ولدی و الشاهد منّا و الغائب، اللهم اجعلنا فی جوارك اللهم لا تسلبنا نعمتک ولا تغیّر ما بنا من عافیتك و فضلك.» (۶) «بار خدایا: همانا من [از] فردا، خود و مال و خانواده و فرزندانم،- چه آنان که نزد من‌اند، و چه آنان که نیستند- همه را به تو می‌سپارم. پروردگارا! ما را در کنار خود قرارمان ده، و نعمتهایت را از ما مگیر و آنچه از سلامتی و فضل تو در اختیار ماست، تغییر مده.»

و زمانی که از در خانه بیرون می‌رود، در آستانه در ایستاده، سوره‌های حمد و معوّذتین، قل هو اللَّه احد، آیهٔالکرسی را در پیش رو و سمت راست و چپ بخواند و بگوید:

۱- الخصال، ص ۳۹۳/ ۹۵

۲- وسائل، ج ۱۱، ص ۳۶۹، ح ۱۵۰۳۹ و ۱۵۰۴۰

۳- محاسن، ص ۳۴۸، ح ۲۳۱

۴- محاسن، ص ۳۴۸، ح ۲۳

۵- همان، ص ۳۷۹، ح ۱۵۰۶۴

۶- همان، ص ۳۸۰، ح ۱۵۰۶۵؛ کافی، ج ۴، ص ۲۸۳، ح ۲

ص: ۸۰

«اللهم احفظنی و احفظ ما معی، و سلّمنی و سلّم ما معی، و بلّغنی و بلّغ ما معی ببلاغک الحسن الجمیل»؛ (۱) «خداوندا! مرا و آنچه با من است نگهدار، و مرا و آنچه با من است سالم بدار، و مرا و آنچه با من است با صورتی نیکو و زیبا به مقصد برسان.»

امام سجاد- ع- فرمود: هرگاه بنده‌ای از بندگان خداوند از خانه خارج می‌شود، شیطان سر راهش می‌آید، اگر گفت: «بسم اللَّه ...» دو فرشته [نگهبان برای انسان] به او گویند: «خود را کفایت کردی» و اگر گوید: «آمنت باللَّه» «به خدای ایمان دارم» گویند: هدایت شدی و راه یافتی، پس اگر گوید: «توکّلت علی اللَّه» «بر خدای توکّل کردم» گویند: محفوظ ماندی، آنگاه شیطان از او دست کشیده، آنجا را ترک می‌کند و می‌گوید: چگونه از کسی که هدایت شده، محفوظ مانده، و کفایت شده برای ما سودی حاصل خواهد شد؟ (۲) ذیل این روایت دارد: «یا ابا حمزه: ان ترکت الناس لم یترکوک و ان رفضتهم لم یرفضوک قلت: فما أصنع؟ قال: اعطهم من عرضک لیوم فقرک و فاقتک.»

۱- کافی، ج ۲، ص ۵۴۳، ح ۹، چاپ بیروت

۲- کافی، ج ۲، ص ۴۱ چاپ بیروت

ص: ۸۱

در روایت دیگری امام صادق-ع- فرمود: هنگامی که به قصد حج و عمره از خانه خود بیرون آمدی- انشاء اللّه-، پس دعای فرج را بخوان و آن دعا این است:

«لا اله الّا اللّه الحلیم الکریم، لا اله الّا اللّه العلی العظیم، سبحان اللّه رب السموات السبع، و رب الأرضین السبع، و رب العرش العظیم و الحمد للّه‌ربّ العالمین.»

۱۱- بی‌خبر به مسافرت نروید

امام صادق-ع- به نقل از پیامبر- ص- فرموده‌اند: مسلمانی که قصد مسافرت دارد باید برادران دینی خود را از قصد خویش آگاه سازد، و متقابلًا این حق را ایجاد می‌کند که موقع بازگشت برادران ایمانی به دیدار او بیایند. (۱) ۱۲- بدرقه مسافر

مستحب است مسافر را دوستان و بستگانش بدرقه کنند.

همچنین مستحب است برای مسافر دعا کنند. پیامبر- ص- هرگاه مؤمنان را بدرقه می‌نمود، با آنان خداحافظی کرده، می‌فرمود: «خداوند بر تقوای شما بیفزاید و به سوی هر خیری شما را راهنمایی کند، و حاجات شما را برآورد، و دین و دنیای شما را سالم بدارد و شما را صحیح و سالم بازگرداند.» (۲) امام صادق-ع- برای گروهی از اصحاب خود که پیاده عازم حج بودند، دعا کرده، فرمود: «خداوندا! آنان را بر قدمهایشان استوار بدار و شریان‌های ایشان را آرام دار (قوّت قلب به آنان عنایت کن).» (۳) آنگاه که اباذر را به تبعیدگاه می‌بردند، علی، حسن و حسین- علیهم‌السلام- و عقیل پسر ابیطالب، عبداللّه بن جعفر، و عمار یاسر او را بدرقه کردند و علی-ع- خطاب به آنان فرمود: با برادرتان اباذر خداحافظی کنید؛ زیرا مسافر ناچار باید به راه خود برود، و بدرقه کننده ناگزیر است که باز گردد. (۴) ۱۳- انتخاب همراه

لذت سفر آنگاه افزون خواهد شد که انسان، رفیق و همنشین صمیمی برای خود

۱- وسائل، ج ۱۱، ص ۴۴۸، ح ۱۵۲۲۷؛ کافی، ج ۲، ص ۱۷۴، ح ۱۶

۲- فقیه، ج ۲، ص ۱۸۰، ح ۸۰۵

۳- وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۰۸، ح ۱۵۱۲۱؛ محاسن، ص ۲۵۵، ح ۵۴

۴- وسائل، ج ۱۱، ص ۴۰۵، ح ۱۵۱۱۵

ص: ۸۲

برگزینند تا سختی‌های سفر بر او هموار گردد. پیامبر- ص- به مسافران توصیه می‌فرمود: ابتدا رفیق راه را انتخاب کنید آنگاه مسافرت بنمایید «الرفیق ثم السفر.» (۱) و در سخنی دیگر به امیر مؤمنان علی- ع- فرمود: «به تنهایی سفر مکن، که همانا شیطان با شخص تنهاست، و او از دو نفر دورتر است و فاصله دارد. ای علی، همانا مردی که تنها مسافرت کند در معرض گمراهی است، دو نفر نیز چنین‌اند، اما آنگاه که به سه رسیدند، گروه و کاروان به حساب می‌آیند.» (۲) رسول خدا- ص- سه نفر را لعنت فرمود: ۱- آن کس که تنها غذا بخورد ۲- کسی که در خانه‌ای تنها بخوابد ۳- سواری که در دشت و بیابان تنها حرکت کند. (۳) اسماعیل بن جابر گفت: در مکه خدمت امام صادق- ع- بودم. مردی از اهالی مدینه خدمت آن حضرت آمد، حضرت از او سؤال کردند: چه کسی همراهت بود؟ پاسخ گفت: با کسی همسفر نبودم. امام صادق- ع- فرمود: «اگر من بر تو فرمان می‌راندم، نیکو ادبت می‌کردم. سپس فرمود: یکی شیطان است، دوتا نیز شیطانند، سه نفر یاران و چهار نفر رفیقانند.» (۴) این روایت، بخوبی نشان می‌دهد که پیشوایان دین، مردم را به داشتن همراه در سفر ترغیب و تشویق می‌کرده‌اند. و در حدیثی دیگر رسول خدا- ص- از کسی که تنها مسافرت کند، با عنوان «بدترین مردم» یاد کرده است. (۵) ۱۴- هم شأنی در مسافرت

در انتخاب رفیق سفر لازم است دقت نموده، همراهانی هم شأن و هم طراز را برگزینند تا در سفر به او خوش بگذرد. اسحاق بن جریر گفت: امام صادق- ع- پیوسته می‌فرمود: «با کسی همراه شوید که از همراهی با او احساس زینت و سرافرازی کنید و با آنان که همین احساس را نسبت به شما دارند همراه نشوید.» (۶) شهاب بن عبد ربّه گوید: به امام صادق- ع- گفتم: شما وضعیت من، و دوست گرفتنم و بخششی که نسبت به برادرانم دارم را می‌دانید، با گروهی از این دوستان در راه مکه همسفر می‌شوم و نسبت به آنان بذل و بخشش می‌کنم و امور معاششان را توسعه می‌دهم. امام فرمود: «ای شهاب چنین مکن؛ زیرا که اگر تو دست‌بازی نسبت به آنان نشان دهی و آنان نیز

۱- وسائل، ج ۱۱، ص ۴۰۸، ص ۱۵۱۲۳

۲- همان، ص ۴۱۰، ح ۱۵۱۲۷؛ در مجمع‌البحرین آمده: ... النّفر بالتحریک، و هم عدّة رجال، قیل من ثلاثة الی عشرة، و قیل الی سبعة، ولا یقال: نَفَر فیما زاد علی العشرة. و النّفیر مثله. و فی الحدیث: «اذا سافر الرّجل وحده فهو غاوٍ و الإثنان غاویان و الثلاثة نَفَرٌ؛ أی جماعه و روی سَفَرٌ أی رَکْبٌ.

۳- همان، ص ۴۱۰، ح ۱۵۱۲۹

۴- همان، ص ۴۱۱، ح ۱۵۱۳۰

۵- همان، ص ۴۰۹، ح ۱۵۱۲۶

۶- وسائل، ج ۱۱، ص ۴۱۲، ح ۱۵۱۳۳

ص: ۸۳

چنین کننـد، نسـبت به آنان سـتم کرده‌ای، و اگر امساک نموده، چیزی به آنان ندهی، خوارشان گردانیده‌ای، پس افرادی چون خود را همراه گیر، و با همسـنگ خود همراه باش.» (۱) امام باقر- ع- نیز فرمود: «با مثل خودت مسافرت کن، و با کسـی که مخارج تو را تأمین می‌کند همراه مباش؛ زیرا این عمل موجب ذلّت و خواری مؤمن است.» (۲) حسین بن ابی العلاء گفت: همراه با بیست و اندی مرد به سوی مکه حرکت کردم، و در هر منزلی گوسـفندی برای آنان سـر می‌بریـدم، آنگاه که می‌خواسـتم خدمت امام صادق- ع- داخل شوم، حضـرت خطاب به من فرمود: ای حسـین، مؤمنان را ذلیل می‌کنی؟ گفتم: از چنین کاری به خدا پناه می‌برم. امام فرمود: به من خبر داده‌انـد که در هر منزلی گوسـفندی قربانی می‌کنی؟ گفتم: از این کار، هـدفی جز خدا نداشـته‌ام، فرمود: آیا ندانستی که در میان همراهان تو افرادی هسـتند که دوست می‌دارند همچون تو عمل کنند لیکن توان آن را ندارند و احساس خود کوچک بینی و شکسـتگی روحی، می‌کننـد؟! گفتـم: از خـدا طلـب مغفرت دارم و دیگر چنیـن نکردم.» (۳) در تعـداد همسـفر نیز بایـد دقت کرد مستحب است از چهار تا هفت نفر بیشتر نباشند.

رسول خدا فرمود: محبوبترین یاران نزد خداوند- عزّوجلّ- چهار نفرند و هیچ گروهی از هفت نفر افزون نشوند مگر آن که هیاهو و جار و جنجالشان بسیار می‌شود. (۴) ۱۵- یادآوری نعمت‌های خداوند

راهیِ حج، آنگاه که سوار بر مرکب می‌شود، مستحب است نعمت‌های خداوند را به یاد آورده، سپاسگزاری نماید و بگوید: «الحمد للّه‌الذی هدانا للإسـلام، و علمنا القرآن، و منّ علینا بمحمّد- ص- سبحان الذی سخر لنا هذا و ما کنا له مقرنین و انا الی ربنا منقلبون، و الحمد للّه‌ربّ العالمین ...» (۵) علی بن ابیطالب- ع- فرمود: هر کس بر مرکب سوار شـده، نعمت‌هایی را که خداونـد به او داده به یاد آورد و آیه: «سبحان الذی سخّر لنا هذا و ما کنّا له مقرنین ...» را بخواند و بگوید:

«استـغفر اللّه الـذی لا ـ اله الّا هو الحی القیوم و أتوب الیه، اللهم اغفر لی ذنوبی، انه لا یغفر الـذنوب الّا أنت.» مولای بخشـنده و کریم گوید: «ای فرشتگان من، بنده من می‌داند که گناهان را جز من

۱- وسائل، ج ۱۱، ص ۴۱۳

۲- همان، ح ۱۵۱۳۹

۳- وسائل، ج ۱۱، ص ۴۱۴، ح ۱۵۱۴۲

۴- وسائل، ج ۱۱، ص ۴۱۶

۵- قرب الاسناد، ص ۳۲؛ وسائل، ج ۱۱، ص ۳۸۷، ح ۱۵۰۸۰

ص: ۸۴

کسی نمی‌بخشد. شما شاهد باشید که من گناهان او را آمرزیدم.» (۱) ۱۶- دعا و ذکر در حال حرکت پیمودن راه‌های زمین و آسمان همراه با فراز و نشیب و اوج و فرود است، اتومبیل به مناطق کوهستانی که می‌رسد، جاده‌های پر پیچ و خم کوهستان را طی کرده بالا می‌رود و پس از رسیدن به قلّه، سرازیر می‌شود، هواپیما نیز از فرودگاه برمی‌خیزد، اوج می گیرد و با رسیدن به مقصد فاصله خود را با زمین کم نموده، در فرودگاه به زمین می‌نشیند. زائر در تمامی این مراحل سزاوار است یاد خدا را زیر لب زمزمه کند.

رسول خدا- ص- آنگاه که در مسیری بالا می‌رفت «اللَّه اکبر» و زمانی که فرود می آمد: «سبحان اللَّه» می گفت. (۲) حذیفهٔ بن منصور گوید: همراه با امام صادق- ع- به طرف مکه حرکت کردیم. پس از نماز حضرت فرمود: «اللهم خل سبیلنا و أحسن تیسیرنا و أحسن عافیتنا» و هرگاه از بلندی بالا- می‌رفت می‌فرمود: «اللهم لک الشرف علی کل شرف.» (۳) در بین راه، برخی مناطق، همچون گردنه‌های صعب‌العبور و راه‌های پر پیچ و خم خطرناک و ترس‌آفرین‌اند. امام صادق- ع- فرمود: «اگر به جایی رسیدی که ترسانی، این آیه را بخوان: «ربّ ادخلنی مُدخل صدقٍ و أخرجنی مُخرج صدق و اجعل لی من لدنک سلطاناً نصیراً.» (۴) برخی از برادران رسول خدا- ص- نزد آن حضرت آمده، اظهار داشتند ما به قصد تجارت عازم شام هستیم به ما بیاموزید چه بگوییم. پیامبر فرمود: آنگاه که مسافر در بین راه به منزلی فرود آمد نماز عشا را خوانده و به هنگام خوابیدن، تسبیحات حضرت فاطمه- سلام اللَّه علیها- را بگوید و سپس آیهٔالکرسی را بخواند. پس همانا تا به صبح از هر بلایی مصون خواهد ماند.» (۵) امام سجاد- ع- فرمود: اگر کسی پیاده حج کند و سوره انا انزلناه فی لیلهٔ القدر را بخواند، سختی پیاده‌روی را احساس نکند.» (۶) امام صادق- ع- به آن کس که تنها سفر کند، دستور داده‌اند به هنگام سفر این دعا را بخواند: «ما شاء اللَّه لا حول و لا قوهٔ الّا باللَّه، اللهم آمن وحشتی و أعنّی علی وحدتی، و أدِّ غیبتی.» (۷)

۱- همان، ص ۳۸۹؛ فقیه، ج ۲، ص ۱۷۸، ح ۷۹۵

۲- وسائل، ج ۱۱، ص ۳۹۱، ح ۱۵۰۸۸؛ فقیه، ج ۲، ص ۱۷۹، ح ۷۹۶

۳- وسائل، ج ۱۱، ص ۳۹۳، ح ۱۵۰۹۲؛ کافی، ج ۴، ص ۲۸۷، ح ۱

۴- الاسراء: ۸۰

۵- وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۹۵، ح ۱۵۰۹۶؛ محاسن، ص ۳۶۸، ح ۱۲۰

۶- وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۹۶، ح ۱۵۰۹۹؛ مکارم الأخلاق، ص ۲۴۲

۷- همان، ص ۳۹۷؛ ح ۱۵۱۰۱؛ کافی، ج ۴، ص ۲۸۸، ح ۴

ص: ۸۵

۱۷- مسافرت در شب

انتخاب شب برای مسافرت، توصیه رسول خدا- ص- است. امام صادق-ع- به نقل از پیامبر- ص- فرمود: «بر شما باد مسافرت در شب؛ زیرا زمین در شب درنوردیده می‌شود.» (۱) قسمت پایانی شب برای آغاز سفر بهتر است؛ زیرا خداوند ابتدای شب را برای آسایش و راحتی انسان قرار داده، تا بدن استراحت لازم را داشته، و روح نشاط خود را بازیابد.

علی-ع- به معقل فرمود: چون شب را آسودی، هنگام سحر و یا دمیدن فجر، در پناه برکت خداوند، سفر را آغاز کن. (۲) ۱۸- شراکت در هزینه‌ها

مستحب است مسافران همدل، پول و توشه خود و همراهان را یکجا جمع نموده، سپس از آن برداشت کرده، خرج کنند. این عمل برای اخلاق و رفتار آنان نیکوتر، و برای روح و جانشان پاکیزه‌تر است. (۳) این ویژگی با سیستم کنونی، که کلیه هزینه‌ها از سوی سازمان حج و زیارت تأمین می‌شود، بخوبی سازگار است و دیگر مسافرتهای دسته‌جمعی از این قبیل را نیز شامل می‌شود.

۱۹- حفظ پول و اثاثیه

مسافر باید حافظ و نگاهبان پول و اثاثیه خود باشد تا در طول سفر دچار مشکل نشود، صفوان‌جمال به امام‌صادق-ع- گفت: می‌خواهم به‌حج بروم، خانواده من نیز همراه من است، پول و هزینه سفرم را در همیانی که دارم بگذارم؟ و آن را به کمر ببندم؟ امام فرمود: بله، پدرم پیوسته می‌فرمود: از توانمندی مسافر اینست که بتواند پول [و وسایل] خود را حفظ کند. (۴) ۲۰- همراه داشتن مواد خوراکی

در سفر حج و عمره، از پاکیزه‌ترین خوراکی‌ها و بهترین مواد همچون بادام، شکر و سویق و آرد نرم الک نکرده، توشه بردارید که علی بن الحسین-ع- چنین می‌کرد. (۵)

۱- کافی، ج ۸، ص ۳۱۴، ح ۴۸۹

۲- نهج البلاغه، نامه ۱۲

۳- وسائل، ج ۱۱، ص ۴۱۳

۴- همان، ص ۴۱۹

۵- وسائل، ج ۱۱، ص ۴۲۳، ح ۱۵۱۱۱

ص: ۸۶

امام صادق- ع- نیز فرمود: جوانمردی در سفر عبارت است از فراوانی و خوبی توشه و بذل و بخشش آن به همراهان و پنهان نگهداشتن اسرار همسفران ... (۱) امام سجاد- ع- به نقل از رسول خدا- ص- فرمود: از بزرگواری مرد آن است که توشه سفر خود را پاکیزه و شیرین و گوارا سازد.

۲۱- نیازمندیهای سفر

مستحب است مسافر نیازمندیهای سفر را همچون: آینه، شانه، مسواک، دارو، درفش و نخ، سرپایی، ظرف آب، لباس، و ... (۲) با خود بردارد.

در روایت آمده است: پیامبر- ص- هرگاه به سفر می‌رفت چند چیز را همراه خود برمی‌داشت: ۱- آینه ۲- سرمه‌دان ۳- شانه ۴- مسواک. (۳) امام صادق- ع- به مسافران توصیه فرمودند: مقداری تربت سالار شهیدان را با خود برداشته، آن را بوسیده، بر چشمانشان بگذارند سپس این دعا را بخوانند: «اللهم انی أسألك بحق هذه التربة، و بحق صاحبها، و بحق جدّه و بحق أبیه و بحق امّه و أخیه، و بحق وُلده الطاهرین، اجعلها شفاءً من كل داء، و أماناً من كل خوف، و حفظاً من كل سوء.» سپس تربت را در جیب خود بگذارد، چنین انسانی پیوسته در پناه خداوند است. (۴) ۲۲- کمک به دیگران

مستحب است مسافر به همراهان خود در طول سفر کمک کند. رسول خدا- ص- فرمود: کسی که مسافر مؤمن را یاری دهد، خداوند هفتاد و سه گرفتاری او را حل می‌کند. (۵) امام سجاد- ع- بیشتر اوقات با کسانی به مسافرت می‌رفتند که آن حضرت را نمی‌شناختند و با آنها شرط می‌کرد تا در طول سفر، به آنان کمک کند. در یکی از این سفرها، مردی حضرت را شناخت و به همراهان خود، آن حضرت را معرفی کرد، آنان هراسان خدمت امام سجاد- ع- آمده دست و پای ایشان را بوسیده، عذر خواهی کردند. (۶) پیامبر- ص- فرمود: «سید القوم خادمهم فی السفر»؛ بزرگ یک ملت آن کس است که در مسافرت به دیگران کمک کند.

۱- همان، ص ۴۲۴، ح ۱۵۱۶۲

۲- وسائل، ج ۱۱، ص ۴۲۵، ح ۱۵۱۶۵

۳- وسائل، ج ۱۱، ص ۴۲۶، ح ۱۵۱۶۷

۴- همان، ص ۴۲۸، ح ۱۵۱۷۳

۵- وسائل، ج ۱۱، ص ۴۲۹، ح ۱۵۱۷۹

۶- همان، ص ۴۳۰، ح ۱۵۱۷۷

ص: ۸۷

۲۳- جوانمردی در سفر

مستحب است مسافران در سفر جوانمردی از خود نشان دهند. رسول خدا- ص- تلاوت قرآن، و حضور دائم در مساجد، و همراهی با برادران در حل حوائج و نیازهای آنان را نشانه فتوّت و جوانمردی در وطن، و فراوانی و خوبی توشه و بخشش آن به همسفران، و کتمان اسرار همراهان، و خوش خلقی، و شوخی بدون معصیت را علائم جوانمردی در سفر دانسته‌اند. (۱) لقمان به فرزندش فرمود: اگر با گروهی مسافرت کردی، در کار خود و آنان فراوان مشورت کن، در چهره آنان فراوان لبخند بزن، از خوراکی‌ها و توشه‌هایی که همراه داری بر آنان ببخش و با آنان کریمانه عمل کن، دعوت آنان را پاسخ گوی و اگر از تو یاری خواستند، آنان را کمک کن. اگر در کار حقی از تو شهادت خواستند، شهادت ده، آنگاه که همراهان تو پیاده راه می‌پیمایند با آنان همراهی کن، و آن زمان که آنان به کاری مشغولند، با آنان کار کن، سخن سالمندانی که سن آنان از تو بیشتر است را پذیرا باش، اگر تو را به چیزی امر نمودند، پیروی کن و اگر چیزی از تو خواستند پاسخ مثبت ده و جواب منفی به آنان مده (۲).

۲۴- اقامه نماز

لقمان حکیم به فرزندش وصیت کرده، فرمود: فرزندم! آنگاه که وقت نماز فرا رسید، آن را بخاطر چیزی تأخیر مینداز، نماز را بجای آر و خود را از این دین رها ساز، نماز را به جماعت بخوان گرچه مکان برای نماز تنگ باشد، «گویی بر نوک نیزه ایستاده‌ای»، هرگاه به نزدیکی منزلی رسیدی از مرکب فرود آی و ابتدا مرکبت را رسیدگی کن (در آن زمان اسب و شتر بود و به آنان علوفه می‌دادند، و در این زمان اتومبیل است و نیاز به بنزین و روغن دارد) در سرزمینی فرود آی که سبزه‌زار و خوش‌منظر و آرام بوده، خاکی نرم داشته باشد- سنگلاخ نباشد-. و آنگاه که فرود آمدی، قبل از نشستن دو رکعت نماز بخوان ... اگر می‌توانی غذا نخوری تا ازآن به دیگران صدقه دهی، اینچنین کن. تا زمانی که سواره‌ای، قرآن بخوان، و هرگاه فراغتی یافتی دعا کن. در آغاز شب حرکت نکن، و بجای آن از پایان شب بهره بگیر، و در طول راه صدایت را بلند نکن. (۳)

۱- وسائل، ج ۱۱، ص ۴۳۶، ح ۱۵۱۹۷؛ عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۷، ح ۱۳۷

۲- فقیه، ج ۲، ص ۱۹۴، ح ۸۸۴

۳- فقیه، ج ۲، ص ۱۹۴، ح ۸۸۴

ص: ۸۸

۲۵- مراعات حال دیگران

در تابستان و در هوای گرم، در صفوف نماز جماعت و یا جلساتی که حاجیان شرکت می کنند، سزاوار است مراعات حال دیگران را بکنند. پیامبر- ص- فرمود: سزاوار است نشستگان در تابستان بگونه‌ای بنشینند که میان هر دو نفر به اندازه بلندی یک ذراع فاصله باشد تا گرفتار رنج و زحمت نشوند. (۱) ۲۶- وفاداری

امام صادق- ع- فرمود: امام سجاد- ع- هنگام رحلت، به فرزندشان امام باقر- ع- فرمودند: من با این شتر بیست مرتبه به حج رفته‌ام، امّا به او تازیانه‌ای نزده‌ام، هنگامی که او مرد، لاشه‌اش را به خاک بسپارید تا درندگان گوشتش را نخورند ... پس آنگاه که شتر مرد، امام باقر- ع- گوری بساخت و او را دفن کرد. (۲) ۲۷- مدارا با بیماران

پیامبر- ص- فرمود: اگر یکی از شما در مسافرت بیمار شد تا سه روز نزد او بمانید (و او را تنها نگذارید) (۳) ۲۸- کوتاهی سفر

مسافران پس از پایان یافتن کار و حاجی پس از خاتمه اعمال، زودتر نزد خانواده خویش بازگردد، امام سجاد- ع- فرمود: سفر پاره‌ای از عذاب و ناراحتی است، هر یک از شما که سفرش پایان پذیرفت (و کارش تمام شد) در بازگشت به سوی خانواده‌اش بشتابد.

امام صادق- ع- نیز فرمود: از محلّی به محل دیگر رفتن، زاد و توشه را به پایان رسانده، اخلاق را بد و لباس را ژنده می‌نماید.

۲۹- سوغات

هنگام بازگشت از سفر، برای زن و فرزندانتان هدیه‌ای به همراه بیاورید. امام

۱- وسائل، ج ۱۲، ص ۱۴؛ کافی، ج ۲، ص ۶۶۲، ح ۸

۲- ثواب الاعمال، ج ۱، ص ۷۴

۳- وسائل، ج ۱۱، ص ۴۵۲

ص: ۸۹

صادق- ع- فرمودند: به هر مقدار که توان مالی دارید هر چند یک سنگ، برای زن و فرزندتان هدیه بیاورید. (۱) ۳۰- استقبال حاجی در برگشت

مردم حاجیان را هنگام عزیمت به بیت اللّه الحرام بدرقه می‌کنند و پس از مراجعت نیز به استقبال و دیدار آنان می‌روند. این سنّت حسنه در روایات مورد تأکید قرار گرفته از آن به عنوان امری مستحب یاد شده است.

امام صادق- ع- به نقل از امام سجاد- ع- می‌فرمود: به حاجی و عمره‌گزار قبل از آن که آلوده به گناه شود، سلام کرده، با آنان مصافحه کنید. (۲) و در روایتی دیگر امام سجاد- ع- توصیه فرموده که حجاج و عمره‌گزاران را گرامی بدارند. (۳) امام باقر- ع- فرمود: گرامی داشتن حاجی و معتمر، بر شما واجب است. (۴) امام صادق- ع- نیز فرمود: کسی که با حاجی تازه از سفر آمده، معانقه کند مانند آن است که حجرالاسود را لمس کرده باشد. (۵) علی- ع- نیز فرمود: هنگامی که برادر شما از مکه باز گشت، میان دو چشم او، و دهانش را که با آن حجرالاسودی را که پیامبر- ص- بوسیده، بوسیده است، بوسه زنید. و نیز چشمی که به خانه خدا نگاه کرده، و جایگاه سجده و صورت رسول خدا- ص- را بوسیده، ببوسید و هنگام خوش‌آمد گویی، به او بگویید: خداوند اعمال حج تو را قبول کند، سعیت را بر تو ببخشاید، و آنچه هزینه کردی به تو عوض دهد، و این حج را نیز آخرین حج تو قرار ندهد. (۶) حج نورانیتی برای حاجی به ارمغان می‌آورد و تا زمانی که آلودگی به گناه پیدا نکرده، آن نور در چهره او می‌ماند. (۷)

پی نوشتها:

۱- وسائل، ج ۱۱، ص ۴۵۹، ح ۱۵۲۵۹

۲- کافی، ج ۴، ص ۲۵۶، ح ۱۷؛ فقیه، ج ۲، ص ۱۴۷، ح ۶۴۸

۳- محاسن، ص ۷۱، ح ۱۴۲

۴- فقیه، ج ۲، ص ۱۴۷، ح ۶۴۹

۵- فقیه، ج ۲، ص ۱۹۶، ح ۸۹۱؛ محاسن، ص ۳۷۷، ح ۱۴۹

۶- وسائل، ج ۱۱، ص ۴۴۷، ح ۱۵۲۲۴؛ خصال، ص ۶۳۵

۷- محاسن، ص ۷۱، ح ۱۴۳

ص: ۹۰

ص: ۹۱

ص: ۹۲

ص: ۹۳

تاریخ و رجال

ص: ۹۴

تألیف: جواد علی

ترجمه و تحقیق: اصغر قائدان

مکه مکرمه و پیشینه آن

۲ -

مکه دارای جامعه‌ای شهری و با ثبات بود. ساکنان آن بیشتر شهرنشین بودند، البته نه شهرنشین به معنا و مفهومی که امروزه از آن برداشت می کنیم؛ زیرا زندگی در آن بر اساس عصبیت قبیله‌ای شکل گرفته بود. شهر به چند شعب یا درّه تقسیم گشته و هر درّه خود اجتماعی مستقل محسوب می‌شد و خاندانی در آن حکومت می‌راند. این خاندانها نیز، برای دستیابی به مقام و قدرت، همواره با دیگران به نبرد و درگیری مشغول بودند. (۱) به رغم آن که اسلام با این ارزشهای جاهلی مبارزه کرد ولی تا امروز نیز در بین اعراب، نه فقط در مکه، بلکه در تمامی جهان عرب، همواره حاکم است. نزاع بین بنی هاشم و بنی امیه برای تسلط و ریاست بر مکه و سپس بر خلافت اسلامی، مردم مسلمان را همانند مردم دوران جاهلیت مورد اذیت و آزار قرار می‌داد (۲) و نزاع بین خاندانهای دیگر برای ریاست و زعامت نیز همینگونه بود.

در هر زمان، بعضی از رؤسا و بزرگان، به حکومت مکه رسیده و خود را پادشاه آن می‌خواندند، آنان تمایل داشتند تا تاجی همانند تاج پادشاهان بر سر گذارند ولی موفق نمی‌شدند. حتی ذکر شده است که

۱- «شعب» در لغت به معنای شکاف بین دو کوه و یا راه و فاصله میان دو کوه است که جمع آن «شعاب» می‌باشد ابن منظور، لسان العرب، ماده شعب ج ۴، ص ۲۲۷۰ شهر مکه بخاطر این که در منطقه‌ای کوهستانی واقع شده است دره‌ها و شعاب فراوانی داشته که محل سکونت بسیاری از قبایل بوده و بخاطر سیل‌های فراوان که در مکه جاری می‌شده این دره‌ها امنیت بیشتری داشتند. بدین صورت هر دره‌ای به خاندان یا قبیله‌ای اختصاص می‌یافت و در حقیقت باید گفت هر درّه، در حکم یک ایالت و حکومتی مستقل برای خود بوده که رئیسی از آن خاندان در رأس امور شعب قرار داشته و به حل و فصل مسائل داخلی قبیله خود، بصورتی خود مختار، می‌پرداخته است. نام تمامی آن شعاب در منابع ثبت است که می‌توان به معروفترین آنها؛ یعنی «شعب ابیطالب»، «شعب بنی عامر»، «شعب بنی هاشم»، «شعب ابی‌دب» و «شعب ابی‌یوسف» اشاره داشت. محاصره رسول خدا و بنی هاشم در شعب ابیطالب آنطور که در افواه جامعه مطرح است، محصور و یا وارد کردن آنان در مکانی دور افتاده به منظور محاصره نبوده است، بلکه چون شعب ابیطالب محل سکونت خاندان بنی هاشم بوده و تمامی این دره به آنان اختصاص داشته است لذا ایشان را در مکان مسکونی خود محاصره کرده و از ارتباط سایر نقاط یا مردمان با آن شعب و یا بالعکس جلوگیری کرده‌اند، یعنی آنان را محاصره اقتصادی و اجتماعی کردند. «مترجم»

۲- «... جعفر گوید: از امر علی و عثمان و آنچه بین آنان بود سؤال کردم، پس گفت: این یک دشمن قدیمی و نسبی بین عبدشمس و بنی هاشم بود. حرب بن امیه از عبد المطلب بن هاشم نفرت داشت و ابوسفیان نیز نسبت به محمد- ص- حسادت ورزیده و با او جنگید ...» شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۲۰، ۴۰۱۰ و ۳- ۳۸۲.

ص: ۹۵

بعضی از آن مدّعیان، به بیگانگان نیز پناه می‌بردند، تا برای ایجاد نفوذ وسلطه سیاسی، مادی و نظامی و در حقیقت تثبیت پادشاهی خود بر این سرزمین، از آنان کمک بگیرند ولی موفق نمی‌شدند. همانگونه که در مورد عثمان بن حویرث بن اسد بن عبد العزی معروف بن «البطریق» گزارش شده است؛ یعنی همان کسی که در پادشاهی مکه طمع کرد و وقتی موفق نشد، نزد قیصر روم رفته و خواست تا برای دستیابی به سلطنت، خود را در حمایت او قرار دهد. وی به قیصر گفت من آنان را به دین تو وارد می‌کنم که سرانجام تحت سلطه تو خواهند آمد. قیصر گفت پس چنین کن و سپس برای او نامه‌ای نوشته و با طلا ممهور نمود. قریش از قیصر ترسیده و سعی کردند تا به گفته او گردن نهند. آنگاه اسود بن مطَّلب (ابو زمعه) برخاست و مردمِ در حال طواف را مورد خطاب قرار داد و گفت: قریش نه پادشاهی می‌کند و نه تن به پادشاهی می‌دهد. اسود بن اسد بن عبد العزی نیز فریاد زد: آگاه باشید که مکه زنده است و به پادشاهی کسی گردن نمی‌نهد. قریش نیز بر سخن او قدرت یافته و با آنچه که عثمان بن حویرث برای آن آمده بود مخالفت ورزیدند؛ او نیز به مقصود خود نرسید و سرانجام نزد ابن جفینه مانده و سپس از دنیا رفت؛ لذا بنو اسد بن جفینه به قتل او متهم شدند (۱) ابن جفینه همان عمرو بن جفینه غسانی بود. (۲) عثمان بن حویرث اولین پیشوا در زمان جاهلی نیست که شیفته پادشاهی و لقب «پادشاه دوستدار مردم» بود. وی برای دستیابی به این لقب به هر شیوه‌ای ولو از راه دوستی با زورمندان بیگانه و توسل به آنان، متمسّک می‌شد، تا از ایشان در تثبیت پادشاهی بر قوم خویش کمک بگیرد.

در کسب اخبار و تاریخ، از اسامی تعدادی چون او یاد شده که بدنبال پادشاهی بوده، طمع چشم آنان را کور ساخته و به علّت کمبود شخصیت و ضعف نفس، حتی به ساسانیان و روم نیز متوسل می‌شده‌اند تا به کمک آنان بر قوم خویش پادشاهی و سیطره یابند و از سوی ایشان به لقب «دوست» مفتخر گشته و از دست آنان تاج بر سر گیرند. بدیهی بود در مقابل، با این عمل، خود و قوم خویش را در خدمت رهبران بیگانه و کسانی که با قدرت و برتری بر آنان منت نهاده و کمک کرده‌اند قرار می‌دادند.

عثمان بن حویرث در راه دستیابی به پادشاهی مکه، به استقبال مرگ شتافت و

۱- زبیر بن بکار، نسب قریش ص ۲۰۹ به بعد؛ سهیلی، الروض الأُنُف، ج ۱، ص ۱۴۶

۲- همان کتاب و نیز ابن حزم، ص ۱۹۰

ص: ۹۶

چنانکه ذکر شد، برای این امر، به روم تقرّب جسته و به دین مسیح گروید. ولذا مقام وی نزد رومیان بالا رفت. کسی چه می‌داند؟ شاید انگیزه حمایت رومیها از او، بدین سبب بود که وی را مأمور خود ساخته و برای تسلط و نفوذ بر این شهر مقدس، به او کمک نمایند تا بتوانند بوسیله او بر حجاز، یمن، عربستان جنوبی و غربی و نهایتاً جزیرهٔ العرب سیطره و تسلّط یابند.

عثمان قوم خویش را جمع کرده و به آنان هشدار داد که: ای مردم، چنانکه می‌دانید، قیصر روم سرزمینهای شما را امن کرده و تجارتی که به آن اقدام می‌کنید در سایه حمایت اوست. وی مرا بر شما پادشاه کرده و من یکی از شماها و پسر عمویتان هستم. می‌ترسم اگر از این امر سرپیچی کنید، رومیان مانع تجارت شما در شام شوند.

پس با امر او مخالفت نکرده و دوستی او را قطع ننمایید (۱) وی پس از آن، به تهدیدی شدیدتر پرداخت و بر تحقق پادشاهی خود، به هر وسیله‌ای مصمّم شد.

شاید لقب «بطریق» که عثمان بن حویرث به آن شناخته می‌شد، از جانب رومیان برای کسب رضایت و خوشنودی، او- با حرف یا عمل- داده شده باشد و عاقلانه به نظر نمی‌رسد که این یک لقب دینی برای او باشد. رومیان این القاب را برای جذب (قلوب) و یا خریدن رؤسا و بزرگان قبایل به آنان اعطا می‌کردند! این القاب، برای فخر و مباهات بوده نه نشانه رتبه و مقامی که از آن برخوردار بوده و بدان منظور از رومیان دریافت کرده باشند.

در جزیرهٔ العرب، الفت، محبت و وحدت اجتماعی بین مردم وجود نداشت.

خودپرستی و روح قبیله گرایی، که نوعی خودخواهی توسعه یافته بود، به ظهور یک جامعه بزرگ و یکپارچه کمک نمی‌کرد. هر رئیس و پیشوای بزرگی، ریاست را برای خود می‌دید و پذیرش ریاست دیگری را برای خود، خواری و اهانت می‌شمرد. همکاری و تعاون، به علت اوضاعِ بدِ مالی و وجود فقر کلی وجود نداشت. چنین جامعه‌ای را بناچار می‌بایست تفرقه فرا گیرد و حسد و نزاع بین مردم، برای بدست آوردن روزی در یک زندگی سخت، پدید آید. در قرآن کریم نیز به این امر اشاره شده است.

این آیات، مؤمنان را به وضعی که در آن بودند یادآور شده و آنان را به وحدت و عدم بازگشتن به آن زندگی جاهلی، تشویق کرده‌است:

۱- محمود العقاد، العبقریات الاسلامیه ص ۱۳۰؛ سهیلی، روض الأنف، ج ۱، ص ۱۴۶

ص: ۹۷

«واعتصموا بحبل اللّه جمیعاً ولا تفرّقوا واذکروا نعمهٔ اللّه علیکم اذ کنتم اعداء فألّف بین قلوبکم فأصبحتم بنعمتِهِ اخوانا.» (۱) «وهو الذی أیّدک بنصره وبالمؤمنین وألّف بین قلوبهم، لو أنفقت ما فی الأرض جمیعا ما ألفت بین قلوبهم، ولکن اللّه ألّف بینهم، انه عزیز حکیم.» (۲) اسلام این وحدت را که جایگزین تفرقه و اختلاف شد، نعمتی از نعمتهای خداوند بر مؤمنین شمرده و از مسلمانان می‌خواهد تا به اسلام چنگ زده و متفرق نگردند و این نعمت خداوند را بر خود که به فضل او برادر شدند بیاد آورند.

در مکه حکومتی مرکزی به معنا و مفهوم شناخته شده امروزین آن، وجود نداشت. در آن سرزمین پادشاهی که دارای تخت و تاج باشد یا یک رئیس بعنوان رئیس جمهور یا رئیس شهر نبود. از مجلسی که بر شهر حکومتی مشترک یا به تناوب داشته باشد و از حاکم شهر یا حاکم نظامی خبری نبود و اخباریون نیز از وجود مدیر ورئیسی که در آن شهر امنیت را برقرار سازد و یا زندانی که افراد متخلف و خاطی نسبت به نظم و قوانین جامعه را در آن محبوس نماید و وظائف دیگری از این قبیل را که در حکومتهای امروزین می‌بینیم انجام دهد، گزارشی نداده‌اند.

در مجموع، حقیقت امر این بود که مکه قریه‌ای تشکیل یافته از دره‌هایی بود که هر یک به عشیره‌ای اختصاص داشت و رؤسای آن، خود به تنهای به حلّ و عقد امور و نهی و تأدیب عشیره خود می‌پرداختند.

و در توان کسی نبود که با حکم آنان مخالفت ورزد. این رؤسا از عاقلان قبیله و حکّام ناصح بودند.

در قرآن کریم پیرامون رؤسای مکه چنین آمده است:

«وقالوا لو لا نزّل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم.» (۳) مراد از «قریتین» مکه و طائف می‌باشد. در آیه بعدی، به وجود مراتب و درجات بعضی از مردم نسبت به عده‌ای دیگر، اشاره می‌شود. در این آیات، اوضاع اجتماعی ساکنان مکه، طائف و نقاط دیگر در آن زمان تشریح می گردد.

پس رؤسای مکه همان بزرگان و پیشوایان آنان بودند که از بالاترین مقام و درجه در میان مردم برخوردار بوده و «بزرگان مکه» یا «بزرگان طائف» همان طبقه «اریستوکرات» یا «اشراف» بودند که در

۱- آل عمران: ۱۰۳، «و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و متفرق نشوید و نعمت خداوند بر خود را بیاد آورید که دشمن یکدیگر بودید و خداوند بین قلبهای شما ایجاد الفت و دوستی کرد و شما را با یکدیگر برادر گردانید.»

۲- انفال: ۶۳، «و او کسی است که تو و مؤمنین را با یاری خویش مؤید و منصور گردانید و بین قلبهای آنان الفت برقرار کرد، اگر تو همه آنچه که در زمین است می‌خواستی در بین آنان ایجاد دوستی نمایی هرگز موفق نمی‌شدی ولی خداوند بین قلبهای آنان محبت برقرار ساخت که او با عزت و تدبیر است.»

۳- زخرف: ۳۱، «و گویند چرا قرآن بر آن دو بزرگ؛ قریه مکه و طائف نازل نشد» این گفته اشراف و رؤسای قبایل و بزرگان مکه است که می گفتند چرا قرآن بر ولید و حبیب از طائف و عروهٔ بن مسعود از مکه نازل نشد که آنان بزرگان و اشراف آن دو شهر بودند. «مترجم»

ص: ۹۸

میان مردم زعامت و رهبری داشته و به داشتن تکبر، جلال و جبروت و خودپسندی موصوف و تنها خود را انسان می‌پنداشتند که بوسیله آن به زعامت موروثی یا مال ومکنت دست یافته بودند. (۱) حکومت در مکه آن عصر، حکومتی غیر متمرکز و در حقیقت حکومت رؤسا و صاحبان مقام و نفوذ و شخصیت بود که همواره احکام و اوامر آنان اجرا و اطاعت می‌شد. این امر نه بخاطر وجود حکومت قوی مرکزی بود که بر مردم مکه سیطره داشت، بلکه بخاطر این که آن احکام و اوامر، از سوی عناصر دارای وجهه و سن و رؤسا و اشراف صادر می‌گشت. احکام آنان در عرف و عادت مردم مکه و سایر ساکنین جزیرةالعرب مطاع بود و هیچگاه با عادت و عرف مخالفتی نمی‌شد، حتی امروز نیز عرف به منزله قانون مردم شبه جزیره است.

سرپیچی از احکام رؤسا و بزرگان، به معنای سرپیچی از سیادت و سلطه قانون، تمرد بر سازمان و نظام اجتماعی، تحقیر حاکمان و اهانت به آنان و پیروانشان بود لذا هیچ کس نمی‌توانست از اوامر رؤسای قوم و صاحبان حسب و شرف و سن و عقل سرپیچی کند.

کتب حدیث و سیره، از مجلسی در مکه سخن گفته‌اند که اشراف، رؤسا و بزرگان آن شهر، برای مشورت و برنامه‌ریزی در امور صلح یا جنگ در آن انجمن جمع می‌شدند.

این مجلس به «دار الندوه» معروف وشباهتی به شیوه مجالس بزرگان در یمن بنام «المزود» داشت. در دار الندوه بزرگان قوم و صاحبنظران و اصحاب حلّ و عقد، برای مشورت در امور و تصمیم‌گیری گردهم جمع شده و به اعتبار این که پیشوایان و رؤسای قوم هستند، به اعلان حکم و نظر خویش پرداختند و مردم نیز جز اطاعت و امتثال اوامر آنان وظیفه‌ای نداشتند. آنان در گزینش و انتخاب رؤسا یا شخصیتهای این مجلس، دارای حق رأی و نظر نبوده و این رؤسا بنام مردم و از ایشان سخن می‌گفتند. اعضای مجلس یاد شده در این وضع همانند رئیس قبیله‌ای بودند که بنام افراد خود، به صدور فرمان می‌پرداختند. در حقیقت نظر آنان همان چیزی بود که عرف و عادت و رأی بزرگان و صاحبان حلّ و عقد قبیله نامیده می‌شد.

بنای دار الندوه را به قُصَیّ نسبت می‌دهند که در حدود سال ۴۴۰ میلادی- بر اساس آنچه مستشرقان تخمین زده‌اند- آن

۱- اصطلاح اریستوکرات یا اریستوکراسی، اصطلاحی جدید مربوط به عهد حاضر می‌باشد که معنای خاصی دارد اریستوکراسی نوع حکومتی است که گردانندگان آن طبقه اشراف هستند. هرچند که اشراف آن حکومت را اداره می‌کنند ولی برای اداره کشور، دارای مجلس، قوانین و ... هستند. در صورتیکه در شبه جزیره آن دوران، طبقه اشراف با اریستوکراتها و یا حکومت اشرافی آنان با اریستوکراسی کنونی تفاوت داشت. بهتر است که آنان را همان نجبا و برگزیدگان یا مهتران قوم و اشراف، مورد خطاب قرار دهیم. «مترجم»

ص: ۹۹

را ساخته است؛ آنچه مسلّم است، این مجلس در دوران وی برای قریش بوجود آمد. رؤسا و ریش سفیدان در آن می‌نشستند و نیازمندان و ستمدیدگان به آن پناه می‌جستند، قریش نیز در جنگها و امور خود، تصمیمی جز در آن نمی‌گرفت، هر کس را که می‌خواست ازدواج کند در آنجا عقد زوجیت می‌بستند، جوانان را به نشانه بلوغ سن و ازدواج، زره پوشانیده و در آن برای فرماندهانی که بزرگان مکه برای دفاع از شهر برگزیده بودند، پرچم بسته می‌شد و او پرچم را بعنوان نشانه‌ای در جنگ، از آن مکان حمل می‌کرد. (۱) در این مجلس، قریش برای برخورد با پیامبر- ص- به هنگام ترس از دعوت او، به مشورت نشسته و بر قتل او تصمیم گرفتند (۲) در همین انجمن و خانه بود که در سال هفتم هجری، رؤسای قریش، پیامبر- ص- را هنگام ورود به مکه برای حج، به نظاره نشستند (۳) و بخاطر مقام و عزتی که او در میان قوم خود بدست آورده بود، به شدت نسبت به او کینه و حسادت می‌ورزیدند. (۴) قصی سرپرستی این خانه را برای فرزندش عبدالدار وصیت کرد و او رئیس آن شد و سپس آن را برای فرزند خود به ارث گذاشت. دارالندوه (پس از اسلام) همچنان پای برجا بود تا این که عکرمهٔ بن عامر بن هاشم، آن خانه را از معاویهٔ بن ابی سفیان خرید و آن را به دار الاماره و محل سکونت خویش تبدیل کرد. (۵) و (۶) و اما در مورد قانون آن قوم و دستور رؤسای آن، خداوند در قرآن کریم چنین اشاره می‌فرماید: «إنّا وجدنا آباءنا علی أمّةٍ وإنّا علی آثارهم مقتدون» (۷) ایشان از آنچه به دست می‌آوردند، محافظت می‌کردند و نسبت به آنچه به آنان می‌رسید، حریص بودند؛ برای آنان هیچ تغییر و دگرگونی، اگر چه در آن حق و منطق می‌دیدند، پذیرفتنی نبود، در قرآن کریم، آیات دیگری است که تمسک و توسل نخبگان و اشراف مکه را به حقوق و وراثت عرفی و سیادت خویش متذکر می‌شود. آنان با این وسیله به حفظ و صیانت از حقوق موروثی و زعامت خود در میان مردم می‌پرداختند. اشراف و ملأ مکه کسانی بودند که هیچ چیز جدید و تغییری را نمی‌پذیرفتند. و سُنت آنان به گذشته تعلق داشته و انقلاب و خروج از عرف و عادت را به هر طریقی ناپسند می‌داشتند.

کسانی که عرف و عادت را سبک

۱- دارالندوه را می‌توان قدیمی‌ترین مجلس مشورتی در شبه جزیره و حتی در جهان دانست. ازرقی آنجا را خانه و محل سکونت قصی بن کلاب نیز دانسته است. ازرقی، اخبار مکه، ج ۲، ص ۳۸۴ از آنجا که قصی بن کلاب بزرگ مکه و حاکم مقتدر این شهر بوده است، بر اساس سنتهای پذیرفته شده آن عصر، ریش سفیدان و بزرگان قوم برای بررسی وقایع اتفاق افتاده و یا اتخاذ تصمیمات مناسب در جهت حلّ و فصل مسائل و اختلافات یا بررسی امور سیاسی، نظامی و اقتصادی به خانه حاکم کل رفته و با او به مشورت می‌نشستند. اگر گفته ازرقی که منبع وی از قدیمی‌ترین منابع تاریخی مکه است را مورد توجه قرار دهیم به این نتیجه خواهیم رسید که دارالندوه بخاطر این که محل سکونت رئیس شهر بوده، به عنوان «مجلس مشاوره» مورد استفاده قرار می‌گرفته‌است و نمی‌توان بطور قطع اظهار نمود که در ابتدا برای تشکیل مجلس مشورتی ساخته شده است بلکه باید گفت چون رؤسای قوم مشورت خویش با رئیس شهر را در خانه وی انجام می‌داده‌اند، آنجا به مرور، به صورت یک انجمن مشورتی یا دارالندوه در آمده و در دوره‌های بعد به اهمیت آن بعنوان یک مجلس افزوده شده است. در هر حال دارالندوه تا ظهور اسلام همچنان پای برجا بود و در این دوران حکیم بن حزام بن خویلد برادر زاده حضرت خدیجه- سلام اللّه علیها- این خانه را به هزار درهم خرید سهیلی، روض الأنف، ج ۱، ص ۵۵ خانه یاد شده در دوران پس از رسول خدا- ص- موقعیت سیاسی خویش را از دست داد و معاویه در دوران خلافت خویش آن را مکانی برای اقامت خویش در مراسم حج قرار داد. بخشی از دارالندوه در توسعه عبدالملک و فرزندش، ضمیمه مسجدالحرام شد و باقیمانده آن نیز در توسعه منصور عباسی به آن پیوست. فاکهی از مالکیت این خانه به وسیله الموفق عباسی نیز خبر می‌دهد

که وی آن را به حارث بن عیسی داده بود. بعدها دارالندوه را از اساس تخریب و سپس به جای آن مسجدی ساختند که دوازده در، از آن به داخل مسجدالحرام باز می‌شد و مسقف بود و سرانجام نیز ضمیمه مسجدالحرام گشت ازرقی، اخبار مکه، ج ۲، ص ۳۸۷ و ۳۸۸. «مترجم»

۲- ابن هشام، سیرهٔ النبی، ج ۲، ص ۹۴ [خبر دارالندوه]، بلاذری، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۲؛ ابن قیم جوزی، زادالمعادفی هدی خیر العباد، ج ۲، ص ۵۲؛ افشهری در تذکره خویش گوید: اکنون مقام حنفی است. شرح القاموس، ج ۱۰، ص ۳۶۲

۳- ابن هشام، همان کتاب، ج ۳، ص ۴۲۴، [عمرهٔ القضاء]

۴- Encyclopediaof Islam ,v .۱ ,p .۹۱۸ ,-Caussin de perceval Essa :,v .۱ ,p .۲۳۵

۵- بلاذری، همان کتاب، ج ۱، ص ۵۴

۶- در منابع تاریخی در ذکر پیمان حلف الفضول به نام خانه عبداللَّه بن جدعان نیز برمی‌خوریم که پیمان معروف یاد شده در این خانه با حضور قبایل ساکن در شبه جزیره بسته شد تا بر اساس آن اجازه ندهند که هیچ ستمگری در مکه اقامت کند. این پیمان ابتدا بوسیله سه نفر از جرهم و قطور که هر سه فضل نامیده می‌شدند بسته شده و سبب آن نیز ظلمی بوده که از عاص بن وائل سهمی به یکی از افراد قبیله بنی زبید وارد گشته بود. و وی کالای او را گرفته و مبلغ آن را نمی‌پرداخت و لذا مرد زبیدی بر فراز کوه ابوقبیس رفته و فریاد زد: ای قریش به داد ستمدیده‌ای دور از طایفه و کسان خویش برسید که در داخل مکه کالای او را به ستم می‌برند، همانا احترام کسی راست که خود در بزرگواری تمام باشد و در جامه فریبکار احترامی نیست» با شنیدن این دادخواهی، بنی هاشم، بنی عبدالمطلب، بنی زهرهٔ بن کلاب، بنی تیم بن مرّه و بنی حارث بن مهر در خانه عبداللّه بن جدعان تمیمی اجتماع کرده و پیمانی بستند که برای یاری هر ستمدیده و گرفتن حق وی، همداستان باشند فاکهی، اخبار مکه، ج ۵، ص ۱۹۰ این پیمان در بیست سال قبل از بعثت از سوی قبایل قریش تجدید شد. و رسول خدا- ص- نیز در آن حضور داشتند ابن هشام، سیرهٔ النبی، ج ۱، ص ۱۳۴. برای تجدید این پیمان زبیر بن عبدالمطلب طوایفی را در دارالندوه جمع کرد و از آنجا به خانه عبداللَّه بن جدعان رفته و پیمان را تجدید کردند ابن هشام، همان کتاب، ج ۱، ص ۱۳۳؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۲۵ البته نمی‌توان موقعیت خانه عبداللَّه بن جدعان را از لحاظ سیاسی و یا اجتماعی هم پای دارالندوه دانست ولی این خانه نیز در حقیقت چنانکه گفته شد، روزی به منزله یک انجمن مشورتی مورد استفاده قرار گرفته و پیمان مهم حلف الفضول نه در دارالندوه، که در این خانه بسته شده است. ولذا نمی‌توان گفت دارالندوه تنها انجمن مشورتی در دوران گذشته این شهر بوده است. «مترجم»

۷- زخرف: ۲۲ به بعد، «و گفتند ما پدران را به عقاید و آیینی یافتیم و ما نیز در پی آنها بر هدایت هستیم.»

ص: ۱۰۰

شمرده و بـا سـنت آباء و اجـدادی مخالفت می‌ورزیدنـد، مورد تعقیب قرار می گرفتنـد تا به هـدایت بازگشـته و به پیروی از سـنتهای گذشـته به همـان گـونه که بوده و به حفـاظت از عرف و عـادت ناچـار گردنـد. و بـا این امر، حقوق موروثی و مکـانت اجتمـاعی و مصالح اقتصادی رؤسا و بزرگان را پاسداری کنند.

پس عرف در جامعه را طبقه حاکمه مقرر کرده و به حفظ مصالـح خود بر اساس عادتها می‌پرداختنـد. آنان با این قانون موروثی غیر مسجل حاکم بوده و مردم نیز باید به اطاعت و انقیاد آنان می‌پرداختند.

«واذا قیـل لهم اتّبعوا ما انزل اللّه قالوا بل نتبع ما ألفینا علیه آباءنا، أولو کان آباؤهم لا یعقلون شـیئاً ولا یهتـدون.» (۱) بدین علت آنان هنگامی که می‌شـنیدند محمـد خود را رسول خـدا می‌خوانـد که برای بشارت و هشدار به سوی آنان و سایرین آمده و به دین خدا، اسـلام و اعتقاد به نبوت و رسالت خود دعوت می کند، تعجب کرده و او را مورد استهزاء قرار می‌دادند. این عده چگونه می توانستند ظهـور مردی را کـه برای امر بزرگی چـون ایـن دعـوت آمـده و در حـالی کـه وی از طبقـه‌ای ثروت فراوانی به ارث نـبرده و در این سرزمین سـروری و بزرگی نداشـته، عاقلانـه پندارنـد! اگر رسـالتی که از سـوی پروردگـار جهانیـان برای آن رسولی فرسـتاده شـده، حقیقت باشـد، بنـا به نظر و عقیـده آنـان، ضـروری است که این امر به بزرگان مکه یا حـداقل طائف سپرده می‌شـد، نه به مردی مثل محمد که از میان آنان (رؤسا و اشراف) نبود!

پس (با این اعتقاد) نسبت شـرف، سن، موقعیت و مکانت از شرایط نبوت محسوب می‌شد که خداوند آن را جز به کسانی که از آن امتیـازات و نیز از عقـل وکمـال فراوان برخوردار باشـند نخواهـد سپرد و همه آن امتیـازات و فضایـل، تنهـا در بزرگـان و سـروران و صاحبـان مـال و جـان به انـدازه کافی وجود داشت. این در حقیقت نمونه‌ای از زنـدگی و منطق آنان بود که با عقل و قـدرت و علم مرتبط می‌شد.

آری محمد از خاندانی بود که تنها خدمت بیت اللّه و حجاج در میان آنان به ارث رسـیده بود، نه مال و ثروت؛ زیرا او از بنی هاشـم بود و هاشم نیز مالی نداشت، بلکه برای بازماندگان خود مکانت و منزلت به ارث گذاشت.

بنی هاشم، ثروتی چون ثروت بنی عبدشمس، که رقیب آنان در سلطه بر این

۱- بقره: ۱۷۰، «و هنگامی که به آنان گفته می‌شـد از آنچه خداونـد فرسـتاده پیروی کنیـد می گفتنـد ما از کیش پدران خود پیروی می کنیم، آیا آنها باید از پدرانشان که بی‌عقل و نادان هستند و هرگز به حق و راستی هدایت نشده‌اند پیروی کنند؟»

ص: ۱۰۱

شهر کوچک بودند، نداشتند و در حقیقت ثروت، همان قدرت و سلطه بود، از این رو دشمنان ایشان از یک خاندان و بالطبع از یک ریشه و نیز قوی‌تر و نافذتر بوده و سلطه آنان در مکه و حجاز سابقه‌ای طولانی داشت.

بدین روی، قدرت و استحکام این خاندان و یارانشان و کسانی که پیرامون آنان بودند، بر قدرتی که بنی هاشم با وجود اشراف بر بیت الحرام و رؤسا و روحانیون آن زمان داشتند، قوی‌تر بود.

سفیران قریش، برای مکه ثروت و تجارت فراهم می‌کردند، آنان از روم طلاها و از ایران نقره‌ها به سوی این شهر سرازیر می‌کردند. رومیان نزد اعراب به دینارهای طلای مضروب و ایرانیان به درهمهای نقره مضروب خود مشهور بودند. مردم سرزمین شام و مصر به «مردم طلا» و مردم عراق به «مردم سکه» یا «نقره» معروف بودند.

هدف یک تاجر در زندگی خویش، جمع دینارها، کسب طلا ـ وانباشتن آنها بود وطلا، ثروت وسرمایه در این اجتماع با مقام و مکانت برابر بود.

تجّار مکه در تعیین نرخ و ارزش دینارها و درهم‌ها استاد بودند چون در میان سکّه‌ها، سکّه‌های تقلّبی و ساختگی یا ناقص و معیوب یافت می‌شد. تاجران مکه همانند سایر تجّار آن عصر، هنگام عبور از این شهر به آزمایش دینارها و درهم‌های خود و بررسی وزن آنها می‌پرداختند.

به علّت کمی پولهای نقد در جهان، قیمت آنها در معاملات، بسیار بالا بود و مالک دویست دینار در جزیرهٔ العرب جزو بزرگان ثروتمند محسوب می‌شد.

ارزش سرمایه قریش در کاروانی که ریاست آن را ابوسفیان در دست داشت و باعث انجام نبرد بدر شد، به پنجاه هزار دینار می‌رسید و از کاروانهای بزرگ مکه محسوب می‌گشت. اموال آن را بر ۲۵۰۰ شتر حمل کرده و تعدادی از راهنمایان و محافظین که بین یکصد تا سیصد مرد گفته شده، آن را همراهی می‌کردند که بن این تعداد نیز افراد دیگری را که هنگام نیاز به مقاومت در مقابل راهزنان و بردگان به آنان می‌پیوستند باید افزود. (۱) اگر ما گفته اخباریان مبنی بر این که اشراف مکه و ثروتمندان آن در این کاروانهای بزرگ فصلی سهیم بودند را بپذیریم، قدرت و توان مالی آنان را نسبت به سایر مردم مکه و حجاز بلکه تمامی

۱- تلاش ابوسفیان برای نجات این کاروان تجارتی ارزشمند و پرهیز او از درگیری و نهایتاً تنها گذاشتن اشراف و رؤسای قوم در مقابل نیروهای مسلمین، می‌تواند بیانگر نقش و ارزش ثروت و تجارت در این جامعه باشد، بگونه‌ای که دیدیم ابوسفیان به هم قطاران و رؤسای قوم خود پشت کرد و اعتبار خویش را در معرض خطر گذاشت و حاضر نشد به خاطر این مسائل وقتی برای نبرد با آیینی جدید که اساس اشرافیت آنان را در هم می‌ریخت ثروت و مال خود و اشراف مکه را به خطر اندازد؛ زیرا او بهتر از هر کس دیگری اهمیت کاروان مذکور را درک می‌کرد. هنگامی که بعضی او را مورد اعتراض قرار دادند به او گفتند شرف تو کجا رفت وی نیز پاسخ می‌داد شرف من بر پشت شتران من قرار دارد. این حادثه می‌تواند نقش مهم مسائل اقتصادی و پول و ثروت در آن جامعه را به روشنی به تصویر کشاند. «مترجم»

ص: ۱۰۲

جزیرهٔالعرب خواهیم شناخت. این ثروت بطور عادلانه توزیع نشده بود؛ مثلًا «ابواجیحه» بیشترین سهم را در کاروان مذکور داشت که به حدود سی هزار دینار می‌رسید و مردان دیگر از بنی امیه نیز حدود ده هزار دینار سهم داشتند. این بدین معناست که چهار پنجم صاحبان سرمایه در این کاروان از بنی امیه بودند. اما سهم اشراف و ثروتمندان مکه و در رأس آنان خاندان‌های بزرگ دیگر (غیر از بنی امیه) در کاروان، یک پنجم باقیمانده بود. (۱) از اینجا می‌توان فهمید که چگونه خاندان معین، جدای از دیگران به ثروت اندوزی پرداخته‌اند.

در مکه خاندان ثروتمند دیگری با خاندان ابواجیحه در مقام و ثروت پهلو می‌زد و آن بنو مخزوم بود که از ثروتمندان مکه محسوب شده و (از میان آنان) «عبداللّه بن جدعان» از بزرگان ثروتمند در عصر خود بود.

بعضی از تجار مکه هزاران دینار در کاروانی که به فرماندهی ابوسفیان در سال دوم هجرت (به شام) فرستاده بودند، سهم داشتند و بالطبع این مقدار، تمامی ثروت آنان نبود. گویند «ابولهب» به عاص بن هشام بن مغیره چهار هزار درهم قرض داده بود، وقتی وی نتوانست بدهی خود را به او و سایرین بپردازد، ابولهب او را اجیر کرد تا با قریش به نبرد بدر برود و از این مأموریت به او پاداشی دهد ولی ابولهب پس از آن، از اجرای عهد خود امتناع ورزید. (۲)مسائل مذکور، این اندیشه و تصور را به ما می‌دهد که ثروت بعضی از تجار مکه بسیار زیاد بوده و بعضی از مستشرقان در این امر به حدی مبالغه کرده‌اند که حتی بعضی از تجار قریش را در موقعیت اشراف و ملاء این شهر قرار داده‌اند.

زنان مکه نیز در تجارت نقش داشتند. مادر ابوجهل، تاجر عطر و مواد خوشبو بود، هند همسر ابوسفیان نیز از طریق کسانی که به سرزمینهای شام می‌رفتند، تجارت می‌کرد، خدیجه تاجری معروف بود و افراد مورد اعتماد از تجار را به این کار می‌گماشت که داستان فرستادن پیامبر- ص- توسط وی برای تجارت به سوی شام در سیره‌ها معروف است.

وقتی ابوسفیان، بدون این که اموال کاروان بدست مسلمانان بیفتد، از شام برگشت، زنان تاجر قریش همگی پیرامون وی حلقه زده و به محاسبه سود خود و آنچه به هر یک از آنان می‌رسید پرداختند. (۳)

۱- Encyclopedio of Islam v .۳ ,p .۴۴۰ .-

۲- طبری، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۷۲

۳- Encyclopedia of Islam ,v .۳ ,p .۴۴۰ .-

ص: ۱۰۳

ثروتمندان مکه و بزرگان آنان، در خانه‌های بسیار عالی که با زینتها و زخارف تزیین و با لوازم و اثاثیه مناسب مفروش شده بود، زندگی می‌کردند. آنان بر در خانه‌های خود پوشش‌ها و پرده‌های منقوش آویزان کرده و یا دیوار خانه‌ها را با اشکال و تصاویر و نقوش می‌آراستند، (۱) و از ظروف طلا و نقره و اشیاء نفیس که از خارج می‌آمد استفاده می‌کردند.

اما بیشتر مردم مکه خانه‌هایشان از گل یا تنه درختان یا مو و پوست شتران یا مشابه آن بود. (۲) این خانه‌ها بسیار کوچک و ساده بود که نمی‌توانست آنان را از سرما و گرما حفظ کند. این امر بخاطر آن بود که ایشان مالی در اختیار نداشتند. این اوضاع باعث ایجاد دشمنی و حسد در بین این دو طبقه در اجتماع می‌گشت.

اغنیای مکه از مظاهرِ زندگی خوب، در این دوران بهر برده و تا حد امکان از رفاه برخوردار بودند، تابستانها به مناطقی چون طائف و اماکن کوهستانی دیگر می‌رفتند تا خود را از گرمای مکه رهایی بخشند. آنان در این مناطق به شب نشینی نشسته لباسهای رنگین و گرانبها و پاک می‌پوشیدند. (۳) در تفریحات خود به بذل و بخشش پرداخته، شراب و نبیذ می‌نوشیدند و اسراف فراوان می‌کردند.

اما بیشتر مردم و ساکنین شهر که «خضراء قریش» یا بندگان (رعیت) خوانده می‌شدند (۴) چیزی در تملک نداشتند بلکه حتی دسترسی به نان جو نیز برای آنان دشوار بود. ثروتمند مکه فردی قسی‌القلب و سنگدل بود که جز به خود نمی‌اندیشید.

حق هیچ کس را نمی‌داد. بر ضعیف مهر نمی‌ورزید و به او رحم نمی‌کرد. اموال یتیم و ناتوانان و ضعفا را غصب می‌کرد، وجدانش او را نمی‌آزرد و سینه‌اش را به درد نمی‌آورد.

پس بدیهی بود که در این هنگام فقرای مکه و موالی (بندگان) و آزادگانی که دارای شعور و وجدان بودند، از این افراد قسی القلب و سنگدل و متجاوز نفرت داشته باشند.

در مکه، طبقه دیگری را می‌یابیم که ثروت افراد یاد شده را نداشتند ولی بالنسبه، از بیشتر شهروندان، توانمندی و ثروت بیشتری داشته‌اند. همه آنان یا بعضی مالک هزاران دینار یا درهم بودند، در حقیقت به این افراد در عرف آن عصر، طبقه متوسطه کوچک [Petitte baurg coiso] گفته می‌شد.

ربا خواران ثروتمند، از جمله آنان

۱- ابن اثیر، جامع الأصول من احادیث الرسول، ج ۵، ص ۴۴۸ به بعد «باب هفتم در تصاویر، نقوش، پوششها، و نکوهش صورت پردازان.»

۲- اهل «مدر» و اهل «وبر» اصطلاحی است که به این دو دسته گفته می‌شد. «مدر» به معنای گل و به کسانی که ساکن خانه‌های گلین و در حقیقت شهر نشین بودند گفته می‌شد و «وبر» نیز به معنای پوست شتر بود و در اصطلاح به بادیه نشینان که در چادرهای پوستی زندگی می‌کردند گفته می‌شد. «مترجم»

۳- ازرقی، اخبار مکه ص ۴۸۶

۴- ابن اثیر، جامع الاصول، ج ۹، ص ۳۴۲

ص: ۱۰۴

بودنـد که به نیازمنـدان قرض داده و سود بسـیاری در قبال آن به ربا می گرفتند. تجار کوچک و خرده‌پا نیز با مال خود و یا دیگران، به صورت اشتراکی با خارج معامله می کردنـد و صاحبان حِرَف که در تولید و مدیریت حرفه و تخصّـِص خویش، دستی داشـتند، به تجارت با خارج مکه می‌پرداختند. (۱) همه فروشندگان یا مغازه‌داران، تعدادی بنده و خدمتکار داشتند که به ملکیت و تصرف خود در آورده بودند. آنان این افراد را از بازارهای نخاسه می‌خریدند تا بعنوان ابزاری در آن عصر به خدمت خود در آورند.

مکه بخاطر فقر زمین و آب و هوا، شـهری نبود که آنچه تاجران از محصولات زراعی یا تولیـدات صـنعتی برای تجارت نیاز داشـتند، در آن تولید شود، بنابراین تاجران آن، واسطه انتقال تجارت لوازم مورد نیاز مردم از یمن و عربستان جنوبی به سرزمین شام و دریای سرخ و عراق بودنـد و از سـرزمین شـام و عراق نیز مـا یحتـاج اهـل مکه، یمن، عربسـتان جنـوبی و آفریقـا را از طریق تجـارت فراهم می کردند.

بواسـطه افزایش و ازدیـاد سودهـای اینگونه تجارتهـا، که بر سـرمایه نیز می‌افزود، تجـار را به جـدیت و تلاـش همیشـگی در این کار حریص می‌ساخت. سودهایی که در خرید و فروش اجناس از نقطه‌ای به نقطه دیگر به دست می آمد، بسیار فراوان بود وبعضی مواقع به صد در صد نیز می‌رسـید. از جمله مردم مکه از کاروان تجارتی ابو سفیان در سال دوم هجری از یک دینار و یک درهم به همان مقدار سود بردند. (۲)در قرآن کریم دو مسافرت برای قریش در هر سال ذکر شده است، مسافرتی در تابستان و سفری در زمستان: «لإیلاف قریش، ایلافهم رحلهٔ الشّتاء و الصّیف فلیعبدوا رَبّ هذا البیت الذی أطعمهم من جوع و آمنهم من خوف.» (۳) سفر زمستانی بهنگام ملایمت هوا و سردی آن، به یمن انجام می‌شد و در تابستان و فصل گرما نیز به شام مسافرت می کردند. در این سفر تجارتی، کـاروان بزرگی به حرکت در می‌آمـد و هر یـک از مردم مکه به انـدازه توان مـالی خود در آن سـهیم می‌شدنـد. کاروان به شـدت حفـاظت شـده و رهبری آن را فردی قـوی وشخصـیتی توانمنـد، کـه می‌تـوانست بر حراسـت، خـدمت و مـدیریت آن در سـختیها و ناملایمات به اندازه کافی قدرتمند باشد، به عهده می گرفت. موفقیت یا عدم موفقیت کاروان،

۱- Ency of islam ,v .۳ ,p .۴۱۱

۲- En ,v .۳ ,p .۴۴۰

۳- سوره قریش، «برای آن که قریش باهم انس و الفت گیرند، الفتی که در سـفرهای زمسـتان و تابسـتان ثابت و برقرار بماند پس به شکرانه این امر باید به پرسـتش خدای یگانه کعبه بپردازند که به آنها هنگام گرسـنگی روزی داده و از ترس و خطرات ایمن ساخته است.»

ص: ۱۰۵

به سرپرست و رهبر آن بستگی داشت و بالطبع موفقیت یا شکست آن، برای مردم مکه تأثیر فراوانی به دنبال داشت.

اینجاست که می‌بینیم چگونه ابوسفیان برای نجات کاروان قریش، که از سرزمین شام می‌آمد، مسیر آن را منحرف ساخت و آن را از مسلمانانی که در مسیر آن کمین کرده و منتظر رسیدن آن بودند دور نمود. بدیهی بود اگر آنان بر این کاروان دست می‌یافتند، خسارت و زیان فراوانی به قریش می‌رسید.

تجار قریش تنها به دو سفر تجارتی یاد شده اکتفا نمی‌کردند بلکه در کاروانهای کوچک به امر تجارت تخصصی می‌پرداختند. بعضی از آنان برای تجارت به سوی عراق، حیره و انبار و بعضی به حبشه و عده‌ای به یمن می‌رفتند.

اخباریون اسامی تعدادی از این تجار و خاندانها را، که این اماکن و سرزمینها را دیده و در آن به تجارت پرداخته‌اند، را به دست می‌دهند. هر دو طرف در میان یکدیگر خویشی داشته و یا پیمانها و عهدنامه‌هایی با بزرگانی که کاروان خویش را به آن سرزمینها می‌آوردند، بسته می‌شد، چنانکه ما این امر را در جزء هشتم این کتاب با عنوان «تاریخ العرب قبل الاسلام» بیان کردیم.

بیشتر این تجار، از مسائل سرزمینی که برای تجارت به آن می‌رفتند آگاهی‌هایی داشتند. آنان لوازم نفیس تجارتی که مورد نیاز و پذیرش ثروتمندان و اغنیای مکه و جاهای دیگر بود را به این ناحیه وارد می‌کردند. ما در کتب لغت، اسامی لوازم و ابزارهایی که ریشه آنان به زبان فارسی، یونانی، سریانی، هندی و حبشی برمی‌گردد را ملاحظه می‌کنیم و این امر بالطبع دلیل روشنی برای این اتصال و ارتباط می‌باشد که حتی بعضی از این اسامی تا امروز نیز مورد استعمال و استفاده هستند.

بعضی از ثروتمندان مکه تنها به تجارت اکتفا نمی‌کردند، بلکه توجه خویش را به زمین و زراعت نیز معطوف می‌ساختند.

آنان با رؤسای طائف در کاشت درختانی مثل انگور و میوه‌جات سهیم شده، به رهن یا اجاره مزارع پرداخته و بدین وسیله بر ثروت خود می‌افزودند و حاصل این زراعت را به شهر خود آورده و به کسانی که نیازمند آن بودند، به بهای سنگینی می‌فروختند. این ثروتمندان، زمستان را در طائف، در اوقات خوب به ییلاق گذرانیده و خود را از حرارت

ص: ۱۰۶

مکه، که از صخره‌های سوزان آن بلند می‌شد، رهایی می‌بخشیدند.

تجار مکه، اعراب و کشاورزانی که با آنان ارتباط داشتند را به استثمار می‌کشیدند، به آنان با ربا و بهره فراوان پول قرض داده یا محصولات آنان را هنگام ثمردهی می‌خریدند و اندك اندك بهای آن را می‌پرداختند. لذا سود فراوان و مطلوبی به دست آورده و نفوذ خویش را روز بروز بر آنان می‌افزودند. ایشان به رؤسای قبایل با بذل و بخششها و دادن وامها نزدیك می‌شدند تا حمایت و پشتیبانی آنان را برای کاروانهای تجارتی خود، به هنگام عبور از زمینهای ایشان، بدست آورند و بدین گونه بود که کاروانهای آنان با امنیت به سوی حیره، انبار، تکریت، و هیت در عراق و بسوی غزه، بُصری و مناطق دیگر شام رفته و با ایران و عشاشه- همپیمانان روم- به عقد پیمانهای تجارتی می‌پرداختند.

همینطور، تاجر مکه فردی عالم وآگاه بود که بازارهای دوردست را برای خرید و فروش مورد توجه و هدف قرار می‌داد و از طرفی نیز به اوضاع اقتصادی در خارج سرزمین خود آگاه بود و تخصّص کافی و آشنایی با نرخهای جهان داشت.

وکسی چه می‌داند؟ شاید در میان آنان کسانی بودند که زبانهای بیگانه؛ مثل فارسی، یونانی و سریانی را بخاطر سفر به آن سرزمینها و صحبت فراوان با ساکنان و انجام معامله و پیمانهای تجارتی با ایشان، به نحوی می‌دانستند. و چه بسا با زبان همان مردم با آنان مکاتبه و مراسله می‌کردند.

تاجر مکه حرمت شهر خود و وجود بیت الحرام در آن را بزرگ داشته، خود را در پناه این حرم قرار داده، از خدای بیت برای زندگی و تجارت خود به فضل او امنیت می‌طلبید. هنگامی که قصد سفر یا تجارت داشت، قطعه‌ای از پوست درخت حرم را به گردن خود یا افسار شتر خویش می‌انداخت و با توسل و توجه به آن، احساس امنیت می‌کرد. و وقتی برمی‌گشت و داخل حرم می‌شد، این قطعه پوست را از گردن خود یا شتر خویش باز می‌کرد. (۱)بدین گونه ثروتمندان مکه از قداست شهر خویش بیش از حدّ، بهره و فائده می‌بردند.

بزرگان و صاحبان پول و مقام و حسب، عقلای قوم و زبان آنان بودند؛ آنچه می‌گفتند پسندیده و با حکمت تلقّی

۱- ازرقی، همان کتاب ص ۴۸۹

ص: ۱۰۷

شـده و بی چون و چرا مورد پـذیرش بود. اما عوام‌الناس، چنانکه قرآن کریم بیان می کنـد؛ یعنی تابعان، هیچ نظر و سـخنی نداشـتند؛ آنچه نسـبت به آن مـأموریت می‌یافتنـد به انجام رسانـده و از بزرگان و رؤسای خود پیروی می کردنـد. این امر به سـبب کم عقلی و ناآگـاهی طبیعی و مـادرزادی آنان نبود بلکه به سـبب جامعه آن عصـر بود که این مسائل در آن ریشه داشت؛ یعنی نظام و اجتماعی که در آیات ذیل رساترین توصیف از آن شده است:

«و قـالوا ربنا انا اطعنا سادتنا و کبراءنا، فاضـلّونا السبیلا، ربنا آتهم ضـعفین من العـذاب و العنهم لعناً کبیراً.» (۱) «فیقول الضعفاء الذین اسـتکبروا انّا کنّا لکم تبعاً فهل أنتم مغنون عنا نصیباً من النار.» (۲) «وقال الذین استضـعفوا للذین اسـتکبروا، بل مکر اللیل و النهار، اذ تأمروننـا أن نکفر باللّه و نجعل له انـداداً.» (۳) عظمت و بزرگی نزد آنـان در حسب، نسب، مـال و مقـام بود. آبـاء و اجـداد هر کس سرمـایه او و ثروت بـاعث تفـاخر و مباهـات در جامعه بود که به وسـیله آن و سایر امتیازات و فضائل خویش بر مردم و سایر ساکنان سرزمین خود فخر می‌فروختند. آنان هنگامی که در مجلس می‌نشسـتند نسبت به بزرگی و عظمت آباء و اجداد خویش مورد احترام بوده و باعث افتخار ایشان بود. در آن مجالس، در مکانی می‌نشسـتند تا بـدان وسـیله بتواننـد نزد مردم به حسب و نسب خود مباهات کنند. اگر کسـی بدون داشـتن شـهرت و آوازه آباء و اجدادی، بر آنان مقدم می‌شد، از او خشمگین شده و بر حسب معمول، وی را مورد اهانت قرار می‌دادند. از این روی، دشـمنی‌هایی به سبب تفاخر در آباء و اجداد، حسب‌ها و نسب‌ها بین آنان پدید می‌آمد. این تفـاخر، خصـلتها و شاخصه‌هـایی از خصـائص جاهلیت نفرین شـده بود و اسـلام آن را به شـدت نهی کرده و کسانی را که به آباء و اجداد خویش، طبق سنتها، مباهات می کردند، را مورد نکوهش قرار می‌داد. چنانکه در مواضع مختلفی از قرآن و کتب حدیث آمده است. (۴) این بزرگان و کبار صاحب مقام و منزلت و رأی، راه رفتن خاصّی نیز داشتند.

حالتی که در حرکت به خود می گرفتند بخاطر این بود که نشان ویژه‌ای داشته ومی‌خواستند آنان را از سایر بندگان خدا متمایز سازد تا در این مسأله نیز برتر بوده و شباهتی به آنان

۱- احزاب: ۶۷، «و گویند خدایا! ما از بزرگان و رؤسای خود پیروی کردیم و آنان ما را به گمراهی کشانیدند، خدایا بر عذاب آنان بیفزا و مورد لعن و غضب شدید خود قرارشان ده.»

۲- مؤمن: ۴۷، «ضعفا و به استضعاف کشیده شدگان به مستکبران گویند ما از شما پیروی کردیم آیا شما ما را از عذاب آتش نجات می‌دهید.»

۳- سبا: ۳۳، «کسانی که مستضعف و بی‌پناه بودند، به رؤسای متکبر در آخرت جواب می‌دهند که مکر و فریب روزگار، ما را بر آن داشت که بخـدای یکتـا کـافر شویم و بر او شـریک قرار دهیم و چون عـذاب قیامت را بچشم مشاهـده کننـد سـخت اظهار پشـیمانی نماینـد و مـا زنجیرهـای عقاب بگردن فرمانـدهان و فرمانبران اهل کفر نهاده و گوییم آیا این رنـج و شـکنجه جز کیفر کردار زشـت شماست.»

۴- ابن اثیر، جامع الاصول، ج ۱۱، ص ۲۴۷ به بعد.

ص: ۱۰۸

نداشته باشند. هنگامی که یکی از آنان راه می‌رفت، تکبر ورزیده و با افاده و تفاخر و ناز و کبر گام برمی‌داشت.

در مورد این متکبران و خودپسندها، در قرآن کریم چنین آمده است:

«و لا تصعّر خدک للناس و لا تمش فی الارض مرحاً، انّ اللّه لا یحب کلّ مختال فخور.» (۱) «ان اللّه لا یحب من کان مختالًا فخوراً.» (۲) و همینگونه در مواضع دیگری در قرآن کریم (۳) و نیز در کتب حدیث، از این صفات آنان نکوهش شده است. (۴) یکی از شیوه‌های این متکبران و خودپسندها و فخر فروشانِ به آباء و اجداد، این بود که یکدیگر را در حسب و نسب مورد طعن و نکوهش قرار می‌دادند. بزرگان و اشراف این سرزمین به گذشته خاندان وآباء و اجداد خویش تفاخر و مباهات می‌کردند و ارزش انسان در این عصر به میزان تفاخر او به حسب و نسب، نه عمل و فعل، خود بستگی داشت لذا ناچار می‌شد تا از کسانی عیبجویی و با کسان دیگری نیکویی کند.

بدیهی بود این وضع، به غیبت و نفاق و دشنام منجر شده و مشکلات فراوانی بوجود می‌آورد؛ یعنی عده‌ای، کسان دیگری را عیبجویی و با القاب زشت مورد استهزاء و تمسخر قرار داده و با او دشمنی می‌کردند.

این وضعیت جامعه کوچک جاهلی آن روز بود و شخص رسول خدا- ص- این وضع را مشاهده کرده بود. (۵) در قرآن کریم و حدیث این خصلت و اوضاع دوران جاهلیت بشدّت مورد نهی و نکوهش قرار گرفته است.

بزرگان و اشراف مکه از موقعیت دنیوی خویش در سرزمین خود نه تنها به راه رفتن که حتی در سخن گفتن نیز خود را از دیگران متمایز می‌کردند. آنان هنگامی که سخن می‌گفتند با صدای بلندی که نشانه بزرگی و مقام رفیع آنان بود و یا با صدای قوی که بر بزرگی مقام و منزلت وی از موقعیت دیگر سخن گویان و شنوندگان دلالت می‌کرد، سخن می‌گفتند. این صدای بلند، آنان را اقناع می‌کرد و خداوند نیز به این امر در قرآن کریم اشاره دارد:

«و اقصد فی مشیک و اغضض من صوتک ان أنکر الأصوات لصوت الحمیر.» (۶) بیشتر عوام الناس فقیر بوده و چیزی نداشتند. آنان به حساب طبقه عالی و ثروتمند، در مقابل خدماتی که برای ایشان

۱- لقمان: ۱۸، و هرگز به تکبر و ناز از مردم روی برنگردان و در زمین با ناز و غرور قدم برمدار که خداوند هرگز مردم متکبر خودپسند را دوست نمی‌دارد.»

۲- نساء: ۳۵، «بدرستی که خداوند هرگز مردم متکبر و خودپسند را دوست نمی‌دارد.»

۳- رجوع کنید به فهرست قرآن و آیاتی که به این موضوع مرتبط است.

۴- ابن اثیر، جامع الاصول؛ ج ۱، ص ۲۴۴ [در باب کبر و عجب]

۵- پیشین، ج ۱۲، ص ۳۴۱

۶- لقمان: ۱۹، «در رفتارت میانه‌روی اختیار کن و سخن آرام گو، نه با فریاد بلند که منکر بوده و زشت‌ترین صداها صدای الاغ است.»

ص: ۱۰۹

انجام داده و خواسته‌های ایشان را برآورده می‌ساختند، به زندگی خود ادامه می‌دادند.

این گروه نسبت به بزرگان قریش، طبقه بزرگ وسیعی را تشکیل می‌دادند. در زمینهای بزرگان و رؤسا، تعداد زیادی از خدمتکاران و بندگان در مقابل بدست آوردن روزی و بقای خویش، در خدمت بودند و بعضی از اربابان در نهایت خشونت و سنگدلی و سختگیری با آنان برخورد می‌کردند.

هنگامی که ضعف و سن زیاد، این بندگان را از خدمت ناتوان می‌ساخت و نمی‌توانستند مثل گذشته در خدمت مخدوم خود باشند، اربابان رهایشان کرده و بخود وا می‌گذاشتند. لذا این امر در طبقه یاد شده، تأثیر فراوان داشت و آنان را ناچار می‌ساخت تا برای رهایی از این وضع و بهبودی وضع خود و بدست آوردن حداقل روزی به الهه و خدای خویش متوسل گردند.

همچنین این فقر انگیزه‌ای بود که فقرا و طبقات متوسط را به سوی مسابقه و شرطبندی و قمار می‌کشانید چنانکه امثال آنان در عصر حاضر نیز چنین می‌کنند. آنان به طمع کسب و سود و بهبودی وضعیت خویش به این اقدام دست زده یا بخاطر ترس از تنگی معیشت و مسائل دیگری که از فقر و سختی زندگی آنان برخاسته بود به زنده‌بگور کردن دختران دست می‌زدند. در قرآن کریم و نیز در احادیث به بعضی از این عادات اشاره شده و این امر بخاطر عواقب آن در اسلام تحریم گشته است.

سرزمینی مثل مکّه مقدّس، تجارتگاه و مرکز فرهنگی و حیات دینی بود که با خارج و سرزمینهای مترقی- به نسبت آن زمان- ارتباط داشت و لذا بالضروره بین ساکنین آن، افرادی اهل فرهنگ و صاحبنظر در امور دین و باسوادان و نویسندگان و آگاهان به اخبار جهان و فعالیتهای علمی در خارج نیز وجود داشتند. اما آنچه در کتب اخبار می‌بینیم بیانگر کمی تعداد باسوادان و نویسندگان و وجود جهل در مکه و سایر نقاط جزیرهٔ العرب است که بررسی این سخن در اینجا خارج از بحث بوده و ما را از پرداختن به مبحث اصلی باز می‌دارد. متذکر می‌شوم که به تفصیل در بخش «فرهنگ ویژه جاهلیت در تاریخ عرب قبل از اسلام» از آن سخن گفته‌ام.

گزارشات اخباریون به آنچه که در قرآن کریم از اصطلاح آن قوم به اساطیر الاولین و اخبار گذشتگان و اوضاع جهان در

ص: ۱۱۰

آن زمان و تسلط بر خواندن و نوشتن و شناخت می‌یابیم، سازگاری ندارد؛ زیرا اصطلاحات و الفاظ نمی‌تواند هیچگاه به زبان قوی- نه جمعی- از باسوادان وارد شود که آگاهی و شناخت به خواندن و نوشتن نداشته باشند.

چگونه ورود الفاظ و اصطلاحات و مصادیق علمی و فرهنگی در زبان عرب بویژه در قرآن کریم که بوسیله آن قومی را توسط رسولی برای ارشاد مورد خطاب قرار می‌دهد، می‌تواند عقلًا امکان‌پذیر باشد که آن قوم با اصطلاحات مذکور آشنایی نداشته باشند؛ کلماتی چون «قرطاس»، «قراطیس»، «کتاب»، «مداد»، «اقلام»، «صحف»، «یقرؤن الکتاب»، «اکتسب»، «تملی»، «قرأه»، «تتلی»، «تخطه»، «کتب»، «الحکمه»، «یعلم»، «العلم»، «تعلمون»، «علم»، «عالمون» و «العلماء.» چگونه آنان به معانی این کلمات و مصادیق آنها و درک کامل آن معانی و مقصود آن اصطلاحات آگاه نبوده‌اند؟

گزارشات اخباریون حتی با پندارهای آنان در این مورد نیز متناقض است و ما این امر را در جای خود؛ یعنی در بخش تمدن عرب قبل از اسلام تشریح کرده‌ایم.

بین بردگان و بیگانگان ساکن در مدینه و مکه کسانی یافت می‌شدند که خواندن و نوشتن به زبان قوم خویش را بخوبی می‌دانستند و کتابهای (آسمانی) خود را می‌خوانده‌اند. در مدینه، مدارسی (مدارس) وجود داشته که یهودیان احکام دین خود را تدریس و کتاب آسمانی خویش را در آن تفسیر و داستانهای کتب احبار و علمای خویش در قصص و تفسیر احکام دیانت یهود را در آن می‌خوانده‌اند. حتی این مدارس تا هنگام اخراج جمعیِ آنان از حجاز در دوران خلافت عمر باقی بوده است.

آنان داستانها و قصص خود را در بین ساکنان شهر پخش می‌کردند و به قصد افزایش تعداد و تقویت مرکزیت خود در این شهر به تبلیغ آیین یهود می‌پرداختند؛ زیرا قبلًا توانسته بودند تعدادی از اعراب یمن را به دین یهود وارد کرده و در آنجا یک مرکز قوی برای یهود بوجود آورند و یا در میان اقشار مسیحیان نجران، حکومتی یهودی تشکیل دهند.

چنانکه کتب حدیث و اخبار گفته‌اند، یهود به نزدیکی ظهور فردی از خود، که قدرت و پادشاهی را به آنان برگرداند و از دشمنان انتقام گیرد، خبر می‌دادند و لذا

ص: ۱۱۱

بدینوسیله اعراب را می‌ترسانیدند و آنان امیدوار بودند که آن روز نزدیک است.

(شایان گفتن است) یهود در منطقه مدینه تا جنوب فلسطین از زمینداران و ثروتمندان محسوب می‌شدند. برای ساکنین مکه ضروری بود تـا از حوادثی که در خـارج جزیرهٔ العرب بویژه در عراق و شـام رخ می‌داد، آگاهی یابنـد و چگونه می‌توان گفت از آن نواحی اطلاعی نداشتند، در حالی که تجار کاروانهای آنان را برای تجارت به این نواحی می‌بردند و کشتیهای هند و ایران به سواحل شرقی (حجـاز) می‌آوردنـد؛ لـذا از پیشـرفتها و تازگیهـایی که در آن نقاط می‌دیدنـد آگاهی یافته و از برادران عرب خود در عراق و شام، اخبـار ایران و روم و پیشـرفتهای بوجود آمـده در جهان را می‌شـنیدند و نیز از مسافران کشتیهایی که به سـرزمین آنان می‌آمدنـد، از اخبار آفریقا و هند و سواحل مقابل سواحل شرقی جزیرهٔ العرب اطلاعاتی حاصل می‌کردند.

یادآوری قرآن کریم به قریش از پیروزی ایران بر روم (در سوره روم) دلیلی بر رسـیدن خبر غلبه ایرانیان بر روم به قریش بوده است، در غیر این صورت قرآن کریم قریش را بـا آن خبر مخـاطب نمی‌سـاخت و آنـان را بشـارت نمی‌داد که پیروزی ایران زمانی طولانی دوام نخواهد داشت و هر زمان طول بکشد سـرانجام رومیان بر دشمنان خویش غلبه یافته و آنچه خسارت دیده‌اند را جبران می‌کنند. بدین علت بزرگان قریش در اندیشه فرورفته و از این حادثه بزرگ جهانی عبرت می‌گرفتند.

قرآن کریم اعراب یا ساکنان بیابان را به خشونت و سنگدلی و فرصت طلبی توصیف می‌کند. در این آیه آمده است:

«و من الأـعراب من یتخـذ مـا ینفق مغرماً و یتربص بکم الـدوائر، علیهم دائرهٔ السوء و اللّه سـمیع علیم.» (۱) در آیـات دیگری از نفاق آنان یاد می‌کند:

«الأـعراب أشـد کفراً و نفاقاً و أجـدر ألّا یعلموا حـدود ما أنزل اللّه علی رسوله و اللّه علیم حکیم.» (۲) و «وممّن حولکم من الأـعراب منافقون.» (۳) قرآن کریم همینطور آنان را به فرصت طلبی توصیف می‌کند:

«سـیقول لک المخلفون من الأعراب، شغلتنا أموالنا و أهلونا فاستغفر لنا، یقولون بالسنتهم ما لیس فی قلوبهم. قل، فمن یملک لکم من اللّه شیئاً ان أراد بکم ضَرّاً أو أراد بکم

۱- توبه: ۹۸، «و از اعراب کسانی هسـتند که منافقند و مخارجی را که در راه جهاد می‌کنند بر خود ضـرر و زیانی می‌پندارند و برای شما مسلمین مترصد حوادث و عواقب ناگوارند و حال آن که عواقب حوادث بد برای آنها خواهد بود و خداوند شنوا و به نیات پلید آنان آگاه است.»

۲- توبه: ۹۷، «اعراب در کفر و نفـاق از دیگران سـخت‌تر و به جهل و نادانی احکام خـدا سـزاوارترند و خـدا به احوال خلق دانا وبه مصالح هر حکمی که می‌کند آگاهست.»

۳- توبه: ۱۰۱، «و بعضی از اعراب اطراف مدینه منافق‌اند.»

ص: ۱۱۲

نفعاً بـل کـان اللّه بمـا تعملون خبیرا. بل ظننتم ان لن ینقلب الرسول والمؤمنون الی أهلیهم أبـداً، و زیّن ذلک فی قلوبکم و ظننتم ظن السوء و کنتم قوماً بورا.» (۱) اوضـاع سـخت و دشوار اعراب در بیابـان و فقر آنان و نیز تقسـیم شـدن به قبایل و عشایر و سـختی راه بـدست آوردن روزی در صـحرا، بالطبع باعث ایجاد این عادات در آنان می‌شـد. این عادتها و خوی‌ها در بین آنان، ذاتی و از هنگام خلقت نبوده بلکه نتیجه شـرایطی بود که اعراب در آن به دنیـا آمـده و رشـد کردهانـد. دست‌تنگی و کمی زمینها، همگی را در حال بیم و هراس نگه می‌داشت و لذا مترصد فرصت برای غلبه بر دیگران بودند تا غنیمتی بدست آورند؛ یعنی همان روزی مورد نیاز و یا هر چیز دیگری که در دست (مغلوبین) بود.

آنـان از شـهر نشـینان می‌ترسـیدند و به آنـان اعتمـاد نمی‌کردنـد و طبعـاً بخـاطر محرومیت طبیعی از نعمتها و خیرات به ایشان حسـد می‌ورزیدنـد. ساکنـان شـهرها و قریه‌هـا همواره عـادت داشـتند تا از این نعمتها تنها برای خود بهره برده و از آن اسـتفاده کننـد. آنان (صـحرا نشـینان) نیز سـلاحی جز سـلاح هجوم و یورش در مقابل شـهر نشـینان نداشـتند که اگر شرایط مناسب بود دست به این کار می‌زدند و الا نسـبت به آنچه که به دست می‌آوردند، راضـی و قانع بودند و راهی جز این نداشـتند. خشونت و سـتمگری آنان امری ذاتی و خلقی آنان نبود بلکه حاصل طبیعت صحرا و موجد این تفاوت بین شهر نشین و بدوی بوده است. در غیر این صورت تفاوتی بین آنان نیز بوجود نمی‌آمد.

مکه بـا جنـگ یـا فتحی که بوسـیله بیگانگـان در آن رخ دهـد، جز نبرد و هجوم حبشـی‌ها که همپیمـان رومیها بودنـد، مواجه نشـد. حبشـی‌ها می‌کوشـیدند تا با این هجوم بر غرب جزیرةالعرب یا بر تمامی آن مسـلط گردند. اگر آنان به این امر موفق می‌شدند معنای آن تسـلیم این سـرزمین مهم بود که بر بزرگترین منطقه آبی و حائز اهمیت در تجارت دریایی برای کشتیهای مسیحیان تسلط داشت. در نتیجه این امر ضـربات قوی و مؤثری بر دشـمنان عقیـدتی و سیاسـی آنان؛ یعنی ایران ساسانی که دارای پایگاهی نظامی در شـرق این دولت سیاسی آن زمان بودند وارد می‌آوردند.

سرنوشت این نبرد، عدم موفقیت و شکست بود، نه بخاطر اینکه مردم مکه در

۱- فتح: ۱۱ به بعد، «اعراب بادیه نشین که از حضور در جنگها و در سفر فتح مکه تخلف می‌ورزند، برای عذر و تعلل خواهند گفت که ما را محافظت اهل بیت و اموالمان از آمـدن در رکاب تو بازداشت. اینک از خدا بر گناه ما آمرزش طلب. این مردم منافق چیزی که هیـچ به دل عقیـده ندارنـد، بر زبان می‌آورنـد، به آنها بگو اگر خـدا اراده کنـد که ضـرر یا نفعی به شـما رسانـد، آن کیست که خلاف آن کار می‌تواند کرد، بلکه خدا به هرچه می‌کنید آگاهست.»

ص: ۱۱۳

مقابل آن ایستادند و یا به واسطه لشکر جراری که با سلاحهای خود جسورانه به نبرد ایستاده و آنها را شکست دادند بلکه به سبب دیگری که اهل مکه در آن نقشی نداشتند؛ یعنی انتشار وبای وحشتناك و شومی بود که بین حبشی‌ها افتاد و بیشتر آنان را نابود ساخت و کسانی راکه از آن نجات یافته بودند را ناچار به فرار کرد. این امر در سالی که در مکه به عام الفیل مشهور است اتفاق افتاد. (۱) نبرد زیان‌آور یاد شده هشداری برای مردم مکه بود تا همواره آماده و مهیا باشند، نه برای بیرون راندن حبشی‌ها از مکه و از هر مکان در جزیرهٔ العرب بلکه برای طرد هر بیگانه‌ای از آن و سرانجام برای گسترش رسالت جهانی که فردی از این سرزمین؛ یعنی محمد- ص- مبشّر آن رسالت بود.

اسکندر کبیر نیز تلاش کرد تا بر عربستان غربی و نیز حجاز تسلط یابد ولی ناوگان او برای تصرف سواحل جنوبی به موفقیت دست نیافت و لذا توجه خود را بسوی سواحل غربی معطوف ساخت و اگر امکان این امر را می‌یافت و لشکریان او بر سرزمین‌های دور از ساحل تسلط می‌یافتند، جزیرهٔ العرب تاریخ دیگری می‌یافت.

قیصر روم (اگوستس) نیز پس از وی کوشید تا با جزیرهٔ العرب ارتباط یافته و بر آن مسلط شود ولی چنانکه دیدیم، موفق نگردید، پرتغالیها نیز از حبشی‌ها تقلید کرده و دست به تلاش زدند ولی نتوانستند.

خلاصه آنچه که ممکن است از مکه در ایام رسول- ص- گفته شود این که مکه در آن زمان مرکزیت مهمی در حجاز و قداست خاص و جایگاه و مقام بزرگی در جهان تجارت این عصر داشته و در آن مظاهر جاهلیت؛ از جمله تفاخر به نسب، حسب، مال، مقام، زورگویی قوی به فقیر و تسلط غنی بر فقیر حاکم بود.

در اینجا به این مختصر در سلسله اوضع مکه و ساکنین آن اکتفا می‌کنیم تا به فصل جدیدی پیرامون میلاد پیامبر- ص- و مبعث که در چهل سالگی زندگی ایشان رخ داد وارد شویم.

این که چرا ضروری بود در بسیاری از امور در مورد جاهلیت شبه جزیره به تفصیل بیشتر سخن گویم، ولی به خلاصه پرداختم، پاسخ این است: همانطور که در مقدمه ذکر کردم، این کتاب و بخش‌های آن در حقیقت ادامه بخشهای کتاب من «تاریخ العرب قبل الاسلام» می‌باشد و لذا در مورد آنچه در

۱- سال عام‌الفیل از آن جهت در تاریخ شبه جزیره معروف و مشهور است که ابرهه به قصد تخریب کعبه به این سرزمین لشکر کشید. نگارنده از هجوم حبشی‌ها به مکه و شکست آنان در عام‌الفیل سخن می گوید ولی علت آن شکست را شیوع وبا در میان سپاه حبشه ذکر کرده است. آنچه که مسلم است در این هجوم سپاه حبشه و ابرهه بوسیله نیروهای نظامی آسمانی و مأمورین الهی، از بین رفتند و این واقعه در قرآن کریم سوره فیل ذکر شده است و به نظر نمی‌رسد که در عام‌الفیل هجومی غیر از آن هجوم به مکه صورت گرفته باشد تا سپاه حبشیان بوسیله انتشار وبا از بین رفته باشند. «مترجم»

ص: ۱۱۴

اینجا خلاصه نوشتم، به ارجاع به آن کتاب بسنده کردم و کسانی که نیاز به گسترش و بسط این مطالب دارند، می‌توانند به آن کتاب مراجعه کنند.

پی نوشتها:

ص: ۱۱۵

ص: ۱۱۶

ص: ۱۱۷

ص: ۱۱۸

مکه در سال ۱۳۲۷

ترجمه: محمد علی سلطانی

آنچه در ذیل می‌آید نوشته‌ای است از آقای محمد حرب استاد دانشگاه مدینه منوّره در بازگویی حوادث مکّه در سال ۱۳۲۷ که از لابلای کتاب «عالم الاسلام» عبدالرشید ابراهیم استخراج و در شماره دوّم سال دهم «شوال ۱۴۰۹» مجله «عالم الکتاب» نشر یافته است، جهت استفاده خوانندگان ترجمه آن تقدیم می‌گردد:

عبدالرشید ابراهیم، مبلّغ، نویسنده، قاضی و جهان‌گردی است که در سیبری تولّد یافت و در ژاپن فوت کرد. وی بخش مهمّی از زندگی طولانی خود را به سیاحت در کشورهای آسیایی و تبلیغ اسلام گذراند. در ژاپن عده زیادی توسط ایشان مسلمان شدند و به تلاش وی، حکومت ژاپن به اسلام، به عنوان یکی از ادیان اعتراف کرد. او ماجرای مسافرتش را که شامل سفر به چین، کره، سنگاپور، اندونزی، هند، ژاپن و شبه جزیره عربستان می‌گردد، تدوین کرد.

این سفرنامه به زبان ترکی در سال ۱۳۲۸ در استانبول چاپ شد.

عبدالرشید ابراهیم در سال ۱۳۲۷، بعد از گردش در کشورهای زیادی که شرح آن را در «عالم‌الاسلام» آورده‌است، به سرزمین‌حجاز رسید و در ۲۵ ذی‌قعده همان سال وارد جده شد.

لازم به یادآوری است که این تاریخ، زمان حاکمیت محمد رشاد؛ یعنی سیطره

ص: ۱۱۹

«جمعیت اتحاد و ترقی» بر شؤون دولت، سلطنت و ایالات دولت عثمانی، پس از پیروزی‌اش در خلع سلطان عبدالحمید است.

در توصیف مکه در سال ۱۳۲۷ که موضوع این نوشتار است، خواننده کوششی در راستای پیرایش سفرنامه مؤلف از هرآنچه بدور از توصیف صرف است خواهد دید؛ نظیر بازتاب احساسات شیخ در توصیف، انجام مناسک حج و نقد وی از جریانات و اشخاص به نیکی و یا بدی و هر نوع حاشیه‌پردازی که در توصیف مکه در سال ۱۳۲۷ نیازی بدان نیست.

*** در جدّه حاجیان توصیه به زیارت قبر حوّا می‌شدند. پاره‌ای به این توصیه عمل می‌کردند و گروهی دیگر مستقیم رفتن به مکّه را ترجیح می‌دادند. دو نوع قافله که صبحگاهان از جده به مکّه حرکت می‌کردند فراروی آنان بود؛ قافله‌های شتر و قافله‌های الاغ. قافله‌های شتر در دو روز و قافله‌های الاغ تنها در ۱۲ ساعت، تا مکه را طی می‌کردند.

آنان که بار و بنه فراوان داشتند؛ قافله‌های شتر و آنان که زاد و توشه کمتری داشتند قافله‌های الاغ را برمی‌گزیدند لیکن بسیاری برای آن که فرمان الهی در «وَسارِعُوا» را عمل کرده باشند، قافله‌های الاغ را به علّت سرعتشان ترجیح می‌دادند.

راه جدّه به مکّه، راهی شنی و تهی از هرگونه بنا است. در گرداگرد حاجیان، گستره زمین تا آنجا که چشمشان کار می‌کرد پوشیده از شن بود و در دو سوی راه جز قهوه‌خانه‌هایی که از برگ درخت خرما ساخته شده و آشیانه نامیده می‌شود، چیز دیگری وجود ندارد. بعد از دو ساعت سفر در چنین بیابان شنی و ناهمواریهای سنگی، که در آن جز کوههایِ سنگیِ سیاه سوخته نیست، یک نوع گیاه دارویی به‌نام سنا و خارخسک رخ می‌نماید. بین جدّه و مکه جایی است به نام «حده» که ساکنانی بدوی دارد و نیز مسجدی در نزدیکی مکه موجود است.

در مکّه خیابان بزرگی است به نام خیابان شیخ محمود، شیخ محمود مراد از علمای بزرگی است که به خاطر کتابهایش شهرتی دارد. و در مکه مقیم است. وی کتاب «المکتوبات» امام ربّانی را به عربی ترجمه کرده و کتابی نیز به نام تلفیق‌الأخبار به زبان عربی، در موضوع تاریخ، دارد. شیخ محمود مراد به سه زبان دینی مشهورِ عربی، فارسی و ترکی تألیفات دارد و به این سه زبان خوب سخن می‌گوید ومی‌نویسد. این شیخ از نژاد تاتاری از منطقه قازان است

ص: ۱۲۰

که از نیم قرن قبل در مکه مکرمه ساکن شده است. وی در علم اصول، فقه، تفسیر و حدیث دارای آگاهیهای فراوان است. وعلی‌رغم دانش پر ارجش، قدرش ناشناخته است و به شغلی کوچک گویا خدمتکاری در مهمانسرای حجّاج تاتار مشغول است.

در مکه مکرمه، مجموعه‌ای از مهمانسراهای حجّاج بود که به علت انتساب به قازان، پایتخت کشور تاتار در ساحل رودخانه ولگا، تکیه قازانیه نامیده می‌شوند و حاجیانی که از روسیه می‌آمدند در آنجا رحل اقامت می‌افکندند و تا مدّتی که در حج بودند در این تکیه‌ها سکونت می‌کردند. در هر تکیه فردی به امور تکیه نظارت می‌کرد و به تعبیر درست‌تر، به خدمتکاری حجّاج همّت می‌گماشت و حاجیان تاتار، در پایان مدّتِ بقایشان در مکه، در صورتیکه از خدمات وی راضی بودند، صدقه‌ای به وی می‌دادند. تعداد حاجیان در سال ۱۳۲۷ به چهارصد هزار نفر می‌رسید و برخوردها به شیوه اسلامی بود و هیچ وقت برخوردی بدور از چهارچوب ادب دیده نمی‌شد. هیچکس کسی را آزار نمی‌داد و هیچ فردی از فرد دیگر آزار نمی‌دید به خاطر هدف، نظم و مدیریّت امری طبیعی و اخلاقی شده و کاملًا تربیت اسلامی

ص: ۱۲۱

حاکم گشته بود.

پس از حج گروهی از حاجیان برای برگشت به وطنشان آماده می‌شدند و پاره‌ای حدود یک هفته در مکه ماندند و بعضی دیگر رو به سوی مدینه و زیارت روضه مطهره پیامبر نهادند. آنان که در پی برگشت به وطنشان بودند، به خرید نیازمندیها، خلعت و برداشتن آب زمزم جهت بردن به شهرستان، مشغول شدند. از این روی مکّه دو یا سه روز پس از اتمام مناسک همچنان پر جمعیّت بود.

در مکه خیابان فرعی و حتی خیابان اصلی کم است، از این رو بسیار شلوغ می‌باشد.

وسایل حمل و نقل گوناگون؛ از قبیل: شتر، هودج، تخت روان و غیره در آن وجود دارد. هودج وسیله‌ای است که بادیه‌نشینان برای بردن حاجیان، بگونه‌ای که هر دو حاجی با یک شتر برده شود، اختراع کرده‌اند.

یافتن جایی برای استراحت مشکل است و انواع غذاها در خیابانهای تنگ، بازارها و خیابانهایی که کمی وسعت دارند پخته می‌شود. نانوایی در مکه انگشت‌شمار است؛ تنها در سه محل که همگی طبق شیوه قدیم نان می‌پزند. علی‌رغم ازدحام جمعیّت و کمبود جا در مکه، امکان برگزاری جشنها، مراسم رسمی و مجالس شخصیتهای مهم؛ نظیر شرفا و حاکمان وجود دارد. در مکه پلیس و شهرداری یافت نمی‌شود، با این حال در همه جای مکّه امنیت و آرامش خاطر حاکم است. کمترین شخص در حج بیست لیره همراه خود دارد با این حال هیچ حادثه‌ای اتفاق نمی‌افتد.

در چهاردهم از شهر ذی‌حجه سال ۱۳۲۷ در مکه باران بارید و حرم به دریاچه‌ای تبدیل شد، بطوری که جز در قسمت سدّ باب‌الزیاده، مکانی خشک یافت نمی‌شد. در این روز نماز مغرب و عشا در حرم اقامه نشد و نماز صبح روز بعد تنها در باب‌الزیاده برگزار گردید.

گروهی از حاجیان به جدّه رفتند. در عین حال بیش از صدهزار حاجی در مکّه ماند. جایی برای برگزاری نماز نبود و مردم با حال وحشت و اضطراب در میان آب راه می‌رفتند، امیر حج، شریف و والی هم در میان آب گام برمی‌داشتند. آب تمام مقامات مقدسه؛ از جمله مقام ابراهیم-ع- را در خود فرو برد، آلودگیها را از خیابانها آورد و مقامات مقدسه را آلوده کرد.

هیچکس قادر به طواف و نماز نبود تا آنجا که گروهی از حاجیان بناچار طواف وداع را ترک

ص: ۱۲۲

کردنـد. در روز دوّم، بخشـی از این آلودگیهـا به قناتها سـرازیر شـد و مردم به مقـدار توانائیشان به خارج کردن آب از حرم شـریف مشغول شدند و بوی کریه آلودگیها همه فضا را فراگرفته بود و علی‌رغم همه اینها «وبا» راه به مکه نیافت.

همه حاجیـان در تمیز کردن حرم شـرکت جسـتند. این کار دو روز طول کشـید و با همه تلاش، جز مقـدار کمی جا جهت برگزاری نماز نتوانستند تمیز کنند. به علّت آلودگی اطراف کعبه و زمزم، دو روز نماز جماعت برپا نشد. حتی حطیم در آب فرو رفت در عین حـال داخـل چـاه زمزم از آلـودگی حفـظ شـد. بســیار از مردم در ایـن جریـان کشـته شدنـد. عـدّه‌ای از طبیبـان در مکـه مکرمـه، به مسؤولیتشان عمل نکردند و در انجام وظیفه کوتاهی ورزیدند و از امیر، والی و مسؤولی نمی‌ترسیدند و علّت سهل‌انگاریشان این بود که آنان از سوی «جمعیّت اتحاد و ترقّی» در اسـتانبول تعیین شـده بودنـد. تعـداد مدارس در مکه فراوان بود لیکن مفتی، مدرس و یا عالمی که برجسته باشد و بتوان انگشت روی آن گذاشت وجود نداشت.

اوقـاف فراوانی در مکه هست ولی بسـیاری از آنهـا در دست نااهلان قرار دارد و به املاک شخصـی تبـدیل شـده است. مکه مکرمه محروم از علم و فضـیلتهای انسانی- اسلامی شده است. از این روی رواست که سیصد میلیون مسلمان- تعداد تمامی مسلمانان جهان در آن سال- بر مکه مکرمه گریه کنند.

در هشـتم ذی‌حجّه و دقیقاً در ساعت ۱۰ امیر الحاجی که سـلطان محمد رشاد از اسـتانبول فرسـتاده بود سوار بر اسبی سفید رسید، بر جبل‌الرحمه فرا آمد و خطبه‌ای خواند و از این لحظه انبوهی از جمعیت انسانی لبیک گویان عرفات را به لرزه درآوردند.

قبـل از رسـیدن امیرالحاج به جبل‌الرحمه، شـلیک گلوله‌های آتشـین، برپایی مجالس مهمانی، رژه‌های نظامی و رسـمی برپا گشت و مردم به خواندن قرآن کریم و لبیک گفتن مشغول شدند.

در سـاعت یـازده- یـک ساعت بعـد از رسـیدن امیرالحاج- به همراه دعا و فریاد، خیمه‌ها برچیـده و بر شتران جهت حرکت به سوی مزدلفه، بار شد.

در مکّه، چانه‌زدن بر سر قیمت قربانی، بویژه در وقت گرما بسیار کم پیش می‌آید.

گرچه بادیه‌نشینان هم افزون از قیمت متعارف، درخواست نمی‌کنند.

ص: ۱۲۳

حاجیان از اسرافی که در نتیجه کشتن و رها کردن قربانیها در گودالها بوجود می‌آید، گفتگو می‌کردند و می‌گفتند: زمانی برسد که از گوشت قربانی بهره بگیرند. بعضی می‌گفتند: کی می‌شود که در مکه کارخانه‌ای برای حفظ گوشتها برای بهره‌گیری مردم، سربازان و صدور آن به اروپا به وجود آید؟ و بعضی دیگر می‌گفتند: زمان بهره‌گیری از گوشتهای قربانی فرا خواهد رسید.

از حوادث مهم مکّه در سال ۱۳۲۷ آمدن «عزیز مصر» خدیو عباس حلمی پاشا به مکه است. استقبال رسمی پرشکوهی از وی انجام گرفت و به احترام وی گلوله‌هایی شلیک گشت. وی به منزل شریف حسین امیر مکه وارد شد مادر خدیو، ارکان دولت و همراهان با وی بود. حضور وی در مکه موجب شادی حاجیان شد؛ زیرا شخصیتهای اسلامی کمتر به حج می‌رفتند.

عزیز مصر در روز دوم ورودش به بازدید والی مکه مکرمه امین‌بگ رفت و آنگاه به بازدید مجموعه حکومتیان پرداخت؛ زیرا در روز استقبال عده زیادی از رجال دین و علم جهت عرض سلام آمده بودند. همچنین از حوادث مهم در این سال اقدام جمعیّت «اتحاد و ترقی» ترکیه به برگزاری اجتماعی در باشگاه «اتحاد و ترقی مکّه» جهت شرکت نمایندگان اقوام مختلف مسلمان است. این اجتماع به ریاست شریف ناصر که یکی از شرفای مکّه است برپا گشت. در آغاز نماینده «اتحاد و ترقی مکه» آقای فرید افندی به ایراد سخنرانی پرداخت و گفت: لازم است سلانیک به پایگاه مسلمانان در سرتاسر جهان تبدیل شود و شعبان جمعیت «اتحاد وترقی» که در هریک از کشورهای‌اسلامی ایجاد می‌گردد، تابع سلانیک باشد.

مناسب است یادآوری گردد که سلانیک امروز جزء یونان است. شیخ عبداللّه آبانای که یکی از علمای قازان بود برخاست و به سخنرانی پرداخت و لزوم اتحاد مسلمانان را مطرح کرد و گفت: ضروری است در مکه مکرمه مجمعی حقیقی از علمای اسلام باشد تا مرجع برای تمام علمای جهان اسلام گردد.

علما و شخصیتهای گوناگون در این گردهم‌آیی سخن گفتند تا آن که یکی از طالبان علم الأزهر برخاست و به ایراد سخن پرداخته، گفت: لازم است مردم مسلمان بجای زبان محلّی، با زبان عربی که زبان قرآن کریم است سخن بگویند که این پیشنهاد اعضای باشگاه

ص: ۱۲۴

اتحاد و ترقی در مکه را خشمگین ساخت و یکی از آنان برخاست و سخنرانی روحانی الأزهری را قطع و شروع به فحاشی و تهدید کرد.

از حادثه‌های شگفتی که در سال ۱۳۲۷ در مکه مکرمه بوجود آمد؛ افزایش تعداد حاجیان یمن بود. در این سال بیشتر از هر سال دیگر آمده بودند و با پولهای انگلیسی که با خود آورده و بذل و بخشش می‌کردند، توجه همه را جلب کرده بودند. تا قبل از این تاریخ، پول انگلیسی در مکه دیده نشده بود. این موضوع نظر تاجران مکّه را هم به خود جلب کرد.

از شگفتیهای دیگر، پخش نوشته‌هایی به نام «خلافت عربی» بود.

بین حاجیان شایع شد که «عزیز مصر» خدیو عباس حلمی پاشا در سفرش به مکه شخصی را به همراه آورده‌است که کار چاپ انجام می‌دهد و مسیحی است. و در مهمانی شریف حسین در کنار خدیو شرکت کرده است، با آن که ورود غیر مسلمان به مکه مکرمه حرام است.

همینطور شایع شد که به همراه خدیو، خبرنگار روزنامه تایمز لندن نیز آمده است و مشخص نشد که این خبرنگار همان چاپگر است و یا آن که به همراه خدیو، دو نفر مسیحی به مکه آمده‌اند.

همچنین از اتفاقات برجسته این سال (۱۳۲۷) بوجود آمدن دوستی بین مصریها و یمنیها است، بگونه‌ای که با دو حاجی یمنی یک حاجی مصری است.

دستگیری دو طلبه ازهری نیز از وقایع حج امسال است که یکی از آن دو، در پی شایعه پیدا شدن نامه‌ای دستنویس از جیب وی به ادریسی در یمن بود که دستگیر و جهت تحقیق به استانبول فرستاده شد. گویا این شایعه از سوی وکیل والی از افراد حزب اتحاد و ترقی ساخته و پرداخته شده بود. و ممکن است این همان طلبه‌ای باشد که بر خلاف شیوه «اتحاد و ترقی» در توسعه زبان ترکی، مسلمانان را به انتخاب زبان عربی به عنوان زبان رسمی فراخواند.

قابل توجّه است که در مکه، دو نوع حاکمیت وجود دارد؛ ۱- بدست اشراف مکّه ۲- بدست حکومت. در این بخش قدرت در دست والیانی است از میان ارتشیان عثمانی که زبان عربی را نمی‌دانند.

ص: ۱۲۵

اماکن و آثار

ص: ۱۲۶

مکه از دیدگاه جهانگردان اروپایی

ترجمه: محمد رضا فرهنگ

پیشگفتار

آوازه مکه، بسیاری از اروپاییان ماجراجو و بعضاً حقیقت‌جو و یا جاسوس را به سوی خود جذب کرده است، ممنوعیت ورود به این شهر برای غیر مسلمانان خود سبب تحریک آنان به این اقدام خطرناک بوده است. بسیاری از اروپاییان مسیحی- و بویژه جهانگردان- آرزوی دیدار از این شهر ممنوعه را داشتند؛ شهری که قرنها در اروپا نام آن بر سر زبانها بود و از احترام و قداست و قبله بودن آن نزد مسلمانان اطلاع داشتند، از این رو تلاشهای فراوانی برای دیدار از این شهر انجام گرفت و تعدادی از اروپاییان مسیحی، موفق به دیدار گردیدند.

البته مورّخین یونانی در عهد باستان نظیر «هرودوت» و پیشتر از او، «دیودورس صقلی» از موقعیت مکه و عبادتگاه آن، که مورد احترام اعراب بوده است، آگاهی داشته‌اند و از آن در نوشته‌های خود یاد کرده‌اند. لیکن پس از ظهور اسلام و تنشها و جنگهای صلیبی، غربیان شوق فزونتری برای آشنایی با مسلمانان و سرزمینهای آنان پیدا کردند. اطلاعات ما درباره تعداد اروپاییانی که موفق به دیدار از مکه شده‌اند، اندک است و تنها از سفر آن گروهی اطلاع داریم که خود یا دیگران سفرنامه و خاطرات جهانگردی آنها را تدوین نموده‌اند.

ص: ۱۲۷

تـا پیش از قرون وسـطا آگاهیهـای مـا درباره این جهانگردان انـدک است، لیکن پس از قرون وسـطا، تقریباً سالی دو نفر اروپایی به دیـدار از مکه نایـل شدهانـد. روش و شـیوه غالب این افراد برای نفوذ به داخل مکه و مخفی نمودن حقیقت خود، همانا سـکونت در یکی از کشورهـای اسـلامی و معاشـرت با مسـلمانان و آموختن برخی از عادات و رسوم و احکام شـرعی آنان، آنگاه یادگیری زبان عربی یا یکی از زبانهای مسـلمانان نظیر فارسـی و ترکی و سـپس تظاهر به اسـلام و مسلمانی بوده است، و بدین وسیله می‌توانستهاند بهمراه کاروان حجاج خود را به سرزمینهای مقدس برسانند.

از ویژگیهای سـفر این اروپاییان، خاطره‌نویسی آنان است. این افراد که غالباً حسّ کنجکاوی و جمع‌آوری اطلاعات، آنان را به مکه می‌کشانـده، همواره با دیـدی جز دیـد مسـلمانان شـهر مکه و مردمان آن و مراسم حـج و دیگر رویدادها را نگاه کرده‌اند، از این رو نوشـته‌های ایـن افراد- گـو این که در برخی از مـوارد خـالی از تعصب و غرض‌ورزی نمی‌باشـد. در مجمـوع بسـیار سودمنـد و برای آگـاهی از سیر تـاریخی وضـعیت اجتمـاعی، سیاسـی، اقتصـادی و عمرانی این شـهر، ارزشـمند است. تقریبـاً تمـامی این جهانگردان اروپایی، بگونه‌ای برنامه سـفر خود را ترتیب دادهانـد که بتوانند در مراسم حج حضور داشـته باشـند، از این رو به تفصـیل درباره آن سخن گفته‌انـد، همچنین تعداد بسـیاری از اینان پیش از استیلای وهابیان به مکه رفته‌اند و نوشـته‌های آنان از جنبه اشاره به مزارات و مکانهای مقـدس و عقایـد حقیقی مردم مکه، ارزشـمند است. علاوه بر این با مقایسه وضـعیت کنونی مکه و آثار تاریخی موجود در آن بـا آنچه که در سالهـای پایـانی قرن هیجـدهم بـوده است می‌تـوان به عمق جنـایتی که وهابیـان در زدودن آثـار اسـلامی مرتکب شده‌اند پی برد.

از دیگر ویژگیهای سـفر این اروپاییان آن که تقریباً همگی- بجز در یک مورد- برای حفظ جان خود حقیقت اروپایی بودن خود را از همه مخفی کرده‌اند و بدین وسـیله از خطر کشـته شدن به دست مسلمانان در امان مانده‌اند. البته یک مورد استثنا، همانا سفر جون (یـا عبـداللّه) فیلبی است. او نخستین اروپـایی بود که توانست علنی و در حالی که سـران و روحانیون وهابی او را همراهی می‌کردند وارد مکـه شـود. مجمـوعه «مکـه از دیـدگاه جهـانگردان اروپـایی» خلاـصه‌ای اسـت از سـفرنامه ایـن جهـانگردان و خاورشـناسان و ماجراجویان و جاسوسان اروپایی

ص: ۱۲۸

که به وسیله محقق عراقی دکتر جعفر الخیاط از انگلیسی به عربی ترجمه و در کتاب «موسوعهٔ العتبات المقدّسه، ج ۲، قسم مکه از ص ۲۵۰ تا ۳۳۶» آمده است. از این رو و با توجه به اهمیت و ارزش این مجموعه و ضرورت آگاهی فارسی‌زبانان به فارسی ترجمه گردیده است.

اروپاییان در مکه

در بسیاری از منابع غربیان، مکه مورد توجه قرار گرفته است که این نشان می‌دهد تعدادی از جهانگردان اروپایی و مستشرقین توانسته‌اند به داخل مکه راه یابند و در دورانهای گوناگون در مراسم حج شرکت جویند، و این شرکت همواره پس از اسلام‌آوردن واقعی یا صوری آنها رخ می‌داده است. گروهی از این افراد نیز توانستند خاطرات خود را از این سفر مخاطره‌آمیز به صورت سفرنامه به زبانهای گوناگون اروپایی بنویسند.

از نخستین اروپاییان که از مکه و ساحل غربی حجاز بر دریای سرخ یاد کرده‌اند، مورخ یونانی دیودورس صقلی (۱) را می‌توان نام برد. او می‌گوید: این ساحل بندرگاههای بسیار اندکی دارد؛ زیرا وجود رشته کوههای ساحلی مانع ایجاد بندرگاه است. این رشته کوهها از دیدگاه کسانی که به آنها از داخل کشتی نگاه می‌کنند زیبا و رنگارنگ می‌آید و در میان این کوهها روستاها و شهرهایی است که در آنها عربهای نبطی زندگی می‌کنند و سرزمین این اعراب در امتداد ساحل دریا ادامه دارد و وسعت آن تا اعماق دور از ساحل نیز امتداد می‌یابد. در این سرزمینها شهرهای پر جمعیتی قرار دارد که مردمان آن به علت وجود گله‌های بزرگ گوسفند، در رفاه و آسایش به سر می‌بردند، لیکن پس از آن که حاکمان اسکندریه تجارت و کشتی‌رانی تجاری در دریای سرخ را آزاد کردند، این مردم اقدام به دزدی دریایی نموده و بسیاری از کشتیها و اموال تجارتی آن را به یغما بردند و بدین گونه تجارت دریای سرخ مختل گردید. در این هنگام حاکمان اسکندریه با لشکرکشیهای دریایی خود گوشمالی سختی بدانها دادند.

سپس دیودورس از قومی به نام بیزومینین(Bizomenians)یاد می‌کند و می‌گوید زندگی اینان از راه شکار حیوانات وحشی می‌گذشته است و در سرزمین آنها عبادتگاه مقدسی قرار دارد که تمامی عربها آن را بزرگ می‌دانسته‌اند.

مورّخ مشهور یونان باستان، هیرودوتس، که تاریخ خود را در سال ۴۳۰ قبل از میلاد

۱- The Historical Library of Diodorus The Sicilian, Book ۱۱۱ Chap ۳۱

ص: ۱۲۹

نوشته است، می گوید: (۱).

عربهـا «اوروتال» و «ألیلات» را می‌پرستیدنـد و به گفته دیغوری (۲) این دو نـام از آنِ دو بتی بوده است به نامهـای «اللَّه تعـالی» [!] و «اللات» که در طائف قرار داشته‌اند. هیرودوت اضافه می کند که عربها در نزد این دو بت عهد و پیمان خود را می‌بسته‌اند، و هر گاه این عهد و پیمان به مکه برده می‌شد از ارزش و اهمیت مضاعفی برخوردار می‌شد.

۳- لودویکو فارتیما

نخستین اروپایی که در قرون وسطی موفق به دیـدار مکه گردیـد و از سـفر خود نوشـته و سـفرنامه‌ای به جای گذاشـته و به دست ما رسـیده است ایتالیـایی گمنامی است به نام «لودویکو فارتیما» که به گفته دیغوری او از اهالی شـهر بولونیا در ایتالیا بوده، و در برخی دیگر از منابع از او به عنوان «بزرگ‌زاده رم» یاد شده است.

لودویکو در سـفرنامه خود آورده: پاسخ من به آنانی که انگیزه مرا در این سـفر جویا هستند، این است که هدف من از این مسافرت کوشـش برای آگاهی از معارف جهان و دیدار از سـرزمینهای گوناگون و معجزاتی که خداوند در آنها بکار برده است می‌باشد. او در سال ۱۵۰۳ م. سفر خود را از ونیز با کشتی آغاز کرد و به اسکندریه رسید و مدتی را در مصر گذرانید و از قلعه بابلیون نیز دیدار کرد و آنگـاه برای دیـداری از شـهرهای طرابلس و انطـاکیه و بیروت و دمشـق راهی این سـرزمینها گردیـد. او در دمشـق بـا یکی از افسـران ممالیـک، رابطه دوستی مسـتحکمی برقرار نمود و تصـمیم گرفت بهمراه آن افسـر، بـا کـاروان حجّی که سالیانه طی مراسـم باشـکوهی از دمشق عازم مکه می گردد سـفر نماید، و عاقبت در روز هشـتم نیسان (/ آوریل) در حالی که لباس سربازان ممالیک را در برداشت، سـفر به مکه را آغاز نمود، او تخمین زده است که کاروان حـج مرکب از ۴۰ هزار مرد و ۴۵۰۰۰ چهارپا بوده است. از وقـایع جالبی که در راه برای او رخ داده است، حمله اعراب بیابانگرد به قافله آنهاست لیکن او می گویـد ۶۰ تن از سربازان ممالیک که مکلف به پاسداری و حراست از قافله بودند برای عقب راندن پنجاه هزار! عرب بدوی کفایت می کرد. او می گوید این حادثه بار دیگر تکرار شد و قافله با حمله گروه بسیاری از اعراب، که تعداد آنها به ۲۴۰۰۰ نفر می‌رسید، روبرو شد و عاقبت

۱- The Historry of Heroditus, Editor by Rowlinson, Book ۱۱۱, Chap ۸

۲- The Historry of Heroditus, Editor by Rowlinson, Book ۱۱۱, Chap ۲۳

ص: ۱۳۰

اعراب با دادن ۱۵۰۰ نفر تلفات، فرار را بر قرار ترجیح دادند. لودویکو علت شکست اعراب را از سویی شجاعت و فداکاری و لیاقت سربازان ممالیک و از سوی دیگر غیر مسلح بودن اعراب- که حتی گروهی از آنها لخت بودند- می‌داند.

خانم ایزابیل بورتون (۱) در شرح سفرنامه لودویکو آورده است: اعراب بدوی حجاز در آن سالها (سال ۱۸۷۳) بیش از پیش قدرت و جرأت تعرض به قوافل و کاروانها را یافتند؛ زیرا در حملات خود از باروت و تفنگ کمک می‌گیرند، از این رو تنها راه دفع شرّ آنها و کاستن از قدرت تعرضی ایشان، همانا جلوگیری از واردات اسلحه آتشین و سرب برای آنها است.

لودویکو پس از انجام مراسم حج و زیارت مدینه توانست با خباثت و زیرکی از کاروان بگریزد و خود را به جده رسانده و از آنجا از راه دریا خود را به ایران برساند. او در شرح فرار خود می‌گوید: پیش از آغاز سفر کاروان شامیان، در منزل یکی از مسلمانان مکه مخفی گردیدم- و از قضا شانس هم به مددم رسید و یکی از نزدیکان صاحب خانه نیز به من علاقمند شد و مرا در مخفی شدن و فرار کمک نمود- و تا هنگام دور شدن کاروان در آنجا ماندم.

وی در بخشی از سفرنامه خود، به توصیف مکه پرداخته می‌گوید: شهری است زیبا و پر جمعیت، چون در آن ۶۰۰۰ خانوار زندگی می‌کنند، خانه‌های بسیار زیبایی همانند خانه‌های ایتالیا دارد. برخی از آنها گرانقیمتند و ارزش آن برابر ۳ تا ۴ هزار دوک است. در اطراف مکه، دژ و حصاری وجود ندارد؛ زیرا کوههای اطراف دژهای طبیعی مستحکمی برای شهر بشمار می‌آیند، شهر مکه دارای چهار دروازه ورودی است و وقتی کاروان حاجیان شام به مکه رسید، کاروان مصریان پیش از آنها وارد مکه شده بودند. در آن کاروان ۴۶ هزار شتر وجود داشت و یکصد غلام به حراست و نگاهداری از کاروان مشغول بودند. خداوند نفرین خود را بر این شهر فرود آورده است؛ زیرا هیچ گیاهی در این شهر نمی‌روید. نه درختی دارد و نه سبزه‌ای، هیچ چیز، صحرایی است لم یزرع که مردمان ساکن آن مجبورند احتیاجات خود را؛ از خوراک و جز آن، از راه دریای سرخ و از قاهره وارد کنند.

لودویکو در سفرنامه خود از زیادی زائر و تنوّع ملیتها و جنسیتهای آنان، اظهار تعجب می‌کند و می‌گوید: پیش از این هرگز در هیچ نقطه‌ای از زمین اجتماعی به این عظمت و زیادی را مشاهده نکرده است.

۱- ایزابیل بورتون سفرنامه لودویکو را بهمراه سفرنامه بورتون جهانگرد انگلیسی تحقیق، شرح و چاپ نموده است.

ص: ۱۳۱

لودویکو در فصلی از کتاب خود به مراسم حج پرداخته، می گوید: در مرکز شهر مکه عبادتگاه بسیار زیبایی قرار دارد که ساختمانی است شبیه کولوسیوم در رم، با این تفاوت که از آجر پخته ساخته شده است نه سنگ، و این معبد (مسجدالحرام) یکصد دروازه دارد.

او آنگاه به وجود ساختمانی در میانه مسجدالحرام اشاره می کند، بی آن که نام آن را که کعبه است بیاورد، و می گوید مردمان هنگام گردش بدور آن، از خداوند طلب آمرزش می کنند و این ساختمان- که از آن به نام برج یاد می کند- دارای دری است نقره‌ای که در بلندایی به قامت یک انسان قرار دارد.

او سپس به توصیف چاه زمزم می‌پردازد و می گوید: بر روی آن قبه زیبایی قرار دارد و عمق چاه برابر با ۷۰ قامت انسان است و همواره ۶ یا ۷ نفر در اطراف آن ایستاده و مردمان را از آب آن سیراب می کنند، و اینان بر سر هر یک از حجاج- هی چند لباس او حریر و گرانقیمت باشد- سه سطل آب زمزم می‌ریزند؛ بگونه‌ای که از سر تا پای حاجی را فرا می گیرد.

۴- غلامی پرتغالی

در تموز (/ جولای) سال ۱۵۶۵ م. غلامی گمنام از پرتغال به مسافرت حج پرداخت و سفرنامه‌ای از خود بر جای گذاشت. این سفرنامه گو این که مختصر و فشرده است لیکن توصیف دقیقی را از مکه در اختیار ما قرار داده است و در سالهای اخیر بود که سنیور دیلاویدا این سفرنامه را که در حاشیه یکی از کتابهای خطی عربی موجود در کتابخانه واتیکان به شماره ۲۱۷ کشف نمود.

بنابر آنچه که در سفرنامه آمده است، او در آخرین روز ماه حزیران (اوگست) از رابغ به سوی مکه رفته است. او در اشاره‌ای به احرام حجاج می گوید: مسلمانان لخت و عاری از لباس به مکه وارد می‌شوند.

۵- هانس وایلد

در نیمه‌های قرن شانزدهم نیز جهانگردی آلمانی به نام هانس وایلد به سفر حج رفته است. این آلمانی را ترکان عثمانی در هنگاری (/ بلغارستان) به اسارت گرفته و سپس او را

ص: ۱۳۲

بهمراه خود به مکه آوردند، این آلمانی عاقبت در سال ۱۶۱۱ م. توانست به زادگاهش مراجعت کند.

۶- مارکو دی لومباردو

در سالهـای آغـازین قرن هفـدهم میلادی جوانی از اهالی «ونیز» بنام مارکو دی لومباردو همراه عمویش که ناخـدای کشتی بود، در هنگام سـفر دریایی در میانه دریای مـدیترانه به اسارت درآمـد. پس از اسارت، او را به مصـر برده و آنگاه بهمراه فرزنـد صاحبش به مکه فرستادند. مارکو خاطرات جالبی از سفر حج خود نوشته است که سالها بعد از تدوین آن، توسط یکی از مبشرین مسیحی به نام یوجین روجر، به چاپ رسید.

۷- ژوزف بیتس

این انگلیسـی جوان که از اهـالی آکسـفورد بود در سالهـای پایانی قرن هفـدهم به سـفر حـج رفت. عشق و علاقه به جهانگردی، این جـوان را واداشت که در سـال ۱۶۷۸ م. و در حـالی کـه ۱۶ سـال از عمرش نمی‌گـذشت، به نیروی دریـایی انگلیس بپیونـدد، لیکن بزودی اسیر دزدان دریایی الجزائری گردید، و پس از آن که ۱۵ سال را در بندگی و اسارت گذراند، عاقبت مالك او وی را بهمراه خود از راه قاهره و سویس و اسـکندریه به مکه و مدینه برد. بورتون جهانگرد انگلیسی که سفرنامه ژوزف را بهمراه سفرنامه خود به چاپ رسانـده، معتقـد است که توصـیف ژوزف از اماکنی که آنها را دیـده است، در مجموع دقیق و واقعی است، و مطالعه سـفرنامه نشان می‌دهد که به رغم تعصّب شدید و نفرت او از مسلمانان، نوشته‌هایش از خرافات غیر معقول بدور است.

ژوزف به زبـان عربی و ترکی آشـنایی کامـل داشت، از این رو بهتر از دیگر جهـانگردان، به توصـیف احکـام اسـلام پرداخته است. ژوزف می‌گوید: مالكِ من یکی از افسـران سواره ارتش الجزائر بود؛ مردی هوسباز و می‌گسار، از این رو و به منظور کفاره گناهان خود قصـد داشت یك کافر اسیر را مسـلمان نمایـد، و در این قصـد خود به فشار و شـکنجه روی آورد، و عاقبت شـهادتین را از آن کافر شنید، لیکن ژوزف در تمام مدتی که در اسارت بسر برد همواره از نیت

ص: ۱۳۳

و قصد خود که بازگشت به جهان مسیحیت بود روی بر نتافت، و پس از آن که بهمراه مالک خود به حج رفت آزادی خود را بازیافت لیکن تا مدتی به عنوان نوکر جیره بگیر ارباب سابق خود، به وی خدمت کرد و بهمراه او به الجزائر بازگشت، و آنگاه اندیشه فرار و بازگشت به زادگاهش در مخیله‌اش زنده شد و توانست خود را در کشتی که به سوی استانبول می‌رفت جا دهد و پیش از بازگشت نامه‌ای از کنسول انگلیس در الجزائر برای همتای خود در بندر ازمیر بنام مستر ری، که در آن سفارش کمک به ژوزف برای بازگشت به موطنش شده بود بدست آورد، ژوزف در ازمیر و پیش از آن که با کشتی به موطنش بازگردد، بار دیگر عشق به الجزائر و زندگی در میان مسلمانان در او زنده شد و این شعله نزدیک بود او را از سفر بازدارد لیکن در نهایت امر بر خود غلبه نمود و مسیحیت و موطنش را ترجیح داده و به وسیله یک کشتی فرانسوی عازم لگهورن در ایتالیا گردید. مخارج این مسافرت را مستر ایلیوت تاجر انگلیسی مقیم ازمیر پرداخته بود. ژوزف به محض ورود به سرزمین مسیحیت، سجده شکر بجای آورد و از این که عاقبت و پس از سالها مرارت و رنج بندگی، او را به موطنش بازگردانده بسیار شادمان بود، وی سپس به انگلستان بازگشت.

ژوزف در سفرنامه خود به تفصیل درباره مکه، مسجدالحرام، کعبه، مناسک حج و جز اینها سخن گفته است، او می‌گوید:

«هنگامی که به مکه رسیدیم راهنما در پیشاپیش، ما را از میان خیابان بزرگی که در وسط شهر قرار داشت به سوی معبد (/ مسجدالحرام) هدایت کرد و پس از آن که اثاثیه خود را کناری نهادیم، راهنما ما را به برکه آبی رساند تا وضو سازیم، و پس از آن به سوی حرم رفته و کفشهای خود را از پای درآورده و به کفشدار سپردیم و آنگاه از باب‌السلام وارد مسجد شدیم و هنوز چند قدم طی نکرده بودیم که راهنما ما را ایستاند و شروع به خواندن دعا کرد و حجاج بهمراه او مشغول خواندن دعا شدند و آنچه را که او می‌گفت تکرار می‌کردند، آنگاه گروه به حرکت درآمده و پس از طی چند قدم ناگاه چشمان حجاج به کعبه افتاد و همگی به زاری پرداخته و اشک بسیاری از چشمان آنان فرو ریخت، و سپس راهنما ما را به سوی کعبه برد در حالی که بهمراه او مشغول دعا و نیایش بودیم، او سپس ما را هفت بار به گرد کعبه گردانید و پس از آن دو رکعت نماز بجای آوردیم، و پس از پایان این مراسم، او بار دیگر ما را به خیابان

ص: ۱۳۴

برده و وادار نمود که از یک سوی آن به سوی دیگرش شتابان راه رفته یا بدویم (/ صفا و مروه)، فاصله دو سوی این خیابان به اندازه پرتاب یک تیر است. و من اعتراف می‌کنم که چاره‌ای جز تعجب از رفتار این بینوایان نداشتم که این گونه برای انجام این خرافات [!] تلاش و کوشش می‌کنند، لیکن در هر حال به عواطف و احساسات آنان احترام می‌گذارم و در حقیقت خود نیز هنگامی که شاهد گریه و عشق دینی و خلوص ایمان آنان شدم نتوانستم از گریه و همسویی با احساسات آنان خودداری کنم، گو این که این شرک و بت‌پرستی! را با اعتقادی کورکورانه انجام می‌دادند.»

ژوزف در توصیف شهر مکه می‌گوید:

«شهری است در دشتی بی‌آب و علف و لم یزرع و جای گرفته در میان کوههای کوتاه و بدور از هر گونه حفاظی؛ زیرا شهر نه برج و بارو دارد و نه دروازه. ساکنین آن بیشتر فقیر و اندامی لاغر و فرسوده دارند و رنگ پوست آنان سبزه است. مکه را از چهار سو هزاران کوه کوتاه و تپه تو در تو و نزدیک به هم، با صخره‌هایی متمایل به سیاهی فرا گرفته است و بر بالای یکی از این کوهها غار مشهوری است بنام «غار حراء» که پیامبر هنگامی که از مردم کناره می‌گرفت در آن به عبادت و نماز و تفکر می‌پرداخت، به داخل غار رفتم و از زیبایی معنوی آن- گو این که مسلمانان برای زینت بخشیدن به آن اقدامی نکرده‌اند- لذت بردم.

مکه از آب فراوانی برخوردار است لیکن در آن از سبزه و زراعت خبری نیست مگر در قسمتهایی از شهر، ولی در شهر میوه‌هایی یافت می‌شود که مردمان می‌توانند از آنها استفاده کنند؛ همانند انگور، خربزه، هندوانه، خیار، کدو و جز اینها که معمولًا این میوه‌ها را از محلی به نام حباش (احتمالًا مقصود او طائف است) که در فاصله ۲ یا ۳ روز از مکه است، می‌آورند.»

ژوزف در توصیف شستشوی کعبه می‌گوید: سلطان مکه (مقصود شریف مکه است) که از نسل پیامبر اسلام است، معتقد است که کسی جز او لیاقت شستشوی کعبه را ندارد، از این رو او و یارانش کعبه را با آب مقدس زمزم شستشو می‌دهند و سپس آن را با عطر خوشبو می‌گردانند و هنگامی که آنان به این کار می‌پردازند، پله‌کان کعبه برداشته می‌شود تا کسی وارد کعبه نشود، از این رو مردم در زیر در کعبه تجمع می‌کنند تا آبی که از شستشوی کعبه به بیرون ریخته می‌شود، بر سر و روی آنان ریخته و متبرک گردند، و سپس جاروبهایی که با آنها کعبه

ص: ۱۳۵

شستشو داده شده است را قطعه قطعه نموده به سوی مردم پرتاب می‌کنند و آنان برای بدست آوردن قطعه‌ای کوچک از آن تلاش می‌کنند و هر کس که قطعه‌ای را بدست آورد آن را به عنوان یادگار مقدس و ارزشمندی نزد خود حفظ می‌کند.

و سپس ژوزف به توصیف پرده کعبه و خصوصیات آن همانگونه که دیگر سفرنامه‌نویسان آورده‌اند می‌پردازد.

۸- کشیش ژوزف اوفینکتون

در سالهای پایانی قرن هفدهم کمپانی هند شرقی، علاقه فراوانی بر بدست آوردن اطلاعات درباره بنادر دریای سرخ و موقعیت و اهمیت آنها می‌داد. از این رو گروهی از کارمندان خود را بدین کار گماشت که یکی از آن افراد کشیشی است بنام ژوزف اوفینکتون که شرح سفر خود را در کتابی بنام «سفری به صورات» آورده است. او در توصیف خود می‌گوید:

جدّه که بندرگاه مکه بشمار می‌رود، مهمترین بندر دریای سرخ است و از آنِ سلطان می‌باشد، لیکن سرزمینهای اطراف دو شهر جدّه و مکه مطلقاً بی‌ارزش می‌باشد و هرگز قابل اصلاح یا بهبودی نمی‌باشد و به نظر می‌آید که این زمینها گرفتار لعنت طبیعت شده و از نعمتهای خداوند تهی گردیده است. در این سرزمین هیچ چیز یافت نمی‌شود، و باید مایحتاج از خارج وارد گردد، از این رو سلطان هزینه هنگفتی برای وارد کردن مایحتاج و لوازم زندگی مردم از مصر متحمل می‌شود و در سال ۲۰ تا ۲۵ کشتی بزرگ که همگی مایحتاج زندگی مردمان را حمل می‌کنند به بندرگاه می‌آید. جدّه بندری است پر رونق که در حال داد و ستد و بازرگانی با هند و ایران و حبشه و دیگر نواحی جزیرهٔالعرب می‌باشد، و عربها قهوه خود را بدانجا می‌آورند تا ترکان آنها را خریده و به سویس حمل کنند. افزون بر این، در هر سال حجاج از سرتاسر جهان اسلام بدانجا وارد می‌شوند.

۹- ویلیام دانیال، و شارل جاك بوسیه

در دوره شریف سعید (۱۷۰۰ م.) یک جهانگرد انگلیسی بنام ویلیام دانیال، ویک جهانگرد فرانسوی بنام شارل ژاك بوسیه به بندر جدّه وارد شدند و از حوادث مهمی برای ما

ص: ۱۳۶

خاطراتی بر جای گذاشتند. دانیال شاهدی است که توانست از نزدیک ناظر درگیری میان شریف سعید و نماینده خلیفه عثمانی در حجاز، که پاشا نام داشت باشد، می گوید:

شریف مکه به شخص پاشا به علت این که بدون اجازه وی بهمراه دو هزار سوار وارد جدّه گردیده بود، اهانت نمود و او را به خدمت خود فراخواند و از وی مطالبه یکصد هزار جفوین کرد، افزون بر این، شریف به شخص سلطان نیز اهانت نمود و وی را زاده یک زن مسیحی بدکاره نامید که با کشورهای مسیحی مصالحه و سازش نموده است. از این رو او وی را پشتیبان اسلام و مسلمانان نمی‌داند. پیرو این واقعه پاشا مجبور گردید مبلغ مذکور را برای شریف ارسال دارد تا جان خود را از خطر نجات دهد.

اما جهانگرد فرانسوی مسیو شارل بوسیه در تاریخ پنجم جولای به جده وارد شد، ورود او چند روز پس از آن حادثه بود و او شاهد چادرهای شریف بود که در اطراف جدّه برافراشته بود، وی سپس در توصیف شریف می گوید:

او مردی است ۶۰ ساله که هیأت ظاهریش انسان را به احترام وامی‌دارد و در گوشه راست لب زیرین او بریدگی کوچکی وجود دارد لیکن رعایای او نسبت به لطف و رأفت او اظهار تردید می کنند. او پاشا را که در جده ساکن است پس از تهدید به قتل وادار نمود که هزار و پانصد ریال طلای انگلیسی بدو بپردازد.

او آنگاه چگونگی مالیات گرفتن از ترکان مقیم جدّه را توصیف و شرح می‌دهد و در پایان می گوید: این شریف متکبر و پرخاشجو، از اعتراف به پادشاه عثمانی که او را با صفت تحقیرآمیز (کنیز زاده) می‌نامد خودداری نموده است.

۱۰- علی بک عباسی

در سال ۱۸۰۷ م. و در دوران حکومت شریف غالب، شخصی یهودی از اهالی اسپانیا بنام «دومینکو بادیاای لیبلیج» در حالی که تظاهر به اسلام نموده و خود را علی بک عباسی نامیده بود وارد مکه شد، این یهودی از سوی دولت فرانسه به مأموریتهای گوناگونی فرستاده شده بود. او سرزمینهای بسیاری را دید و درباره حجاز و مکه و دیگر سرزمینها، سفرنامه بلندی به زبان فرانسوی به یادگار گذاشت. (۱).

۱- Ali Bey Al- Abbassi Domingo Badiay Leiblich - Voyages en Arique eten Asie Pendant Les Annees ۱۸۰۳ a ۱۸۰۷

ص: ۱۳۷

او درباره شریف غالب می گوید:

او بی‌سوادی خودخواه بود که انگلیسیها وی را بهترین دوست خود می‌پنداشتند، از این رو بازرگانی با هند را که به واسطه این شریف انجام می‌شد تشویق می کردند. علاوه بر این خود شریف کشتیهای خود را برای تجارت به مخا، مسقط و صورات می‌فرستاد. شریف ادعای مالکیت مصوّع و جزیره سواکن را، برغم آن که در ظاهر از آنِ سلطان بشمار می‌رفت، داشت.

از حوادث بسیار جالبی که علی بک عباسی آن را نقل می کند، ورود گروهی از وهابیان به مکه برای حج در سال ۱۸۰۷ م. است. او می گوید:

ناگاه گروهی از مردان لخت وارد مدینه شدند، این افراد پوششی جز لباسهای پاره‌ای که عورت آنها را می‌پوشاند در برنداشتند، لیکن گروهی دیگر از اینان که بسیار اندک بودند قطعه پارچه‌ای نیز بر روی شانه خود گذاشته بودند، و در میان اینها گروههایی نیز لخت مادر زاد دیده می‌شدند، لیکن همگی به خنجر و تفنگ مسلح بودند. همین که اهالی مکه، این گروه از مردان لخت مسلّح را دیدند همگی به خانه‌های خود پناه آورده و از انظار مخفی شدند، این گروه از مردم- در حالی که برخی از آنان سوار بر اسب بودند- هر یک به شیوه خود به خواندن دعا و سرودهای مذهبی مشغول بودند لیکن خواندن آنها بدور از خشوع و نظم و ترتیب بود. پس از مخفی شدن مردان مکه این کودکان بودند که راهنمایی آنان را به سوی مسجدالحرام به عهده داشتند، کودکان آنان را، که به گروهی از زنبورها شباهت داشتند، به گرد کعبه گردانده و آنان سنگ سیاه را می‌بوسیدند. و در تمام این احوال شریف غالب شاهد و ناظر وقایع از بالای کاخ خود بود که بر روی یکی از تپه‌ها بنا شده است. وی به سربازان خود که ترکان و غلامان بودند، دستور داد مراکز خود را ترک نکنند و از دور مراقب اوضاع باشند.

و بدین ترتیب سیلی که از بادیه آغاز شده و داخل مکه را تسخیر نموده بود، به آرامی و بدون آن که حادثه مهمی به وقوع بپیوندد، با بازگشت آنان به بادیه، پایان پذیرفت.

۱۱- جیوفانی فیناتی

جیوفانی مردی است گمنام از اهالی فیرارا در ایتالیا. وی پس از گشت و گذار در بسیاری از سرزمینها، توفیق زیارت مکه را در سال ۱۸۱۴ م. یافت. وی که خود را مسلمانی با

ص: ۱۳۸

نام محمد شهرت داده بود وارد مکه شد.

زندگانی او از این قرار است که وی در سال ۱۸۰۵ در ایتالیا به سربازی فراخوانده شد، اما او از سربازی فرار نمود ولی دستگیر و مجدداً به سربازی عودت داده شد، در این هنگام او بهمراه تعدادی از سربازان به آلبانی گریخت و نزد یکی از پاشاهای ترک به خدمت پرداخت، و سپس مسلمان گردید و به استانبول عزیمت نمود، او پس از مدتی در سال ۱۸۰۹ به قاهره رفت و در گروهان پاسداران آلبانی به خدمت مشغول شد و پس از مدتی به عنوان سرجوخه در گارد ویژه خدیوی محمد علی پاشا به خدمت پرداخت و در این وظیفه بود که بهمراه ارتش خدیوی به سرکوبی شورش ممالیک در مصر علیا پرداخت، و پس از پیروزی در این حادثه گروهان او در مطریه اتراق نمود تا خود را برای حمله به وهابیان شورشی در عربستان آماده کند، حمله‌ای که قرار بود به سرکردگی طوسون پاشا فرزند محمد علی پاشا انجام گیرد. از این رو پس از آمادگی لشکر، سربازان در سال ۱۸۱۱ م. با کشتی از دریا گذشته و خود را به بندر ینبع رسانید و پس از یک جنگ که جیوفانی (/ محمد) در آن نیز شرکت فعلی داشت، نیروهای دشمن شکست خورده و ارتش، شهر ینبع را به تصرف خود درآورد، لیکن در این هنگام فیناتی به مرض روماتیسم مبتلا گردید، از این رو به قاهره عودت داده شد، و او چند سال در آنجا مقیم بود تا این که اخبار پیروزیهای محمد علی پاشا بر علیه وهابی‌ها به گوش او رسید و آنگاه وی به همراه نیروی آلبانیایی که برای کمک به ارتش مصر تشکیل شده بود در سال ۱۸۱۴ م. مجدداً عازم عربستان گردید. وی در این سفر در محاصره شهر قنفذه و فتح آن شرکت داشت لیکن در حمله‌ای که وهابیان برای بازپس‌گیری شهر نمودند، او مجروح شد و با تمارض از سربازی گریخته و خود را به مکه رسانید و در آنجا اعمال حج را انجام داد و به تفصیل درباره آن، در سفرنامه خود سخن گفته است.

او می گوید:

فرار موفقیت‌آمیزم از جنگ و سربازی مرا در وضعیت روحی بخصوصی قرار داد که سبب گردید مسائل عاطفی و روحی را درک کنم از این رو هنگامی که وارد شهر مکه شدم احساس ویژه‌ای به من دست داد، این شهر با این که بزرگ نبود و از زیبایی بهره‌ای نداشت لیکن در آن چیزی بود که نفس و روح انسان را به تعجب و حیرت وامی‌داشت، بویژه در

ص: ۱۳۹

هنگام ظهر که شهر در آرامش و سکون فرو می‌رفت و تنها صدای مؤذن بود که از بلندای گلدسته‌ها مردم را به نماز دعوت می‌کرد.

مهمترین مکانی که توجه انسان را در مکه به خود جلب می‌کند همانا ساختمان مقدسی است که در میانه شهر قرار دارد، مکانی مسطح و وسیع که کف آن را سنگفرش نموده و دارای دربهای متعدد است و در اطراف این فضای باز، رواقهایی قرار دارد که سنگینی سقفهای آن را ستونهای متعدد سنگی به دوش می‌کشند. و در میان این فضای باز، ساختمانی قرار دارد که کعبه نامیده می‌شود. سطح دیواره خارجی این ساختمان را پوششی از مخمل گرانقیمت، که بر روی آن نوشته‌های عربی با آب طلا- است، پوشانیده است.

او درباره ازدحام جمعیت در مکه می‌گوید:

علاوه بر جمعیت فراوانی که در سالهای اخیر متناوباً وارد مکه شده‌اند، امسال دو قافله بسیار بزرگ از حجاج؛ یکی از آفریقا و دیگری از آسیا وارد مکه شد و مجموع حجاج این دو قافله چهل هزار نفر بودند که از سیمای آنها می‌توان شدت احترام و علاقه آنان را نسبت به مسجدالحرام مشاهده کرد.

بورتون جهانگرد، که سفرنامه فیناتی را چاپ نموده، در پاورقی خود بر آن، می‌گوید:

علی بک معتقد است شمار حجاجِ سال ۱۸۰۷ م. در عرفات هشتاد هزار مرد و دو هزار زن و هزار کودک بوده است. و این در حالی است که جهانگرد دیگری به نام بورخارت حجاج را در سال ۱۸۱۴ م. هفتاد هزار نفر دانسته است، لیکن بورتون می‌گوید تعداد حجاج در سال ۱۸۵۳ م. که خود به حج رفته بود، از پنجاه هزار نفر تجاوز نمی‌کرده است.

فیناتی درباره مناسک حج می‌گوید:

هنگامی که حاجیان به عرفات می‌روند، ضروری است که گوسفندی را قربانی کنند، و در این کار همه حجاج اعم از ثروتمند و فقیر شریکند و گاهی نیز متمکنین، فقرا را کمک می‌کنند و با کشته شدن این تعداد از گوسفند، گوشت فراوانی فراهم می‌آید که فقرا از گوشه و کنار برای جمع‌آوری و تهیه سهم خود گرد می‌آیند. در پایان مراسم حج، هر یک از حجاج نام خود را نزد کاتب معینی می‌نوشته است، عادتی که بنا به نقل بورتون، امروزه بدان اهمیتی داده نمی‌شود، علاوه بر این پیشتر شریف مکه به افرادی که متمکن از پرداخت پول بودند

ص: ۱۴۰

برگه‌ای می‌داده است که در آن شهادت به ادای مناسک حج شده بوده است، این عادت نیز- به نقل بورتون- امروزه منسوخ شده است.

۱۲- جان لویس بورخارت

بورخارت جهانگرد سویسی یکی از مشهورترین جهانگردان قرن نوزدهم شمرده می‌شود، وی سرزمین نوبه و اطراف آن، از کشورهای آفریقایی: مصر، سوریه، حجاز و سرزمینهای مجاور آن را سیاحت نمود و سفرنامه جالبی از این سفرهای خود به یادگار گذاشت، که یکی از سفرنامه‌های او بنام «سفرهای او به سرزمینهای جزیرةالعرب» است که در آن به توصیف مکه و مدینه و اطراف آنها پرداخته است. او در جلد اول سفرنامه خود به توصیف مشاهداتش از جده، طائف، مکه، و محلات مکه، بیت اللَّه الحرام، کعبه و دیگر مکانهای مقدس، مردمان مکه، حکومت مکه و آب و هوای مکه پرداخته. و در جلد دوم از مناسک حج، مدینه، مکانهای زیارتی در مدینه، حکومت مدینه، آب و هوای مدینه، شهر ینبع و سفر خود از ینبع به قاهره، سخن گفته است.

بورخارت می‌گوید: هنگام ورود به قاهره در دوران حکومت خدیوی محمد علی پاشا اسلام آورده و خود را شیخ ابراهیم نامیده است.

ویلیام اوسلی ناشر سفرنامه بورخارت در سال ۱۸۲۹ م. می‌گوید: آگاهی بورخارت از زبان عربی و عادات و رفتار مسلمان، این فرصت را به او داد که بتواند به عنوان یک مسلمان در حج شرکت کرده و در میان مسلمانان زندگی کند، بدون این که کسی کوچکترین شک و تردیدی در راستگویی او کند، و خود بورخارت به دیگران می‌گفت: او از ممالیکی است که از کشتار محمد علی پاشا در مصر نجات یافته است، از این رو از فرصت حمله خلافت عثمانی علیه وهابیان استفاده کرده و برای انجام مناسک حج به مکه آمده است. بورخارت در سال ۱۸۱۴ م. موفق به زیارت مکه شد و این در حالی بود که محمد علی پاشا در بهار سال ۱۸۱۳ م.

به حجاز وارد شد و مدتی را در طائف به سامان دادن ارتش خود پرداخت و عاقبت توانست وهابیان را در قلاع خود مورد حمله قرار دهد.

بورخارت در روز ۱۸ تموز سال ۱۸۱۴ م. وارد جدّه شد و سپس برای دیدار با محمد علی

ص: ۱۴۱

پاشا به طائف عزیمت نمود و از آنجا به قصد حج به مکه رفت. از نوشته‌های او برمی‌آید که محمد علی پاشا نسبت به مسلمان بودن او تردیـد داشـته ولی در عین حال بـدو اجازه رفتن به مکه و انجام حج را داده است. او در سـفرنامه خود، نخست به توصـیف حج و کارهایی که حج‌گزار پیش از ورود به مکه باید انجام دهد، می‌پردازد. وی درباره لباس احرام مفصل سـخن می‌گوید و داستان سفر هارون الرشـید و همسـرش زبیده به مکه و احرام پوشـیدن آنان را نقل می‌کند، آنگاه به توصـیف مسجدالحرام و طواف و سعی میان صفا و مروه و زیارت عمره می‌پردازد.

بورخـارت می‌گویـد: کعبه از دوران جـاهلیت نزد اعراب مقـدس بوده و مردمـان در آن دوران نیز- بماننـد الآـن- گرد خـانه طواف می‌کردهانـد، لیکن با این تفاوت که در جاهلیت کعبه با ۳۶۰ بت تزیین شـده بود و اعراب برای ابراز دوری خود از گناهان و پلیدیها مجبور بودند لخت مادر زاد بر گرد این بتها طواف کنند.

وصف مکه در سفرنامه بورخارت:

مکه از زنـدگی مرفّهی برخوردار بود و وی هرگز راحتی را که در مکه احسـاس نمود، در دیگر سـفرهای خود در شـهرهای مشـرق زمین یـاد نـدارد (و این نشـان می‌دهـد که مکه در آن دوران از رفاه و آسایش برخوردار بوده است) و وی هرگز خوشـی و آسایش دوران اقـامت خود در مکه را (با این که وی در آن دوران گرفتار ناخوشـی بود) فراموش نخواهـد کرد، گو این که ناخوشـی به وی اجـازه لـذت بردن از تمـام لذائـذ مکه را نـداد. او پس از شـرح طولاـنی دربـاره جایگاه مکه نزد اعراب و نامهای گوناگون مکه که عبارتند از: ام‌القری، المشرفه، البلد الأمین، به توصیف شهر پرداخته و می‌گوید:

شهر فضای وسیعی را که طول آن برابر با ۱۵۰۰ قدم می‌باشد در برگرفته؛ یعنی از محله الشبیکه تا منتهی الیه مُعلّی. لیکن نام مکه بر مساحت وسیعتری؛ یعنی منطقه جرول (مـدخل مکه از راه جـدّه) تا معابده که در راه طائف قرار دارد را شامل می‌شود، و این منطقه مسـاحتی برابر با ۳۵۰۰ قـدم را در برمی‌گیرد. امـا کوههـایی که در این دشت، اعراب بـدان نام مکه یا بکه دادهانـد، ارتفاعی برابر با ۲۰۰ تا ۵۰۰ قدم دارد و همگی خشک و خالی از

ص: ۱۴۲

روییـدنیهاست. شیـب دشت مکه به آرامی به سوی جنوب است که در آن محله مسـفله قرار دارد. از این رو بارانهـایی که گـاهی بر مکه می‌بارد، به سوی جنوب و محله مسـفله سـرازیر شده و در دشتی که «وادی الطرفین» نامیده می‌شود و بخش معظمی از شهر مکه در این دشت قرار دارد، فرو می‌رود.

بورخارت می گوید: شـهر مکه را می‌توان شـهری زیبا بشمار آورد، زیرا خیابانهای آن وسیعتر و عریضتر از خیابانهای دیگر شهرهای مشـرق‌زمین می‌باشـد، و خانه‌هـای آن نیز با ارتفاع زیاد و با سـنگ ساخته شـده و پنجره‌های آن به سوی خیابانها گشوده می‌شود، از این رو به شـهر حالتی زنده و متحرك می‌دهد. مزیتی که خانه‌های مصـر و سوریه فاقد آن بوده و غالباً پنجره به سوی خیابان ندارند. مکه هماننـد جـده دارای تعدادی خانه‌های سه طبقه است، علاوه بر این، مکه محصور به هیچ دژ و حصاری نمی‌باشد بلکه کوههای اطراف شـهر، دژهای طبیعی هسـتند که می‌تواننـد در برابر دشـمن، در صورتی که به روشـهای اصولی از آن اسـتفاده شود، مقاومت کنند. در گذشته‌های دور، مکه را سه حصار حفظ می کرد؛ نخستین دژ در دشتی که در خیابان معلی بود قرار داشت و دومین دژ در محله الشبیکه ساخته شده بود و سومین حصار در دشتی قرار داشت که که کوچه‌های محله مسفله بدان ختم می گردید، تقریباً تمامی خانه‌های مکه- بجز خانه‌های اشراف و اعیان- برای سکونت حجاج و پذیرایی از آنها ساخته شده است.

سپس بورخارت به آب مکه اشاره می کنـد و می گوید: مکه شـهر کم آبی است، و این تقریباً گرفتاری دائمی مکیان است؛ زیرا آب چاه زمزم گو این که می‌توانـد احتیاجات مردم را برآورده کند، لیکن این چاه برغم شـهرت و قداست آن از آب سـنگینی برخوردار است که هضم غذا را دشوار می‌سازد، گذشته از آن که فقرا آزادانه قادر به استفاده همیشگی از آن نمی‌باشند.

و بهترین آبی که به مکه آورده می‌شود، از عرفات است که در فاصـله ۷ ساعتی شهر قرار دارد، لیکن حکومت مکه در رسیدگی به آن قنات که همه آن از سـنگ ساخته شـده است اهمال ورزیده و هم اکنون تقریباً ۵۰ سـال است که از آخرین لایروبی و ترمیم آن می گذرد. و همین آب را می‌توان در دو جای مکه نیز بدست آورد لیکن همواره غلامان شـریف مکه بر سـر آنها ایسـتاده و از مردم مطالبه دستمزد می کنند.

ص: ۱۴۳

کانال زبیده:

بورخارت درباره این آبراه می‌گوید: مورّخان عرب درباره این کانال بسیار سخن گفته‌اند و خلاصه گفتار آنان این است که زبیده همسر هارون‌الرشید، خلیفه عباسی، دستور داد که آب را توسط آبراهی از چشمه «عین النعمان» که در کوهستان کرا قرار دارد، به سوی مکه روانه کنند، و سپس برای افزایش آب این کانال دستور داد آبهای چشمه عرف که در بالای کوهستان کرا واقع بود و دشت حنین را سیراب می‌کرد را نیز به آب «عین النعمان» اتصال دهند و در نهایت آبهای چهار چشمه دیگر به نامهای: البرود، الزعفران، میمون و عین مشاش را نیز به آن آبراه اولیه متصل نمود. لیکن این کانال بعدها مورد بی‌توجهی قرار گرفته و بتدریج بسته شد، ولی بعدها در سال ۶۴۳ ه. مجدداً به دستور سلطان محمد خدابنده ترمیم گردید، و سپس برای بار سوم توسط شریف مکه بنام حسن بن عجلان در سال ۸۱۱ ه. مرمت گردید، و پس از او نیز سلطان مصر قایتبای اموال فراوانی را در سال ۸۷۹ ه. صرف ترمیم و پاکسازی آن کرد وبعد از او نیز سلطان قانصوه غوری- آخرین پادشاه مصر از سلسله چرکها- در سال ۹۱۶ ه. به اصلاح آن پرداخت. در سال ۹۳۱ ه. نیز سلطان سلیمان قانونی تلاشی برای تجدید بنای این کانال نمود لیکن نتوانست با نقشه مناسبی این کار را انجام دهد، ولی عاقبت فرزندش سلطان سلیم دوم توانست با صرف مبالغ هنگفتی کانال جدیدی را حفر نماید، و این کانال همان است که بورخارت آن را دیده و توصیف آبش را نموده و می‌گوید آب فراوانی را به مکه می‌آورد. این کانال از میان صخره‌هایی که در پشت کوه عرفات قرار دارند، کنده شده و بدین وسیله در سال ۹۷۹ ه. آب فراوانی را به مکه هدایت کرد. طول این کانال مسیری معادل ۷ یا ۸ ساعت راه است، ولی در عین حال بورخارت گدایان و مریضان و حاجیانی را در مکه مشاهده کرده که تقاضای شربتی آب داشته‌اند و این بدان علت بوده است که بدست‌آوردن کوزه‌ای از آب این‌کانال در موسم‌حج، مستلزم پرداخت‌مقداری پول بوده است.

کوی و محلات مکه

توصیف از محلات مکه یکی از زیباترین بخشهای سفرنامه بورخارت است. او توصیف دقیقی از وضعیت آنها را در اختیار ما قرار می‌دهد و می‌گوید: مسافری که از جده به

ص: ۱۴۴

مکه می‌رسد در دروازه شهر دو برج بلند دژبانی خواهد دید که آنها را شریف غالب به منظور دفاع از مکه ساخته است، و پس از گذشتن از این دو، به فاصله کوتاهی با مأموران مالیات شریف روبرو می گردد که از کالاهای مسافران مالیات می گیرند، آنگاه وارد کوچه «حارهٔجرول» که سکونتگاه اعراب بدوی است و آنان وظیفه نقل و انتقال مسافرین میان جده و مکه را به عهده دارند می‌شود. پس از این، به کوچه «حارهٔالباب» خواهد رسید که عبارت است از خیابانی عریض که در دو سوی آن خانه‌های بزرگ و زیبا قرار دارد. این منطقه را «حارهٔالشبیکه» نیز گویند که شامل سمت راست آن خیابان است. بورخارت می گوید: این محله همان جایی است که یاران پیامبر- ص- در مبارزات خود با قریش تحت فشار و آزار قرار گرفتند. این محله یکی از بهترین و پاکیزه‌ترین محله‌های مکه است و دارای خانه‌هایی است بسیار زیبا و تمیز و هوایی معتدل و بیشتر اهالی جده در این محله سکونت می گزینند، افزون بر این، خانه بزرگ شریف غالب در این محله قرار دارد و خانواده او در آن سکونت کرده‌اند. در دو سوی خیابان اصلی این محله، تعدادی قهوه‌خانه قرار دارد که همه روزه، شب هنگام چاپارهای الاغ سوار نامه‌های مردم را به سوی جده می‌بردند، و مأموران از هر نامه‌ای مبلغی برابر با یک بارتین مالیات می گیرند.

در سمت غرب محلهٔالشبیکه، که تا دامنه کوه ادامه می‌یابد، گورستانی است که در آن چادرها و خانه‌های گلی اعراب بدوی برافراشته شده است، علاوه بر این، در آن خانه‌های حقیری است از آن زنان طبقات پست که به «خندریس» مشهور است و آن گونه که به نظر می‌آید، گورستان متروکه گردیده است. هنگامی که طول خیابان الشبیکه را به سوی شمال طی می کنیم، به یکی از سه حمام عالی مکه برخورد می کنیم، این حمام را محمدعلی پاشا وزیر سلطان سلیمان دوم در سال ۹۸۰ ه. بنا کرده و یکی از زیباترین ساختمانهای مکه شمرده می‌شود. پس از این ساختمان چندین خیابان فرعی به سوی حرم منتهی می‌شود، و در این فاصله، محله «باب‌العمره» قرار دارد که بسیاری از حجاج؛ بویژه ترکان و طواف دهنده‌ها در آن سکونت دارند. بورخارت می گوید: بیشتر حاجیان ترجیح می‌دهند در این محله و در دیگر کوچه‌های نزدیک به مسجدالحرام سکونت گزینند تا بتوانند براحتی نمازهای خود را در مسجدالحرام بجای آورند. علاوه بر این، می گوید: از حجاج شنیده است که سکونت در

ص: ۱۴۵

خانه‌های نزدیک مسجدالحرام آنان را از دیدن خوابهای آشفته بدور می‌کند، و او بسیاری را دیده است که در نیمه شب از رختخواب خود برخاسته و در حال دویدن به سوی مسجدالحرام روانند، اینان بلافاصله طواف گرد خانه کعبه را نموده و سپس حجرالاسود را می‌بوسند و نماز کوتاهی بجای آورده و کمی از آب زمزم هم می‌نوشند و آنگاه به رختخواب خود رفته و تا صبح در آرامش می‌خوابند.

و هرگاه شخصی محله الشبیکه را به سوی جنوب طی کند، و سپس کمی از مسیر مستقیم منحرف شود به بازاری برخواهد خورد که به «السوق الصغیر» معروف است و منتهی به دروازه مسجدالحرام می‌گردد که بنام «باب ابراهیم» مشهور است. بورخارت می‌گوید در این بازار دیده است که ملخ را به وزن می‌فروشند. منتهی الیه این بازار از طرف کوه، کوچه «حارةحجیله» می‌باشد که در خانه‌های نسبتاً خوب این کوچه غلامان و خادمان حرم زندگی می‌کنند، و این کوچه در پستی قرار دارد و پست‌ترین کوچه مکه شمرده می‌شود، از این رو غالباً گرفتار سیلابهای باران می‌گردد. در مشرق و جنوب بازار «السوق الصغیر» کوچه «حارةالمسفله» قرار دارد که در خانه‌های آن بیشتر مردمان هند و فقیران زندگی می‌کنند، گو این که در این کوچه، خانه‌های نوسازی هم دیده می‌شود. و در بخشهای پست و خراب این کوچه گروهی از غلامان زندگی می‌کنند که زنان آنان به ساختن شرابی مست کننده از ذرت بنام «بوزه» می‌پردازند. بورخارت می‌گوید: او در این محله سکونت گزیده است. وی اشاره می‌کند که در بلندای کوهی که در سمت مغرب دشتی که در مقابل محله مسفله می‌باشد، ساختمانی کوچک قرار دارد که بر روی آن گنبدی قرار گرفته و به «مقام سیدنا عمر» مشهور گشته و به یادبود این خلیفه ساخته شده است، و هنگامی که وهابیان بر مکه مستولی شدند- و پیش از آن که محمد علی پاشا آنان را بیرون راند- این ساختمان و گنبد آن را منهدم نمودند.

همچنین در سمت راست پادگانی که در آن سربازان شریف مکه قرار دارند، محله «حارةاجیاد» قرار دارد که ساکنین آن، مردمان فقیر و گروهی از خدمتکاران حرم می‌باشند.

بورخارت می‌گوید: نام این کوچه برگرفته از نام جایی است که سواران تبع پادشاه یمن (که پیش از اسلام به مکه هجوم آورده بودند) در آنجا اردوگاه خود را برافراشته بودند، و از این رو

ص: ۱۴۶

می گوید: احتمالًا این کوچه قدیمی‌ترین محله مکه است.

او سپس به «حارهٔ‌الصفا» که در نزدیکی خیابان صفا و مروه قرار دارد، اشاره می کند و می گوید: در این کوچه خانه‌های زیبایی است که معمولًا در موسم حج حاجیان ثروتمند در آن سکونت می گزینند. او در اشاره به صفا و مروه، آن را به بازار استانبول تشبیه می کند، آنهم بخاطر مغازه‌های زیادی که فروشندگان آن ترکان عثمانی و اروپایی بوده‌اند و این فروشندگان انواع لباسهای ترکی و شمشیرهای زیبا و ساعتهای انگلیسی اعلا- و قرآنهایی نفیس را به خریداران عرضه می کردند، همچنین آشپزان و اغذیه فروشان ترک، انواع و اقسام اغذیه ترکی را می‌فروختند. اینان برخی خوردنیها و شرینیجات را قبل از ظهر، و کباب و دیگر اغذیه ساخته شده از گوشت بریان را برای بعد از ظهر و فرنی را نزدیک به غروب به مشتریان خود می‌دادند.

همچنین در آنجا تعداد زیادی قهوه‌خانه وجود دارد که از ساعت ۳ بامداد تا یازده شب، در آن جمعیت موج می‌زند، بورخارت می گوید: آنچه که مایه تعجب است این است که چند مغازه به فروش مشروبات الکلی- البته آنهم فقط در شب- می‌پردازند! و یک نوع از این شراب از کشمش تخمیر نشده به عمل می‌آید که- برغم مخلوط نمودن مقدار زیادی آب با آن- اثر بسیار قوی دارد، و نوع دیگر آن بنام «بوزه» می‌باشد که مقداری ادویه‌جات در آن مخلوط شده است.

بورخارت می گوید: صفا و مروه (/ مَسعی) جایی است که عامه مردم در آن تردد می کنند؛ از این رو در آن عقوبتهای علنی نظیر اعدام تنفیذ می گردد و در مدتی که بورخارت در مکه بود شاهد گردن زدن یکی از مردم بوده است. این حکم پس از آن به اجرا درآمد که قاضی او را به جرم سرقت معادل ۲۰۰ پوند انگلیسی از یک حاجی ترک محکوم نموده بود.

بورخارت می گوید: در منتهی‌الیه مروه خانه‌ای وجود دارد که مسکن عباس عموی پیامبر- ص- بوده است، همچنین تعدادی مغازه وجود دارد که در آن آرایشگران به تراشیدن سر حجاج پس از انجام سعی می‌پردازند. و در این خیابان خرید و فروشهای روزانه فراوانی انجام می گیرد که مردم به خرید مایحتاج خود می‌پردازند. و در نزدیکی این خیابان برکه و سقاخانه‌ای است که آن را سلطان سلیمان قانونی برای مشروب نمودن حجاج بنا نموده و آب آن را از قنات معروف مکه تأمین کرده است. در سمت مشرق منتهی‌الیه مروه «السویقه» قرار

ص: ۱۴۷

دارد که به موازات مشرق حرم امتداد می‌یابد. السویقه عبارت است از بازارچه کوچکی که تمیز می‌باشد و غالباً ثروتمندان هندی مال‌التجاره خود نظیر «موسلین» و «شال کشمیری» را در آن به خریداران عرضه می‌دارند و در این بازارچه بیش از ۲۰ مغازه می‌باشد که در آنها انواع عطرها و روغنهای طبی و جز اینها به فروش می‌رسد. علاوه بر این، مغازه‌هایی وجود دارد که به فروش تسبیح و گردن‌بند و زیورآلات و ظروف چینی مشغولند.

در نیمه بازارچه السویقه دکه‌های سنگی قرار دارد که بر روی آن فروشندگان برده، به فروش برده حبشی از دو جنس می‌پردازند و قیمت یک کنیز زیبای حبشی ۱۱۰ تا ۱۲۰ ریال است.

قسمت شرقی السویقه که از سمت راست تا پای کوه و از سمت شمال به حدود حرم شریف می‌رسد به «الشامیه» شهرت دارد، این بخش دارای خانه‌های زیبایی است که ثروتمندان و بازرگانان در آن سکونت می‌کنند و در مغازه‌های این بخش، تولیدات شهرهای شام و حلب که عبارت است از بافته‌های حریری و جز اینها به فروش می‌رسد، علاوه بر این اجناس عثمانی نیز در آنها عرضه می‌گردد. در قسمت شمالی این بازارچه، کوچه‌ای است که به «قراره» شهرت دارد در آن خانه‌های بسیار زیبایی ساخته شده و معمولًا ثروتمندترین ثروتمندان مکه در آنها سکونت دارند؛ نظیر تاجر گیلانی و تاجر السکات. در شرق قراره و از میان کوچه‌ای که بنام رکوب مشهور است خیابانی بزرگ بنام «شارع المودعه» ادامه دارد که در واقع ادامه مسعی است و از نزدیکی صفا خیابان عریضی به سوی شرق و به موازات المودعه ادامه دارد که به «الکشاشیه» شهرت دارد و در این خیابان حاکم یا مدیر پلیس مکه که در رتبه‌ای بعد از شریف مکه قرار دارد سکونت می‌کند، و در نزدیکی این خیابان «شِ‌عب المولد» یا «صخرات المولد» قرار گرفته است.

بورخارت از خیابانها و کوچه‌های دیگری نظیر الغزی، و سوق الحدادین و المعلّی یاد می‌کند و می‌گوید: در قسمت شمالی المعلّی و در مکانی که این خیابان به بازار الحدادین مرتبط می‌شود، قهوه‌خانه‌ای وجود دارد بنام «قهوۀالحشاشین» که در آن ماده‌ای تخدیر کننده و سکرآور که از حشیش و بنج بدست آمده و در تنباکو قرار داده می‌شود و سپس آن را می‌کشند، به فروش می‌رسد. بورخارت می‌گوید: شریف مکه مالیات بسیار سنگینی بر حشیش

ص: ۱۴۸

قرار داده است تا مانع گسترش کشیدن آن شود.

بورخارت از دو کوچه به نامهای «الزقاق الصینی» و «زقاق الحجر» یاد می‌کند که می‌گوید: در این کوچه حضرت زهرا- سلام اللّه علیها- و ابوبکر بدنیا آمده‌اند، و علت این که نام این کوچه را «زقاق الحجر» (یا سنگ) گفته‌اند بخاطر سنگی در آن بوده است که همواره به پیامبر- ص- در هنگام عبور و مراجعت از کعبه سلام می‌داده است. منتهی‌الیه شهر مکه از طرف المعلّی و محل اتصال آن به الغزی، دشتی شنی است که در آن برخی قهوه‌خانه‌های خلوت قرار دارد و در کناره این دشت شنی تعدادی برکه آب قرار دارد که قوافل حجاج از آب آن استفاده می‌کنند؛ یکی از این برکه‌ها از آنِ قافله مصریها و دیگری از آنِ شامیها می‌باشد که در سال ۸۲۱ ه. ساخته شده است و در نزدیکی این برکه‌ها مسجدی می‌باشد بنام «جامع السلیمانیه» و مشهور در مکه این است که بر مسلمانانی که از قندهار و افغانستان و کشمیر و دیگر سرزمینهای مسلمان‌نشین واقع در سند به مکه می‌آیند «سلیمانیه» می‌گویند. و در برابر سلیمانیه، در سمت شرقی کوه، کوی «شعب عامر» در همسایگی «الغزّی» و «شعب علی» قرار دارد. در این کوی دست‌فروشان دوره‌گرد از اعراب بدوی سقیف و قبائل قریش سکونت دارند.

علاوه بر اینها گروهی از خانواده‌های شرفای تهی‌دست نیز زندگی می‌کنند. در این کوی برخی آسیابهای بزرگ که از آنِ حاکم ترکی است، قرار دارد. علاوه بر این، در اینجا پارچه‌های پنبه‌ای و کتانی رنگ‌آمیزی می‌شود.

در پایان خیابان المُعلّی و در فاصله نه چندان دور از کاخ شریف مکه که در شمال منطقه البرک می‌باشد، آرامگاه ابوطالب عموی پیامبر- ص- و پدر امام علی- ع- قرار دارد که وهابیان به تخریب ساختمان آن پرداخته و آن را به تلی از خاک تبدیل نموده‌اند، و پس از تخریب ساختمان، محمد علی پاشا تجدید بنای آن را مناسب ندید. بورخارت می‌گوید:

مردمان مکه ابوطالب را تقدیس کرده و بدو احترام فوق‌العاده و زایدالوصفی می‌نمایند و همواره از سوگند یاد کردن به دروغ به نام او پرهیز می‌کنند.

بورخارت در پایان سخنش درباره کویهای مکه به جمعیت مکه اشاره می‌کند. او نخست به سختیِ آمارگیری جمعیت در عموم کشورهای مشرق زمین اشاره کرده و آنگاه جمعیت مکه را در غیر موسم حج ۲۵ تا ۳۰ هزار نفر تخمین می‌زند، و به این تعداد ۳ تا ۴

ص: ۱۴۹

هزار غلام حبشی و غیر حبشی نیز اضافه می کند. بورخارت می گوید: خانه‌های مکه قادرند سه برابر این جمعیت را در موسم حج در خود جای دهند. او می گوید سرشـماریی که در دوران خلافت سلطان سلیم اول (۹۲۳ ه.) انجام گرفت، نشان داد که شمارش مردان و زنان وکودکان ۱۲ هزار نفر می‌باشـد. و وی از مورّخی بنام قطب الـدین روایت می کنـد که در گذشـته، تعداد اهالی مکه بیش از این بوده است؛ زیرا هنگامی که در سال ۳۱۴ ه. قرامطه به مکه هجوم آوردند بیش از ۳۰ هزار نفر به دست آنان کشته شدند!

پی نوشتها:

ص: ۱۵۰

فرهنگ آثار تاریخی مکه

۱ -

ترجمه: سید حسن اسلامی

متنی که در پی می‌آید، ترجمه و تلخیصی است از کتاب «معالم مکه التاریخیهٔ و الأثریه». (۱) عاتق بن غیث بلادی، این کتاب را در سال ۱۴۰۰ ق. نوشته و منتشر نموده است. آن گاه، خود به سال ۱۴۱۲ ق. آن را بازنگری و خلاصه کرده و «مختصر معجم معالم مکهٔ التاریخیه» نامیده است. گرچه این مختصر، هنوز منتشر نشده، لیکن، مؤلف با در اختیار قرار دادن دستنویس خود، اجازه ترجمه آن را داده است.

این اثر، همان گونه که طبیعت کار ایجاب می‌کند، از دقت نظر علمی برخوردار است.

لیکن در مواردی- مانند بحث از قدمت شعر عربی- از محدوده بحث خارج شده و گاهی ادعاهای کهنه و بی‌اساس و غرض‌آلوده آن خطه را تکرار کرده است؛ مانند سخن از شرک ابوطالب که در ترجمه، جز این موارد، همه متن به فارسی برگردانده شده است.

اجیاد

«اجیاد» گویا جمع جواد (اسب) است که در گویش عامیانه «جیاد» تلفّظ می‌شود. این نام، به دو دره بزرگ از دره‌های مکه اطلاق می‌شد؛ که یکی از جنوب امتداد یافته، در «خم»

۱- معالم مکه التاریخیهٔ الاثریه، عاتق بن غیث بلادی مکه: دار مکه، ۱۴۰۰ ق.، ۳۲۸ ص.

ص: ۱۵۱

آب را دو نیمه کرده به سمت شمال می‌رود و دیگری از کوه «اعرف» در شرق آمده، سپس روبروی «مسجدالحرام» از سمت جنوب به یکدیگر می‌پیوندد و به وادی ابراهیم متصل می گردد.

این دره‌ها امروزه با پدید آمدن و گسترش محلات متعدّد شهری، مسکونی شده است؛ مانند: «حی جیاد»، «المصافی» و «بئر بلیله.» «جیاد کبیر» به کوهراه- بخش بالای جیاد- که به «خم» سرازیر می‌شود راه یافته است و از جنوب سر از «بطحا» ی قریش و «ثور» در می آورد.

«میمون بن قیس» (اعشی) گفته است:

فما انت من اهل الحجون و لا الصفا و لا لک حق الشرب من ماء زمزم

و ما جعل الرحمان بیتک فی العلا باجیاد غربیّ الصفا و المحرم

«تو از اهالی «حجون» و صفا نیستی و حقّ نوشیدن آب، از «زمزم» را نداری. خداوند رحمان خانه‌ات را در بلندای «اجیاد» در غرب صفا و مسجدالحرام قرار نداده است.»

«عمر بن ابی ربیعه» نیز سروده:

هیهات من امۀالوهاب منزلنا لما نزلنا بسیف البحر من عدن

و حل اهلک اجیاداً فلیس لنا الّا التذکر او حظ من الحزن

«اینک که در کناره دریای عدن فرود آمده‌ایم و خانواده‌ات در «اجیاد» ساکن هستند، ما بسیار از «امۀالوهاب» (دختر عمر بن ابی ربیعه) دور هستیم و جز یادآوردن یا اندوه بهره‌ای نداریم.»

نام اجیاد، بسیار در کتاب‌ها و اشعار پیشینیان آمده است:

«بشر بن ابی حازم» سروده است:

حلفت برب الدامیات نحورها و ما ضم اجیاد المُصلَّی و مذهبُ

لئن شبّت الحرب العوان التی اری و قد طال ابعاد بها و ترهبُ

لتحمکن باللیل منکم ظعینةٌ الی غیر موثوق من العز تهربُ

«سوگند به پروردگار قربانی‌ها و گلوهای خونین آنها و آنچه «اجیاد» از نمازگاه و راه در خود دارد، اگر آن جنگ دیرپای و خونبار که جلای وطن و هراس مستمر با خود دارد، درگیرد،

ص: ۱۵۲

شبانه، زنانی هودج‌سوار از شما گریخته و از عزّت به ذلّت پناه می‌برند.»

در سروده وزیر «ابوبکر عبدی عدنی» آمده است:

یا مُحیّا نور الصباح البادی و نسیم الریاح غب الغوادی

حی احبابنا بمکهٔ ما بین الصفا و بین جیادِ

«ای جلوه آشکار فروغ بامدادی و ای نسیم بادهای پس از باران چاشتگاهی، منزلگه محبوبان ما در مکه، میان کوه «صفا» و «جیاد» جای دارد.»

اجیاد صغیر از «شرمه» که محله‌ای بن‌بست بوده آغاز می‌شود. در سال هزار و چهارصد و چهار ق. تونلی از آن به «حی‌العزیزیه» زده‌اند که از زیر کوه اعرف رد می‌شد و راهی برای حُجاجِ پیاده گشود و بدین ترتیب، مسیر ساکنان «حی العزیزیه» و اطراف دانشگاه «ام‌القری» به یک سوم راه پیشین (مارخ الابطح) تقلیل یافت.

اخشبان

«اخشبان» تثنیه «اخشب» به معنای کوه دشوارگذار و سختْ صعود است. «شریف رضی» سروده است:

احبک ما اقام منی و جمع و ما ارسی بمکهٔ اخشباها

و ما دفع الحجیج الی المصلی یجرون المطی علی وجاها

و ما نحروا بخیف منی و کبوا علی الاذقان مشعرهٔ ذراها

«تا زمانی که «منا» و «جمع» برپاست و «اخشبان» در مکه استوارند و تا هنگامی که حاجیان بر مرکب‌های خود به سوی «مصلی» پیش می‌روند، در «خیف منا» قربانیان خود را تقدیم می‌کنند و سر بر آستان حقّ می‌سایند، تو را دوست می‌دارم.» (۱) در سروده «ساعدهٔ بن جُؤیّه هذلی» می‌خوانیم:

«آن هنگام که در محلی تنگ و اخشب بازداشته می‌شوند، جایگاهشان، مانع پیش رفتن آنان می‌گردد.»

پیشینیان بسیار درباره «اخشبان» سخن رانده‌اند و تقریباً اتفاق نظر دارند که «اخشبان» همان کوه «ابوقبیس» و کوه «قعیقعان» است.

۱- دیوان شریف رضی، ص ۵۶۳

ص: ۱۵۳

«ابو قُبَیس»، از کوه‌های مشهور، بل مشهورترین کوه مکه است؛ از محل طلوع خورشید، کاملًا و مستقیماً بر مسجدالحرام مشرف است. از این رو، مکّیان می‌گویند: «آن که بر ابوقبیس به ایستد، طائف را می‌بیند.»

درباره «قعیقعان» در جای خود سخن خواهیم گفت.

لیکن اهالی بادیه، به دو کوه مشرف بر «مزدلفه» از سمت مشرق «اخشبان» می‌گویند و راه میان آن دو کوه را «مأزمان» می‌نامند.

گاه به دو کوه منی، «اخشبان» گفته می‌شود که با افزودن قید «منی» و گفتن «اخشبان منی» از «اخشبان» تمیز داده می‌شود. آن کوه منی که طرف شام است «قابل» نام گرفته، که از طرف جنوب، مقابل کوه «بثیر غیناء» است و نام کوهی که به طرف یمن قرار دارد «صابح» است، که دامنه شمال شرقی آن «خیف منی» نام دارد و در اشعار عرب شهره است.

«شریف رضی» سروده:

نظرتکِ نظرة بالغیف کانتْ جلاء العین او کانت قذاها

و لم یکُ غیر موقفنا فطارت بکل قبیلة منّا نواها

«در «خیف منی» به تو نگاهی کردم که روشنی دیده یا خار چشم بود و جز آن همدیگر را ندیدیم و هر یک از ما به قبیله خود بازگشت.»

در هر صورت، همه این کوهها «اخشب» به شمار می‌رود، بدین‌سان که ابوقبیس و قعیقعان، «اخشبان مکه»، قابل و صابح «اخشبان منی» و مأزمان «اخشبان مزدلفه» هستند.

اذاخر

«اذاخر» جمع «اذخر» است (به معنای گور گیاه و گوز گینه که بوی خوشی دارد.) در سروده «بلال بن رباح»- رضی اللّٰه عنه- آمده:

الا لیت شعری هل ابیتنّ لیلة بفخّ و حولی اذخر و جلیل

و هل اردن یوماً میاه مجنّةٍ و هل یبدون لی شامهٔ و طفیل

«ای کاش می‌شد شبی را در «فخّ» بسر برم و اطرافم «اذاخر و «جلیل» باشد و آیا روزی به آبهای «مجنّه» دسترسی پیدا می‌کنم و «شامه» و «طفیل» در برابرم آشکار می‌شود.»

ص: ۱۵۴

در این شعر، واژه‌های «فخ»، «اذخر» و «جلیل» آمده است:

الف- «فخّ» (به فتح فاء و تشدید خاء) دوّمین مسیل مکه است که قبلًا بدان اشاره کردیم. آب این مسیل از میان «حراء» و «مکه» می گذرد و به «زاهر» می‌رود و از آن جا به حدیبیه و آنگاه به «مر الظهران»- بالای حداء- می‌ریزد. به زودی در این مورد توضیحات بیشتری خواهیم داد.

ب- «اذخر» همان کوه «اذاخر» است که در گویش شاعر، ضرورتاً و برای درست شدن وزن شعر، «اذخر» آمده است.

این پندار ادیب نمایانه، در تفسیر این شعر که بلال، از بوییدن «اذخر» (گورگیاه) یاد کرده، درست نیست، بل، همان گونه که از ظاهر شعر نیز پیداست، وی، در آرزوی مکه و دره‌ها و کوه‌ها و حومه شهر بوده و بدانها دلبستگی نموده است.

امّا این «اذاخر» کوهی است که از سوی شمال بر «ابطح» اشراف دارد و از شرق به حجون متصل است و در آنجا گردنه‌ای بوده به نام «ثنیة الاذاخر.»

«ازرقی» در کتاب «اخبار مکه» (ج ۲، ص ۲۸۹) گفته است: «ثنیه اذاخر» بر «حائط خرمان» مشرف است و از آنجا بود که پیامبر اکرم- ص- در روز فتح مکه، وارد شهر شد. قبر عبداللَّه بن عمر نیز در آنجاست، از طرفی که به مکه پیوسته است؛ یعنی جایی که گورستان «آل عبداللَّه بن سید» قرار دارد.»

«حائط خرمان» نیز امروزه «خرمانیه» نام دارد و بالای مکه است. اینک دارای فضای وسیعی است که ایستگاه ماشینهای کرایه‌ای است و «قرن غراب» از سمت طلوع خورشید بر آن مشرف است و اخیراً بخش وسیعی از آن به عنوان ساختمان شهرداری ساخته شده است.

ج- «جَلیل» دره‌ای است که از «حراء» آغاز شده و در میانه «فخ» است. امروزه «جلیل» از محلات مسکونی مکه است و بیشتر ساکنان آن از «روقه ازعتیبه» هستند.

اقحوانه (گل بابونه)

«اقحوانه» به مابین «منحنی» و «مفجر اوسط» و یا با تعریفی دقیقتر بر «محصّب» اطلاق می‌شد که در صدر وادی ابراهیم است و آب سیل عقبه منی در آن می‌ریزد.

ص: ۱۵۵

می گویند: مکّیان برای گردش و تفریح با لباسهای رنگین و فاخرانه چون گل بابونه، به این جا می آمدند.

امروزه، «اقحوانه» شامل محلات «الروضه» و «الششه» و اطراف آنهاست.

«حارث بن خالد مخزومی» در این مورد سروده است:

من کان یسأل عنّا این منزلنا فالاقحوانهٔ منّا منزل قمن

اذ نلبس العیش غضّاً لا یکدره قرق الوشاهٔ و لا ینبو بنا الزمن

«هر کسی از منزلگاه ما بپرسد خواهیم گفت: «اقحوانه» منزل شایسته ماست، زیرا در این جا سرخوشانه زندگی می کنیم و روزگار با ما کج‌رفتاری نمی کند و دروغ و سعایت بدخواهان، عیش ما را تیره نمی‌سازد.»

بئر میمون

شاعری که نامش بر من روشن نیست، چنین سروده است:

تأمل خلیلی هل تری قصر صالح و هل تعرف الاطلال من شعب واضح

الی بئر میمون الی العیرهٔ التی بها ازدحم الحُجّاج بین الاباطح

«دوست من! نیک بنگر آیا قصر صالح را می‌بینی؟ و آیا از دره «واضح» آثار به جا مانده منزلگاه را می‌بینی؟ از آنجا تا «بئر میمون» و تا «عَیْره»، میان «اباطح»، که حاجیان در آن جاها انبوه می‌شوند و ازدحام می کنند.» (۱) در این شعر واژه‌های «بئر میمون» و «عیره» و «اباطح» آمده است: «بئر میمون» چاهی است که «میمون» (برادر علاء حضرمی والی بحرین) آن را حفر کرد و قبر منصور خلیفه عباسی در آن جا است. و در بخشی از «اذاخر» و «حجون» قرار دارد که امروزه به «حی الجعفریه» معروف است.

«عیره» نیز کوهی است در «معابده» که منحنی بر آن قرار گرفته است؛ یعنی میان «حی الملاوی» و «حی الروضه» است.

مقصود از «اباطح» نیز «ابطح مکه» است و به صیغه جمع آوردن آن از عادات شاعران عرب است.

۱- صیغه جمع آوردن آن از عادات.

ص: ۱۵۶

بطحاء (به فتح باء و سکون طاء)

نام آشنای عرب‌ها برای اطلاق بر هر سرزمینی که در مسیر سیل قرار دارد.

«حذافه عدوی» در مدح بنی‌هاشم سروده است:

هم ملأوا البطحاء مجداً و سؤدداً و هم ترکوا رأی السفاهۀ و الهجر

«آنان بطحاء را سرشار از مجد و بزرگی کردند و آراء نابخردانه و ناراستی‌ها را وانهادند.»

منقول است که: هشام بن عبدالملک به هنگام طواف خانه خدا می‌خواست به «حجرالاسود» نزدیک شود، لیکن کسی راه بر او نمی‌گشود؛ در همین حال، امام سجاد- ع- که طواف می‌کرد به «حجرالاسود» نزدیک شد و مردم راه را بر او باز کردند و از گرد «حجرالاسود» پراکنده شدند. هشام از این ماجرا خشمگین شد و در پاسخ یکی از همراهان خود که پرسید: «این مرد کیست؟» گفت: «او را نمی‌شناسم.» «فرزدق» که حاضر بود، از این پاسخ، برافروخته گشت و قصیده‌ای سرود که بخشی از آن چنین است:

هذا الذی تعرف البطحاء وطأته و البیت یعرفه و الحل و الحرم

هذا ابن خیر عباد اللَّه کلهم هذا التقی، النقی، الطاهر العلم

ولیس قولک: لا اعرف بضائره العرب تعرف من انکرت و العجم

«این کسی است که بطحاء، جای گام‌هایش را نیک می‌شناسد؛ خانه، حل و حرم او را می‌شناسند.

این مرد، فرزند بهترین بندگان خداست. اوست تقواپیشه، پاکیزه، پاک‌نهاد و برجسته.

گفته‌ات که: «او را نمی‌شناسم» زیانی بدو نمی‌رساند؛ که عرب و عجم آن را که تو انکار کردی، می‌شناسند.»

«فرزدق» از اطرافیان هشام بود، لیکن به سبب افتخار بیش از حد به بخشش‌های پدرش و ستودن بنی‌هاشم نزد امویان ارجی نداشت. هشام از این قصیده برآشفت و فرزدق را در «عُسفان» زندانی کرد.

بعدها به گفته‌هایی پیرامون این قصیده فرزدق، دست یافتم که آنها را در کتاب خود «امثال الشعر العربی» قافیه میم، آورده و بحث کرده‌ام؛ در صورت نیاز به آن کتاب رجوع کنید.

ص: ۱۵۷

در کودکی ما، «بطحاء» همچنان بود؛ لیکن، امروزه به خیابانی هموار با پیاده‌رو بدل شده است.

مکّیان، میان قسمت پایین «ریع الحجون» و «مسجدالحرام» را «بطحاء» می‌دانستند.

از «ریع الحجون» که بگذری به سوی مشرق «ابطح» قرار دارد که تا «منحنی» نزد «بئر الشیبی» ادامه دارد و به آن، «معلاهٔ» گفته می‌شود. اما قسمت جنوبی پس از مسجد به طرف غرب تا «قوز المکّاسه»، «مسفله» نام گرفته است. «قوز المکاسه» تپه‌ای شنی است پایین تراز «کُدی» که «رُمضه» نامیده می‌شد.

بَلْدَح (بر وزن عقرب)

در سروده «ابن قیس الرقیات» آمده است:

فمنی فالجمار من عبد شمس مقفرات فبلدع فحراء

«منا، جمار، بلدح و حراء، از عبدالشمس خالی و تهی است.»

می گویند: هنگامی که حسین، شهید فخ، به شهادت رسید، در کناره آب‌های غطفان، بانگ سروشی را شنیدند که می‌خواند:

الا یا لقوم للسواد المصبح و مقتل اولاد النبی ببلدح

لیبک حسیناً کل کهل و امرد من الجن ان لم تبک للانس نُوَّح

«هان ای مردم، سیاهی چیره شد زیرا که فرزندان پیامبر در بلدح کشتار شدند. جنیان چه بزرگ و چه کوچک باید بر حسین، بگریند؛ گرچه آنان مویه‌گران بشر نیستند.»

«بلدح» دومین وادی مکه است که «الشهداء» و «ام الدود» (ام العود) در آن واقع شده است.

«ازرقی» آن را «وادی مکّه» نامیده و افزوده: وادی مکّه همان است که به خانه خدا می‌رسد و از آن می گذرد.

در زمان ازرقی هر بخش از «بلدح» نام خاصی داشت و در نزدیکی حراء «مکهٔ السّلو» و کناره «الشهداء»، «فخ» نامیده می‌شد.

به نظر می‌رسد که: از قدیم جز بر قسمتی که از «زاهر» شروع و به حدیبیه (شمیسی)

ص: ۱۵۸

ختم می‌شود «بلدح» گفته نمی‌شده است.

در این مورد، اقوال دیگری نیز وجود دارد که برای رعایت اختصار باز نگفته‌ام.

خوانندگان می‌توانند برای تفصیل بیشتر به «معجم معالم الحجاز» رجوع کنند.

امّا این حسین که در فخ به شهادت رسید و به «صاحب فخ» نامور گشت، «حسین بن علی بن حسن بن علی بن ابی طالب- علیهم‌السلام-» است که در سال صد و شصت و نه ق.

بر ضد حکومت عباسیان قیام کرد و پس از نبردی خونین، در جایی که امروزه به «الشهداء» معروف است، به دست والی مکه کشته شد. از آن پس، این قسمت به «حی‌الشهداء» (محله شهیدان) شهره شد.

درباره این فاجعه، اخبار بسیاری است که به هنگام سخن پیرامون «فخ» از آنها یاد خواهیم کرد.

پاره‌ای از مورخان بر آنند که: «عبداللّٰه بن عمر» در این جا مدفون است. لیکن این پندار، نادرست است و نامبرده در گورستان «بنی عبداللّٰه بن اسید» در «اذاخر» به خاک سپرده شده است.

تنضباوی

«تنضباوی» بخش بزرگی از وادی «ذی طوی» است که از سمت غربی کوه «اذاخر» و شمال کوه «قعیقعان» آغاز گشته است. و قسمت بالای آن «اللصوص» نام دارد به دلیل این که کوهراهی به نام «ریع اللصوص» در آن واقع است. اینک این کوهراه بر اثر تأسیس سدّی در نزدیکی «فخ» به «ریع السّد» تغییر نام داده است.

بخش‌میان «حجون» و «کحل» (الثنیهٔ الخضراء) «عتیبه» نام دارد و کنار چاه ذی‌طوی «جرول» خوانده‌می‌شود. ومحل عبور از سمت‌غربی «جبل‌الکعبه» «تنضباوی» نامیده‌می‌شود.

در ادارات دولتی این واژه را «طندباوی» می‌نویسند که واژه‌ای غریب است و هیچ وجه اشتقاقی برای آن نمی‌شناسم و قطعاً اشتباه است. بل همان «تنضباوی» صحیح است که نسبتی است به درختان «تنضب.»

هنگامی که کلبه‌های «تکارره» در آن جا بپا می‌شد، من برخی از آن درختان را با چشم

ص: ۱۵۹

خویش دیدم. از یکی از شیوخ قبیله «مجانین» نام این وادی را پرسیدم؟ پاسخ داد: نام تمامی وادی، «ذی‌طوی» است.

پرسیدم: «در این بخش از وادی چه می‌روید؟»

لبخندی زد و گفت: «جز درختان «تنضب» در آن چیزی ندیده‌ایم.»

«ازرقی» این قسمت را «لیط» نامیده است.

آب‌های «وادی طوی» و «وادی ابراهیم» پایین کوه «ثبیر الزنج» و کوه «مسفله» از جنوب غربی به هم پیوسته و بیشترین آب وادی ابراهیم را تشکیل می‌دهد.

تنعیم

تنعیم، مسیلی است که از شمال، میان کوه‌های «یشم» (در شرق) و کوه «الشهید» (در جنوب) آغاز شده به وادی «یاج» فرو می‌رود و میقات عمره مکّیان است که «عمره تنعیم» نامیده می‌شود وبدین وسیله از «عمره جعرانه» تمیز داده‌می‌شود؛ نام‌نخست آن، «نعمان» بود.

«محمد بن عبداللّه نمیری» سروده است:

فلم تر عینی مثل سرب رأیته خرجن من التنعیم معتمرات

مررن بفخ ثم رحن عشیّة یلبین للرحمن مؤتجرات

فاصبح ما بین الاراک و حذوه الی الجزع جزع النخل و العمرات

له ارَجُ بالعنبر الغض فاغم تطلّع ریاه من الکفرات

تضوع مسکا بطن نعمان اذ مشت به زینب فی نسوهٔ عطرات

«هرگز چشمانم مانند زنانی که از تنعیم به قصد عمره حرکت کردند ندیده است. آنان، از فخ گذر کردند و آنگاه شامگاهان کوچیدند و پاداش خواهان به لبیک گویی پرداختند. بر اثر حرکت آنان از «اراک» و پیرامون آن تا «جزع النخل» و «عمرات» عطرآمیز و عنبرگون گشت.

شاخه‌های تازه و سرسبز سر کشیدند و فضا را معطر کردند. به سبب گذر زینب در میان زنانی خوشبو و عبیرآمیز وادی «نعمان» عنبربار و مُشک‌آگین شده است.»

گروهی پنداشته‌اند مقصود از «نعمان» در این شعر، «نعمان الاراک» است؛ حال آن که این پندار نادرستی است؛ زیرا آن که قصد عمره می‌کند و عازم مسجدالحرام می‌شود به

ص: ۱۶۰

«نعمان الاراك» نزديک نيست.

امروزه تنعيم از محلات زيباى مكه است.

اينك ثابت شده كه پيامبر اكرم- ص- به عبدالرحمان بن ابى بكر فرمان داد تا عايشه- خواهرش- را از تنعيم به عمره برد. از آن پس، اين جا ميقات عمره مكّيان شده است.

تنعيم نزديكترين منطقه حلّ به مسجدالحرام است و از راه مدينه به مكه (از سمت شمال مسجدالحرام) در حدود شش مايلى واقع شده است.

پى نوشتها:

ص: ۱۶۱

حج در آئینه ادب فارسی

ص: ۱۶۲

حج‌نامه احمد مسکین

رسول جعفریان

اخیراً کتابی با عنوان «حج‌نامه» در مجلد بیست و چهارم فهرست کتابخانه آیۀاللّٰه مرعشی (به شماره ۹۵۶۷) معرفی شد. این کتاب مثنوی بلندی است از مناسک حج و آداب زیارت شهر مدینه. در میان اشعار این مجموعه، بجز آنچه درباره مناسک حج بر پایه مذاهب فقهی اهل سنت آمده، اشعار نغزی درباره عرفان حج و نیز زیارت قبر رسول خدا- ص- به چشم می‌خورد. پس از پایان کتاب نیز، شاعر چندی از قصیده‌های خود را در ستایش رسول خدا- ص- آورده است. وی در برگ چهل و پنج از «حج‌نامه»، از نام خود چنین یاد کرده است:

می‌رساند احمد مسکین درود بیشمار بر روان پاک حضرت از سر صدق و صفا

همو در شعری دیگر تاریخ ختم سروده خود (۹۵۵ ه.) و نیز محل آن را چنین یاد کرده است:

خود تاریخ آن را یافت بی‌رنج ز هجرت نهصد و پنجاه با پنج

به قرب کعبه آمد اختتامش بکام دل رسیدم از ختامش

قاعدتاً وی از فارسی‌نویسان و فارسی‌سرایان حوزه عثمانی است و در همین اثر خود نیز از سلطان سلیمان بن سلیم خان تمجید و ستایش کرده است. در اینجا گزیده‌ای از اشعار

ص: ۱۶۳

وی را بر اساس همان نسخه می‌آوریم:

زیارت خانه خدا

بحمداللَّه که از فضل خداداد به طوف کعبه گشتم خرّم و شاد

دو چشمم گشت روشن از جمالش به کام دل رسیدم از وصالش

چه محنتها که در راهش کشیدم چه ز هر غم که از بهرش چشیدم

مرا چون آمد آن پیکر در آغوش ز شادی کردم از غمها فراموش

خداوندا چه سان شکرت گزارم کدامین نعمتت را بر شمارم

به صحرای عدم ناچیز بودم نبودی نامی از بود و وجودم

تو دادی دولت نام و نشانم نمودی از وجود، اعلای شانم

بدادی چشم و گوش و فهم و گفتار توانا کردی از کردار و رفتار

بری کردی ز بند هر شکستم بدادی قوّت اندر پا و دستم

ز بهر زندگانی در جهانم بدادی قُوت و قوّت زآب و نانم

نکردی کم زمانی روزی من نمودی ره سوی فیروزی من

به حسن اعتقاد اندر ره دین ثباتی دادیَم از روی تمکین

ز دست ظالمانم وارهاندی به امن آباد شهر خود رساندی

حریم کعبه کردی منزل من برآوردی مرادات دل من

بدادی در حرم عیش و حضورم فزودی دم به دم اندر سرورم

طمع دارم که از روی عنایت ز بنده وانگیری این هدایت

بداری دایمم ثابت بر این حال فزون سازی از آنم عزّ و اقبال

نرانی از درِ لطف و کرامت بداری در کرامت تا قیامت

کریمانی که در ملک جهانند ز درگاه کرم کس را نرانند

کسی کو را به لطف خویش خوانند به قهر او را ز پیش خود برانند

تو از لطفم بدین درگاه خواندی ز راه مکرمت اینجا رساندی

ص: ۱۶۴

چو کردی محرم درگاه خویشم ز محرومی مگردان سینه ریشم

در این عالم چو کردی لطف و احسان در آن عالم به قهر خود مسوزان

بخوان احمد به مکه همگنان را بشارت ده به کعبه حاجیان را

بگو سوی حریم حق شتابید که تا از طوف او اجری بیابید

همه ذنب شما مغفور گردد همه سعی شما مشکور گردد

بیفزاید شما را قدر و حرمت بیابید از خدا صد لطف و رحمت

به مقصودات خود موصول گردید به نزدیک خدا مقبول گردید

حریم کعبه جای دلگشائیست محل حاصل هر دو سرائیست

یکی شهر خوشی پر ناز و نعمت نموداری ز امن آباد جنّت

درو میوه به هر فصلی فراوان لطیف و نازک و شیرین و ارزان

ببازارش ز هر سو خوان نعمت نهاده بر سرش الوان نعمت

متاع دنیوی در وی فراوان همه با قدر وَنْدَر قیمت ارزان

محل طاعت و جای عبادت مکان دولت و عزّ و سعادت

چرا آنجا نباشد مرد عاقل چرا آنجا نسازد جا و منزل

نه آخر مولد پاک رسول است نه قرآن را در آن منزل نزول است

نه آخر بلده پاک خدائیست نه او منزلگه اهل صفائیست

نه آخر حق بدو سوگند خورده نه از قدرش به قرآن نام برده

نه آخر اندرو کرده بنایی که نبود مثل او در هیچ جایی

الا ای غافلان از حال کعبه بگفتم شمه‌ای از حال کعبه

ز محبوب چنین عاقل چرایید چرا سوی حریم او نیایید

الا ای آنکِ دارای مکنت راه که آری رو به سوی کعبهٔاللّٰه

مکن در آمدن هرگز تهاون که حسرت می‌خوری یوم التغابن

بر اهل استطاعت فرض عین است به گردن در ادا مانند دیْن است

طواف کعبه آمد رکن اسلام به سوی او ز روی شوق بخرام

نخست آور به کف مال حلالی کز آن نبود تو را اثم و وبالی

ص: ۱۶۵

اگر مالت نه از وجه حلال است ز رفتن حاصلت رنج و وبال است

بجو زآن پس رفیق بردباری دیانت پیشه صاحب وقاری

انیس و مشفق و دمساز و غمخوار جلیس همدم و یار مددکار

اگر داری عیال و اهل و فرزند بخواریشان به جای خویش مپسند

بِنِه قُوت کفاف از بهر ایشان مساز از رفتن ایشان را پریشان

وداع دوستان و همدمان کن پس آنگه رو به سوی کاروان کن

چو اندر ره درآیی ای نکوکار نظر هر سوی ز روی لطف بگمار

اگر در ره ز پا افتاده‌ای هست بگیرش از ره لطف و کرم دست

نشان بر مرکبش از روی یاری مرو را راحتی ده از سواری

گرسنه باشد او را سیر گردان چو عطشان باشد او را ساز ریان

به هر دم می‌توانی ای برادر که دریابی ثواب حج اکبر

در این ره تا توانی دل به دست آر که آن از حج بود فاضل به صد بار (۱)

چو آیی جانب رکن یمانی بدو دستی رسان تا می‌توانی

بود مسحش گناهان را کفارت مده از کف به هنگام زیارت

و گر نتوانی از انبوه و کثرت به انگشت شهادت کن اشارت

به هنگام اشارت ای برادر همی ران بر زبان اللّه اکبر

پس آن را بهر بوسه سوی لب آر همی بوس از سر تعظیم هر بار

چو حاصل شد ز طوف کعبه‌ات کام به سوی ملتزم یک لحظه بخرام

توقف کردنت آنجا ثواب است دعاها اندر آنجا مستجاب است

بگیر از روی شوق استار کعبه بنه رخساره بر دیوار کعبه

به زاری و تضرع کوش آنجا تمامی عرض حال خویش بنما

بکن عرض نیاز خود کماهی بخواه از حق در آنجا هر چه خواهی

پس آنگه جانب خلف مقام آ توقف اندر آنجا نیز بنما

دو رکعت سنتی آنجا ادا کن برآور دست خویش و پس دعا کن

توقف اندر آنجا هم ثوابست دعاها نیز آنجا مستجاب است

۱- شاعر سپس به بیان احکام پرداخته و آنها را مطابق مذاهب مختلف بیان کرده است.

ص: ۱۶۶

نماز آنجا چو کردی و دعا هم روان شو از پسِ آن سوی زمزم

سر خود را درآور اندر آن چاه برآور دست آنجا حاجتی خواه

بخور از آب آن چندان که خواهی که یابی بهره از فیض الهی

بخور از آب زمزم کان دوا است شفای عاجل هر رنج و داء است

دگر ره قصد تقبیل حجر کن بدان خود را دگر ره بهره‌ور کن

چو تقبیلش نمودی از وفا کیش بگیر از روی دل راه صفا پیش

توجه جانب کوه صفا کن ز روی مسکنت آنجا دعا کن

ثنا و حمد حق بسیار می‌گوی پس آنگه ره به سوی مروه می‌پوی

برو آهسته تا نزدیک میلین (۱) همی دو در میان ای قرةالعین

وز آنجا تا به مروه ای نکوکار برو آهسته و می‌باش هشیار

بدینسان هفت نوبت ای نکوکار طواف این دو موضع را بجا آر

پی نوشتها:

۱- مقصود علامتی است که از آنجا تا چند قدم باید به صورت لکّه حرکت کرد و اکنون این فاصله را با چراغ سبز مشخص کرده‌اند.

ص: ۱۶۷

خاطرات

ص: ۱۶۸

از فرودگاه مهرآباد تا مدینه

سید محمدباقر حجتی

۱- از مهرآباد تا جدّه

در سال ۱۳۷۴ ه. ش. این امید و آرزو را در سر می‌پروراندم- که به سان سالِ پیش از آن- توفیقِ زیارتِ حرمینِ شریفین نصیبم گردد و بارقه‌هایی از چنان توفیقی را در خاطر خویش احساس می‌نمودم؛ و از این که مبادا از زیارت بیت اللَّه الحرام و بارگاه رسول اللَّه- ص- و ائمه بقیع- علیهم‌السلام- محروم بمانم، سخت اندیشناک و افسرده خاطر و نگران بودم، تا این که یکی از سروران بسیار عزیز و گرانقدر- که خدایش همواره در سایه مراحم خویش معززشان داراد- با این بنده تلفنی تماس برقرار کرده و یادآور شدند: عکسِ خود و شناسنامه و رونوشت آن را ارسال دارید. تا این که عنایات الهی شاملِ حالِ این بنده‌اش گشت که واقعاً خود را سزای آن نمی‌دید، هر چند این آرزو هر ساله ذهنم را به خود مشغول می‌سازد؛ ولی بدون مجامله معترفم، مرا چنان لیاقتی نیست که از نزدیک و در کنار کعبه با دلی پالایش ناشده از آلایشهای دنیاوی، با خدای متعال به راز و نیاز بنشینم؛ اما به حکمِ رحمانیتِ خدای غفار و بخشایش گر، چنان شد که مرا در کنار دیگران- که پاکانی سزاوار و شایستگانی برای چنان دیدار هستند- حظّ و بهره‌ای باشد. لذا از رهگذرِ این عنایت، در این بنده که نگران و

ص: ۱۶۹

فسرده خاطر بودم، بسی شادمان گشتم، آنچنانکه گویا جان دوباره‌ای گرفتم، و برای این که به کارهایی که در تهران در موسم حج به عهـده داشـتم سامان دهم، دست انـدر کارِ تنظیمِ آنها شـده و با نشاط و تحرکی درخور، در صـددِ تدارکِ بخشِ عمده‌ای از آنها برآمدم، و بالاخره طی یکی دو هفته در تهران- که نویدِ این سـفرِ فرخنده سامعه روح و جانم را می‌نواخت- به رتق و فتق بسیاری از امور یاد شده تا حدودی توفیق یافتم.

سرانجام میقات و موعـدِ سـفر فرا رسـید، و روز چهارشـنبه ۳۰/ ۲/ ۱۳۷۴ ه. ش. همراه اهـل و عیـال- که در مقـام ادای وظیفه بـدرقه مسافرشان برآمده بودند- راهی فرودگاه مهرآباد شدیم و بر محوطه وسیعی درآمدیم که جمعیتِ راهیانِ حج و مشایعانِ آنها در این محوطه موج می‌زد، و ما در عرصاتِ «عرفات»، راه گم کرده‌ای را می‌ماندیم که از پی یافتن راه، آشـنایی آگاه و آشنا می‌کاوید؛ امّا کسی را در میان این جمعِ مواج دیدار نکردیم که ما را به کاروانی که بدان وابسته بودیم رهنمون گردد.

بانـگِ اذانِ مغرب، مـا را هشـداری بود که راه آشـنایی آگـاهتر و آشـناتر و مهربـان‌تر از حضـرت بـاری (تعـالی) نیست، بهـتر است بی‌درنـگ- بـدون نیـازی به جسـتجوی مـاسوی اللَّه- اقـامه نماز را در پیش گیریم. وضو و دست نماز به سـهولت انجام گرفت و در سوی نمازخانه‌ای روی آوردیم که در جلوی محوطه فرودگاه، زیر چادری بس گسترده و فرازنـده تمهید شده بود، پس از اقامه نمازِ مغرب و عشاء، شـماری زیاد از دوسـتانِ دیر آشـنایی را زیارت کردیم، و این دیـدار را از برکات اقامه نماز برمی‌شـمردیم و احساس آرامشـی به ما دست داد که نه تنها از سراسیمگی رهیدیم؛ بلکه خدای را سپاس گفتیم که ما را از مجرای مسجد و نماز گزاردن در آن، راه موردِ نظر را به ما نمود و به همرهانی مأنوس و مألوف دست یافتیم.

توقف ما در این محوطه- پس از اقامه نماز- چنـدان زیاد به طول نیانجامید که راهیِ سالن فرودگاه شدیم، در سالن فرودگاه، که در کنـارِ دوسـتان دیگر در انتظـار پرواز هواپیمـا به سـر می‌بردیم، اطلاع یافتیم رئیس محترم دانشـگاه تهران نیز برای اولین بار عازم حج می‌باشـند؛ انتظار ما برای زیارت ایشان به سـر آمـد و در سالن حضور به هم رساندند، و در عین خوشـحالی- چون نخستین بار عازم چنین سـفر مقدسـی بودنـد- احسـاس نگرانی می‌نمودنـد، به ایشـان عرض کردم در عمـل، همراهِ حجاجِ دیگر راه و رسم اجرای این مراسم را هر مسافری

ص: ۱۷۰

می‌آموزد، و چندان دشوار نیست.

ساعت پرواز فرا رسید، در معیتِ رئیس محترم دانشگاه تهران بر طبقه زَبَرینِ هواپیما زاویه‌ای را برگزیدیم، و ایشان از این که این سفر مقدس نصیبشان گشته بود در عین خوشحالی از احساس نگرانی نمی‌رهیدند، نگران از این که نتوانند- با توجه به عدم سابقه چنین سفری- در ادای حقِ وظیفه و انجام مراسم حج آنگونه که شایسته است توفیق یابند. از این که اخلاص و صداقت و پاکدلی و حسنِ نیت را در وجود ایشان احساس می‌کردم غبطتی به من دست می‌داد. در کنار ایشان با گفتگوهایی که میان ما راجع به حج و مسائلِ دیگر مبادله می‌شد، علاوه بر این که محظوظ بودم، طولِ مسافت را چندان احساس نکردیم و سرانجام حدود ساعت سه و چهل و پنج دقیقه پس از نیمه شب در جده فرود آمدیم.

امسال نیز همچون سالِ پارینه، حجاج ایرانی در قرنطینه عربستان در به در و صندلی به صندلی بودند و حدود چهار تا پنج ساعت این جا به جایی و در به دریِ زوارِ ایرانی را رمق می‌گرفت. پس از پشت سر نهادنِ خوانهایی چند از خوانهای قرنطینه، تازه نوبت به بازدید بدنی می‌رسید، همه محتوای جیب و بغل را- بی‌استثنا- بیرون می‌کشیدند و حتی کفشها را به خمیدن و شکنجه دادن وا می‌داشتند. نوبت ژرف‌نگری مفتشان به این بنده رسید و همه آن دشواریهایی که در تفتیش بر سر دیگران آمد مرا نیز نشانه رفت. بازرسی بدنی آغاز شد و ناگزیر تمام وجودم را در اختیار این مفتش سپردم تا آنجا که همه محتوای جیبها و بغلها- که عبارت از جا نماز و مهری کوچك و سبحه و تقویم بغلی و خِرت و پِرتهای دیگر بود- بر سر بساطی که در کنار داشت ریخت، و حتی عمامه‌ام را از یمین و شمال چنان چلاند که امام و خلفِ عمامه‌ام متورم شد.

مفتش یاد شده، چند لایه قرص مسکّنِ «رانی تیدین» را- که برای ناراحتی معده‌ام همراه داشتم- از من گرفت، و هر چند که مکرر متذکر می‌شدم این قرصها داروی مسکّنِ دردِ معده و معالجِ آن است به گوشش فرو نمی‌رفت، و حتی مرا به خاطر حمل چند لایه «رانی تیدین» تحت الحفظ! به فضای دیگری برد که چمدانها را بازرسی می‌کردند؛ در آنجا طبیبی را فرا خواند و قرصها (علائم جرم) را به او نشان داد و نیز مرا که حامل آن بودم. طبیبِ یاد شده به این مفتش پرخاش کرد و به او گفت: چرا مردم را آزار می‌کنید؟ قرصها را به او برگردان

ص: ۱۷۱

و رهایش کن. در این گیر و دار که بیش از یک ربعِ ساعت به طول انجامید دوستانمان هاج و واج ماندند که این کار چه معنایی دارد؟!

سرانجام نوبت بازرسی ساک و چمدان فرارسید، هر چند مختصر چیزی که در آن وجود داشت مقداری را بیرون ریخت و مقداری دیگر را در درونِ آنها زیر و رو کرد، وملبوساتی که عبارت از جامه احرام و چند تا پیراهن کوتاه و بلند و بیژاما بود به درون ساک و چمدان باز گرداند؛ اما مقالاتی که در درون حوله‌های احرام بود بر آن مروری عاجلانه داشت و آنها را نیز همراه بقیه محتوای چمدان، راهیِ درونِ آن ساخت؛ و ترتیبِ این پراکنده‌ها را به خودم واگذار کرد، و من نیز سامانی نه در خور به آنها دادم. که نوبت به خوان پایانی رسید. پیرمردی ستاده بر پا در کنار دروازه خروجی، ماژیکی در دست داشت که نخست شبه تمبری بر روی ساک و چمدان می‌چسبانید و بر روی تمبرها علامت «ضربدری» (*) ناخوش‌آیند و درهم و برهم رسم می‌کرد؛ اما نه به صورتی که من ترسیم کردم!

ساک و چمدان در میان ساکها و چمدانهای انبوهی به ارابه سپرده شد و خود به سوی فضای زیر چادر راه می‌سپردم و هوای شرجیِ ۲۶ درجه سانتیگرادِ محیطِ بازِ زیر چادرها را استنشاق نموده و سرانجام به محلِ استقرارِ کاروان رسیده و اندکی بیاسودم.

از وقتی که بر قرنطینه درآمدیم تا لحظه‌ای که در فضایی باز سر برون آوردیم، قریب به پنج ساعت در سالنها و کیوسکهای متعدّد شکنجه شدیم.

مدتی کوتاه زیر چادرهای جدّه نشستم و با همسفران گفتگوهایی کوتاه را پشت سر نهاده از جای برخاستم و به تنهایی به گشت و گذار روی آوردم. در مسیرهایی که زیر چادرها درمی‌نوردیدم، علاوه بر دیدار حاجیان از ملیتهای مختلف، دکه‌هایی را سان می‌دیدم که به سان سالهای پیش در جای جایِ زیر چادر تمهید کرده بودند و نوشته و کتابچه‌هایی را- رایگانه!- برای هدایت زوار ایرانی و غیر ایرانی- که راه را در برابر توسنیِ هوسِ استعمارگران به تدریج گرفتا و تنگنا می‌سازند- به آنان هدیه! می‌کردند.

نگران رئیس محترم دانشگاه نیز بودم که سرانجام ایشان را یافتم و بعد از آن، با یکدیگر در معیت عزیزی دیگر، گشتی دگر را در پیش گرفتیم و به دکه‌های متعددی سرکشیدیم که در این دکه‌ها چنانکه اشارت خواهیم داشت، دفاتر و کتب و نوشته‌هایی به

ص: ۱۷۲

زبانهای عربی و فارسی و اردو و انگلیسی و فرانسوی و شاید به زبان یا زبانهای دیگر- با کاغذ و چاپی مرغوب و محتوایی که مطالبی غیر مطبوع و نامرغوب بدانها راه یافته بود- را در اختیار حجاج از ملیتهای مختلف قرار می‌دادند و ما نیز پاره‌ای از آنها را از دکه‌داران ستاندیم تا ببینیم دنیای تبلیغ با چه کیفیت در تلاش است، تبلیغی که بار تقلید و تبعیت از اربابانی شناخته شده را به دوش می‌کشد.

نوشته‌ها و دفترچه‌ها و کتیب‌هایی که دکّه‌بانان رایگان به ما سپردند بدین شرح بوده است:

کتابی با عنوان «در خدمت مهمانان خدای بزرگ» که از سوی وزارت اطلاعات (قسمت اطلاعات بخش داخلی) به زبان فارسی، عربی، انگلیسی و فرانسوی و اردو منتشر شده بود. کتاب فارسی «در خدمت مهمانان خدای بزرگ) به فارسی افغانی و مصور چاپ شده که در بسیار از موارد آن، تعابیر مضحک و یا حاوی مسائل تبلیغاتی مربوط به خدمات و مطالبی بر خلاف واقع دیده می‌شود.

کتابچه بغلی در ۵۵+ ۸ صفحه، تحت عنوان «دلیل الحاج و المعتمر و زائر مسجد الرسول- ص- باللغة الفارسیه» را دریافت کردیم که در صفحه دومِ آن، این عنوان عربی را به فارسی چنین آورده است «راهنمای حج و عمره و زیارت مسجد نبوی [به جای حاج و معتمر و زائر] به زبان فارسی، ترجمه عبدالرحیم عبدالحق».

در صفحه ۱۰ این دفترچه که به خط نستعلیق (فارسی) چاپ شده است می‌بینیم:

«... هر کس معتقد باشد دستور و فرمان دیگران از دستور و فرمانهای پیغمبر- ص- بهتر و کامل‌تر است و یا قضاوت دیگری بهتر از قضاوت و حکمِ پیغمبر- ص- است؛ مانند کسانی که نظام و دستورهای طاغوتی را بر حکم و نظامِ آن سرورِ دو عالم- ص- ترجیح می‌دهند، اینها هم مرتکب کفر می‌شوند.»

البته به استثنای دستور کسانی که از بیخ و بُن راه را برای هر گونه فتوایی که همه بهتر می‌دانیم باز می‌کنند و مردمی را که برای مبارزه با طواغیتِ جن و انس به حرمین پناه آورده‌اند از فریاد «مرگ بر آمریکا و اسرائیل» بازمی‌دارند، و فرمان سرورِ دو عالم- ص- را تابع فرمان سرور خود در عالم؛ یعنی آمریکای جهانخوار قرار داده و از دستور این استدمار مدار، نه تنها در

ص: ۱۷۳

جهت تحت‌الشعاع قرار دادنِ فرمان خدا و رسول؛ بلکه در بی‌اعتنایی و محو آن، اطاعت می‌کنند و مرتکب طاعتی می‌گردند که کفه ثوابِ اعمال دیگرشان؟! را سنگین‌تر می‌سازد!

در صفحه ۳۰ تا ۳۳ آداب زیارت حضرت رسول- ص- و قبر ابی‌بکر و عمر و مدفونین در قبرستان بقیع و عثمان، و شهدای احد- که رضوان خدا بر این شهیدان- و حضرت حمزه سیدالشهدا- علیه‌السلام- و زیارتِ اماکنِ دیگر نسبتاً با تفصیل آمده است.

اما به هنگام زیارتِ حضراتِ معصومین- علیهم‌السلام- نیروی انتظامی، با خشونتی که انسان از آن شرم و آزرم دارد با مردم رفتار می‌کنند و بوسیدن ضریح و یا تربتِ پاک آنها را شرک می‌دانند، آیا اینان همدگر را بهنگام دیدار و یا تودیع نمی‌بوسند؟! آیا بر چهره کودکانِ خود بوسه نثار نمی‌کنند؟!

در صفحه ۳۷ همین دفترچه، پس از عنوان «اشتباهاتی که بعضی از حاجیان مرتکبِ آن می‌شوند» در مورد «اشتباهاتی که در سعی پیش می‌آید»، آمده است:

«دویدن در سعی در میان صفا و مروه- در تمام شوط- مسنون اینست که فقط در میان دو نشانِ سبز بدَوَدْ، و در باقی شوط آهسته برود.»

هروله را دویدن معنا کرده و گفته است: «سعی جز در میان دو نشان سبز باید آهسته انجام گیرد» آیا مفهومِ لغویِ «سعی» را علمای عرب زبان نمی‌فهمند که عبارت از شتاب گرفتن در راه رفتن است و هروله هم به معنای دویدن نیست، سعی، راه رفتنی است که حد وسط میان «عَدْو/ دویدن) و «مشی/ راه رفتنِ عادی» است که باید آهسته انجام نگیرد.

و ساعی سلانه سلانه قدم برندارد. دیدید که علمای عرب رخصت نمی‌دهند راه پیمودن میان صفا و مروه با سعی و کوشش و سرعت مناسبِ مفهومِ سعی انجام گیرد. این تذکرات از آنِ عبدالعزیز بن عبداللّه بن باز، رئیس کل ادارات بحوث علمیه و افتا و ارشاد اسلامی است که سعی را بدانسان گزارش کرده‌اند!

کتاب دیگری است به زبان عربی که ۸۳ صفحه دارد و تعدادی تصویر در آن دیده می‌شود. عنوان این کتاب «دلیل الحاج فی خدمته ضیوف الرحمن» است. در صفحه ۲۷ و ۲۸ این کتاب تحت عنوان «تنبیهات علی أخطاء یرتکبها بعض الحجاج فی أعمال الحج» مطلبی آمده که خلاصه ترجمه آن این است:

ص: ۱۷۴

«این (أخطاء) اشتباهات گاهی به عقیده و احیاناً به احکامِ عملیِ حج مربوط است؛ اما آنچه به عقیده مربوط است این است که پاره‌ای از حجاج، چه در مکه و یا مدینه، به سوی مقبره‌ها راه می‌سپارند تا به اموات متوسل و به قبور آنها متبرک گردند و یا از رهگذر مقام آبرومند آنها درخواست خویش را با خدا در میان گذارند، و امثال آنها از اعمال شرک‌آلود یا بدعت‌گونه که مخالف با سنت رسول خدا- ص- در زیارتِ قبور است ... باید زیارت قبور، نیازی به سفر نداشته باشد! و فقط مردها می‌توانند قبور را زیارت کنند و بر زنان زیارت قبور جایز نیست، و پیامبر اکرم- ص- زنانی را که به زیارت قبور می‌روند، لعنت کرده است!

بعضی از حجاج خود را به رنج واداشته و وقت و فرصت و مال خود را در جهت زیارتگاههایی در مکه و مدینه تلف و ضایع می‌سازند!

در مکه، به غار «حراء» یا غار «ثور» و یا جز آندو می‌روند که زیارت و دیدار آنها مشروع نیست.

در مدینه، به مساجد سبعه، مسجد القبلتین و اماکنِ دیگر برای نماز و دعای در آنها و تبرک به آنها روی می‌آورند.

در حالیکه زیارت و دیدارِ اینگونه اماکن در مکه و مدینه و تعبّد در آنها از بدعتهایی است که در دین اسلام احداث شده! مسجدی جز مسجدهای سه‌گانه (یعنی مسجدالحرام، و مسجدالرسول- ص- و مسجد اقصی) و نیز مسجد قبا در زمین وجود ندارد که بتوان برای نماز گزاردن، آهنگِ آن نمود.»

ملاحظه می‌کنید که عالمانِ پیرو مکتب «ابن تیمیه» چقدر گرفتار هفواتی هستند که نمی‌توان از آنها صرف‌نظر کرد:

زیارت قبور بزرگان را شرک و بدعت می‌انگارند! آیا زائرانِ قبورِ اعاظمِ دین بر این عقیده‌اند که به خاک خفتگانِ در آنها، خدایان هستند؟! کدام زائری را می‌توانند سراغ کنند که به پرستشِ اصحابِ قبور روی آورده و یا روی آورد. زائرانِ شیعه یا در مقام استغفار برای اصحاب قبور برمی‌آیند و برای آنها فاتحه می‌خوانند، و یا با خواندنِ زیارت‌نامه‌هایی، خلق و خوی والا و مقامات ارجمند روحی و معنوی و فداکاریهای اصحابِ این قبور را یاد می‌کنند و با ذکر اسوه حسنه آنان با اتّعاظ و پندآموزی توفیق می‌یابند. هرگز هیچ زائر مسلمانی با توسل به اصحابِ قبورِ بزرگانِ دین، کمترین تأثیری از سوی آنان برای برآورده شدن حاجاتشان برای

ص: ۱۷۵

آنان قائل نیستند، فقط چون خویشتن را قابل عرضه درخواستِ خود با خداوند احساس نمی‌کنند، از ارواح مقدسه آنان استمداد می‌جویند که درخواست آنان را با خداوند متعال در میان نهاده تا به خاطر قربی که در پیشگاه الهی دارند حضرت باری تعالی به خواسته‌های دنیوی و یا اخروی آنها پاسخ مثبت دهد. آیا چنین کاری شرك و بدعت است؟! مگر این علما و توده مردم عربستان از زعمای مملکت خود برای انجام و تحققِ امور خویش درخواست نمی‌کنند و از آنها استمداد نمی‌نمایند، حتی مردم عادی درخواستهای خود را با یکدیگر در میان می‌گذارند. اینان معتقدند انسان اگر تکان بخورد شرك است، راه برود شرك است، کودك یا دوست خود را ببوسد شرك است، اگر بر سر خریداریِ متاعی چانه بزند شرك است، کم کم تا جایی پیش می‌روند که اگر کسی نفس بکشد شرك و بدعت است؛ اما هر شرکی را که مرتکب می‌شوند توحید است؛ بوسه زدن به بازوی زعما و توسل به آنها و تبرك از آنها و درخواست از آنها- که بی‌وقفه با این کارها در ملاقاتها سر و کار دارند- عین توحید است!

اینان در دفترچه راهنمای حج و عمره ... صفحه ۳۱ از زبان جناب بِن باز، در «طریقه زیارت مسجد پیغمبر- ص- و مسلم- چنین نوشته‌اند:

«بعد از خواندِ تحیةالمسجد، به طرف قبر پیغمبر- ص- بروید و رو به روی قبر توقف کنید [حتماً طبق نظر آنها رویا رویی با قبر شرك است!] و با ادب و احترام با صدای پَست! این چنین سلام عرض کنید:

«السلام علیك أیها النبی و رحمة اللّه و برکاته.»

و بر آن درود فرستید و اگر بگویید:

«اللهم آیة الوسیلة ... و ابعثه المقام المحمود الذی وعدته، اللهم أجزِه عن أمته أفضل الجزاء»

اشکالی ندارد.»

مگر با تَفَوُّه و خواندنِ این زیارت‌نامه جز این که آن حضرت را وسیله قرار می‌دهند، و مقام محمودِ شفاعت آن جناب را درخواست می‌کنند، چیز دیگری را مطرح می‌سازند؟ چرا در اینجا توسل به قبر آن حضرت شرك نیست و اشکالی ندارد؛ اما در کتاب‌های دیگر سراسیمه گشته و توسل و تبرك از مقام و پایگاه ارجمندِ آن حضرت و حضراتِ بلندپایه و ستوده مقام را شرك و بدعت برمی‌شمارند.

ص: ۱۷۶

در کتاب «دلیل الحاج» صفحه ۳۳ درباره اشتباهات حجاج مطلبی نوشته که خلاصه فارسی آن این است:

«از جمله خطاهای حجاج این است که زیارت «مسجدالرسول» را زیارت حضرت رسول یا زیارتِ قبرِ حضرت رسول- ص- برمی‌شمارند، در حالی که این نامگذاریِ اشتباهی است که احیاناً با اشتباهی در اعتقاد توأم است؛ زیرا اصلِ زیارتی که شخص به خاطرِ آن راهِ سفر را در پیش می‌گیرد مسجدالرسول- ص- می‌باشد که هدفِ او نماز گزاردنِ در آن است، و زیارتِ قبرِ رسول اللَّه- ص- و زیارت قبور صحابه و قبور شهدا، تابعِ زیارتِ مسجد است نه این که زیارتِ این قبور، هدفِ اصلیِ سفرِ حجاج را تشکیل دهد؛ زیرا نبی اکرم- ص- از سفری که هدف آن عبادت در مکانی (جز مساجد سه‌گانه) باشد نهی کرده است، پس نباید به خاطر زیارتِ قبورِ انبیا و اولیا و یا به خاطر نماز گزاردنِ در هیچ مسجدی (جز مساجد سه‌گانه) هیچ سفری را در پیش گیرد.»

آنگاه نویسنده می‌گوید:

«احادیثی که درباره تشویق حجاج بر زیارت قبر رسول- ص- وارد شده، هیچیک از آنها قابلِ احتجاج و استناد نمی‌باشند؛ زیرا بخشی از آنها موضوع و مجعول و بخشی دیگر به منتهای ضعف دچارند!»

به راستی باید به هنرنمایی این فقیهان! با این فتواهای سنجیده و حساب شده! آفرین گفت؛ چرا که زیارتِ حضرت رسول- ص- را تابع زیارت مسجد خاطر نشان می‌سازند، مسجدی که همزمان با حیات آن حضرت ساخته شده و از میان رفته، لیکن جسدِ آن حضرت که به زعم آنان به خاک دگرگون گشته و هنوز حداقل تربتش باقی است. آنچه بر جای مانده زیارتِ آن، تابع ستونهای چوبی و سقف لیفه خرمایی است که از میان رفته است.

مطالعه کننده محترم! در عبارتی که ترجمه آن را آوردیم و امانت را در برگرداندن آن به زبان فارسی رعایت نمودیم، اندکی درنگ و دقت کنید، آیا جز این سخنی که ما یاد کردیم به نتیجه دیگری می‌تواند بارور گردد؟ مردم به خاطر حضرت رسول- ص- به این مسجد می‌روند، و چون آن حضرت در این مساجدِ مورد نظرشان نماز اقامه کردند، به این مساجد روی می‌آورند؛ پس زیارتِ این مساجد، تابعِ خودِ حضرت است نه عکس آن. ولی چون اینان

ص: ۱۷۷

واژگونه و معکوس فتوا می‌دهند درباره آن حضرت و مسجدالنبی- ص- و مساجدِ دیگر واژگونه و معکوس اظهار نظر می‌کنند. کتاب مذکور به زبان فارسی نیز چاپ شده است.

کتابها و کتابچه‌ها و بروشورهای تبلیغاتی متعددی را از این دکه‌ها و یا احیاناً از «تریلرها» دریافت کردیم که عجالتاً به یاد کردنِ نام آنها، و کوتاه سخنی درباره محتوایشان بسنده می‌کنیم و به مناسبت، پاره‌ای از مطالب آنها را در مقالی دیگر بازگو می‌سازیم. این نوشته‌ها عبارت بودند از:

کتاب التوحید، باللغهٔ الفارسیه؛ محمد بن عبد الوهاب، از نشریات «وزارهٔ الشؤون الإسلامیهٔ و الأوقاف و الدعوهٔ و الإرشاد» که به زبانِ فارسیِ افغانی در ۳۰۳ صفحه- بدون تاریخ- طبع و منتشر شده و مجموعاً تا جایی پیش می‌رود که اصل حیات و زندگانی و تنفس کردن را باید شرک دانست!

امنیت و سلامت در حج؛ در لابلای آن توصیه می‌کند: حجاج، شیطان بزرگ را به وحشت نیاندازند! این کتابچه بغلی در ۶۴ صفحه توسطِ وزارت کشور عربستان به‌طبع رسیده‌است.

حقوق دَعَتْ إلیها الفطرهٔ و قَرَّرَتْها الشریعه؛ از محمد الصالح العثیمین که توسط «دانشگاه اسلامی مدینه منوره» در ۲۳ صفحه با قطع وزیری به سال ۱۴۱۴ ه. ق. طبع و منتشر شده که در صفحه ۶ و ۷ آن مطالبی در توقیرِ حضرت رسول- ص- و صحابه بر خلاف هم مسلکان خود، در نگارش آن سرمایه‌گذاری کرده و اصالتی برای احترام به قبور قائل است (سیاستی که «یک بام و دو هوا» را تجویز می‌کند!)

نحو تصحیح! العقیده- الإرشاد الی توحید رب العباد؛ جمع و تألیف عبدالرحمن بن حماد آل عمر که به صورتِ کتابِ جیبی توسط «المکتب التعاونی للدعوهٔ و الإرشاد» در ۱۲۷ صفحه- بدون تاریخ- چاپ و منتشر شده و در زیارتِ قبور، به سان دیگران به تصحیف و تحریف عقیده در لابلای خود دست می‌یازد.

ص: ۱۷۸

رسائل للحجاج و المعتمرین؛ از شیخ دکتر یحیی بن ابراهیم الیحیی، که توسطِ «دار مسلم للنشر والتوزیعِ» ریاض به سال ۱۴۱۴ ه. ق. در ۸۷ صفحه قطع جیبی چاپ شده است.

در صفحه ۳۴ تا ۴۵ دست از سر قبور بزرگان دین برنمی‌دارد، و توحید را در فراموشیِ آنها و توجه به قلبهای مرده زنده‌هایی می‌داند که شریعت اسلام را با املای دشمنانِ اسلام دگرگون می‌سازند.

فتاوی مهمه تتعلق بالعقیده؛ پاسخهای بن باز است که به سوی عقاید پاک شیعه نشان رفته و با مغالطه در تهمت و مسخِ حقایق- تقریباً در سراسر این کتابچه- همت می‌گمارد. این کتابچه توسط «دار لینهٔ للنشر والتوزیع» دَمَنْهُور در سال ۱۴۱۵ ه. ق. به چاپ دوم رسیده و در قطعِ جیبی طیِ ۷۸ صفحه راه را برای مسدود ساختن حقایق باز گشوده است. ترجمه این کتاب به زبان اردو نیز منتشر شده است.

التحقیق و الایضاح لکثیر من مسائل الحج و العمرهٔ و الزیاره علی ضوء الکتاب و السنه؛ از بن باز که در صفحه ۵۲ به بعد، سخن از امر به معروف و نهی از منکر به میان آورده و نمی‌داند چه چیزی در برابر تهاجم فرهنگی غرب، منکر و چه کاری در کانون تجمع چند میلیونیِ امتهای اسلامی، معروف است؛ نه، می‌داند، اما اجازه ندارد. و مسائل پیش‌پا افتاده‌ای را در موردِ امر به معروف و نهی از منکر مطرح می‌سازد که تکرار مکرراتی است بی‌ثمر، و به خواب واداشتن جوامع اسلامی در برابر بیداری غرب در فروپاشیدن اسلام. این کتابچه به هزینه «فاعِلِ خیّری!» تا چاپ بیست و دوم در قطع جیبی طی ۷۶ صفحه فرا رفته است.

رسالهٔ فی صفهٔ صلاهٔ النبی- ص-؛ از بن باز و ابن عثیمین که فتاوای آنها را نیز به پیوست دارد، و ضمن آن حدود لحیه را مشخص کرده‌اند و مردم را از شکافهایی که در حدود و مرزهای اسلام توسطِ صهیونیست پدید آمده و هسته مرکزی اسلام را آسیب‌پذیر می‌سازد، به غفلت و خواب خرگوشی سوق می‌دهند و از این قبیل فتواها که در سرزمین وحی بدانها عمل

ص: ۱۷۹

نمی‌شود. این کتابچه توسطِ همان «المکتب التعاونی للدعوهٔ والارشادِ» البدیعه، در قطعِ جیبی طیِ ۳۴ صفحه- بدون‌تاریخ- مراحل چاپیدن افکار پویا را پشت سر نهاده و منتشر شده است.

کشف الشبهات فی التوحید؛ از محمد بن عبدالوهاب، به ضمیمه تعلیقاتِ محمد منیرالدین دمشقی ازهری، که در قطع وزیری طیِ ۳۱ صفحه به سال ۱۴۱۴ ه. ق. توسط دانشگاه اسلامی مدینه منتشر شده و حاویِ کشفیاتی است در جهت تفرقه‌افکنی میان امت‌ها و جوامع اسلامی و سود فراوانی نصیب دشمنان اسلام می‌سازد.

اصول الدین الإسلامی مع قواعده الأربع؛ از شیخ محمد بن سلیمان تمیمی، ترتیبِ محمد الطیب ابن اسحاقِ انصاریِ مدنیِ سلفی، که به صورت سؤال و جواب سامان گرفته و توسط همان دانشگاه انتشار یافته و سعی بر آن دارد که وانمود سازد که آنچه بر خلاف رأی محمد بن عبدالوهاب است شرک و بدعتی بیش نیست! این کتابچه در قطع وزیری طی ۴۷ صفحه به سال ۱۴۱۴ ه. ق. به طبع هفتم نائل آمده است!

معنی «لاـ إله إلّااللَّه» و مقتضاها و آثارها فی الفرد و المجتمع؛ از دکتر صالح بن فوزان بن عبداللَّه الفوزان، در قطع رقعی، در ۴۷ صفحه توسطِ همان دانشگاه به سال ۱۴۱۴ ه. ق. چاپ دوم آن درخشیده است! و چشمها را با الهام‌گیری از اندیشه‌های ابن تیمیه برای دیدار حق خیره کرده و از کار انداخته است، او به سراغ اندیشه‌های پاک تشیع رفته و برای پراکندن و بیگانه سازی شیعه و سنی و سرانجام، مدد رساندن به تشدید وضع اسفناک جوامعِ اسلامی معاصر، از هیچ اهتمامی دریغ و فروگذار نکرده، و توحید کلمه و کلمه توحید را آسیب‌پذیر فرموده است!

الدعاء من الکتاب و السنه؛ از سعید بن علی قحطانی، با پیوست «العلاج بالرقی من الکتاب و السنه» که توسط «مؤسسهٔ الجریسی للتوزیع و الإعلانِ» ریاض، به سال ۱۴۱۴ ه. ق. طی ۱۶۰ صفحه در قطع بسیار کوچک به چاپ هشتم رسیده و آن رشته‌هایی را

ص: ۱۸۰

که دیگران در جهت شرک‌آمیز وانمود ساختنِ بسیاری از کارها تابیده‌اند، با ادعیه متعددی پنبه کرده است. و دهها کتاب دیگر که رایگان تسلیم می‌کردند تا امت اسلامی به رایگان در زیر سلطه دشمنان اسلام، همواره در پریش و بیگانگی و خصومت با یکدیگر به سر برند.

و بروشورها و برگه‌های تا خورده خوش چاپ و متعددی که به زبانها مختلف در مقام ایجادِ جاذبه نسبت به خود و تبلیغات مورد نظر پخش می‌کردند.

*** باری زمان حرکت به سوی مدینه فرا رسید. وقتی به ما گزارش حرکت را دادند که سرگرم گشت و گذار کذایی بودیم؛ لذا با شتاب و سراسیمگی سراغ ساک و چمدان در محلِ استراحت فرودگاه رفته، و نفس‌زنان به جایی که اتومبیل در انتظار ما بود راهی شدیم؛ چرا که گویا همگی حاضر بودند و من بی‌خبر- برای عبرت‌اندوزی از حال و هوایی که حجاجِ ملیّتهای گوناگون داشتند- در عوالمی دیگر سیر می‌کردم و بی‌توجه به امور سفر از این سو به آن سو می‌شدم. خلاصه از اتومبیلی به اتومبیلی دیگر در اوائلِ راهِ جده به مدینه جا به جا شدیم.

اتومبیلی، که گویا با راننده، بیش از ده سرنشین را در خود نمی‌گنجاند.

بر این اتومبیل سوار شده و راه مدینه منوره را در پیش گرفتیم آن هم را راننده‌ای که گرفتار کسر خواب بوده و هر آن احتمال آن می‌رفت که به خواب رود و سانحه‌ای بیافریند. لذا هر چندی یکبار برنامه ویژه‌ای اجرا می‌شد که از خواب آلودگی راننده پیش‌گیری کند. کم کم چنته‌ها از طراحی نقشه‌های بیدارگری خالی شد؛ نمی‌دانستیم چگونه از چرت زدن راننده- که گاهی روی می‌داد- پیشگیری کنیم.

حدود هشتاد کیلومتری مدینه بود که یکی از برادران پیشنهاد خوبی ارائه کرد، مبنی بر این که به مدینهٔ الرسول و بارگاه ائمه بقیع- علیهم‌السلام- نزدیک می‌شویم به جا است یکی از سرنشینان، خواندن زیارت جامعه را به عهده گیرد. خواندن زیارت را به همدیگر حوالت می‌دادند تا قرعه این فال نیک به نام برادری اصابت کرد. ایشان با حال و هوایی مطبوع، که حاکی از شیفتگی‌شان به خاندان عصمت و طهارت- علیهم‌السلام-، خواندنِ زیارتِ جامعه را آغاز کرد، بارها در اثنای خواندنِ این زیارت، قلب پاکش چنان سرشار از تأثر و عواطف می‌گشت که نمی‌توانست از گریستن خودداری کند؛ و سرانجام زیارت جامعه به پایان رسید؛

ص: ۱۸۱

لیکن راهمـان هنوز تـا مـدینه به پایـان نرسـید. هر چنـد این اتومبیـل بایـد از مرکبهـای سـنگین دیگر راهوارتر می‌بود؛ اما کامیونها و اتوبوسها و مرکبهای دیگر همواره در کنارِ آن پیشتاز بودند!

به مـدینه نزدیـک شـدیم، همزمـان بـا ورود مـا به مـدینه بانگ اذانِ ظهر سامعه ما را نوازش می‌داد. هوا چنـدان گرم نبود که بر هتل درآمـدیم، در حـالی که بیـداریهای طویل‌المـده، و خسـتگی راه به مـا اجـازه نمی‌داد بـا حـالتی آمیخته به فرسودگی به زیارت روی آوریم، لذا پس از ادای فریضه ظهرین و صرف ناهار با خوابی تا نزدیک شام بیاسودیم؛ و چون می‌خواستیم با نشاطی در خورِ توفیق زیارتِ بارگاه نبوی و ائمه بقیع- علیهم‌السـلام- به دیدار آن حضـرات برویم و احساس می‌کردیم که هنوز فرسوده حال می‌باشـیم با دوست گرامی خـود تصـمیم گرفـتیم پیش از اذانِ بامـدادان، طلیعه زیـارت خود را افتتـاح کنیم. بنـابر این تـا چنین لحظه‌ای که هنوز توفیق زیارت نصیبمان نگردیده، خود را در جدّه جستجو می‌کنیم تا مدینه را درست دریابیم.

ص: ۱۸۲

۲- از مدینه تا مکه

ساعتی قبل از طلوع فجر روز جمعه ۱/ ۲/ ۱۳۷۴ ه. ش. همراه دوست بزرگوارمان که در یک اتاق بسر می‌بردیم عازم زیارت شدیم و توأم با شوق و نشاطی سرشار به سوی بارگاهِ رسول اللَّه- ص- روی نهادیم، بانگ اذانِ نمازِ صبح را در کنار مسجدالنبی- ص- به گوش گرفته و پس از ادای فریضه و قبل از آن، توأم با شادابی- تا زمانی که خورشید پرتو خود را بر پهنه مدینه می‌گستراند- سرگرم زیارت حضرت رسول و فاطمه زهرا و ائمه بقیع- صلوات اللَّه علیهم أجمعین- بودیم، و وقتی وارد بر هتل شدیم که باید برای صرف ناشتایی در سالن غذاخوری حضور به هم رسانیم.

پس از صبحانه، دو تن از مردم پاکستان به دیدار ما آمدند که یکی از آنها «قمر زیدی» نام داشت، سالخورده مردی با نشاط و پر توان به نظر می‌رسید و خطیبی زبردست و سخنوری ماهر بود که غالباً در سیر و سفر، زندگانی را پشت سر نهاده و همواره سیّال و جوّال و تقریباً دائم السفر بوده و کشورهای فراوانی را طی این سفرها دیدار کرده و کسی است که برای مردم مسلمان ممالک مختلف در مقام ارشادِ آنها پیوسته از سخنرانی‌های خویش بهره می‌جوید. و در واقع خود را وقف سفر و ارشاد و تبلیغ اسلام کرده و جهان وطنی است؛ چرا که در زاد بوم خویش هرگز درنگی طولانی ندارد؛ بلکه در هیچ پایگاه و جایگاهی از سفر و مآلًا تبلیغ دست نمی‌نهد.

روز جمعه را- که می‌باید فرصتهایی از آن را برای شرکت در نماز جمعه مصروف داشت- با دیدار چنین فردی، شیدای اسلام و قرآن و انقلاب اسلامی ایران، افتتاح نمودیم.

روز شنبه ۲/ ۲/ ۱۳۷۴ ه. ش. با حجاجی از ممالک مختلف اسلامی نشستهایی نسبتاً طولانی داشتیم:

از کراچی چه خبر؟

در همین روز حدود ساعت ده، دو تن از مردمِ مقیم «کراچیِ» پاکستان بر ما وارد شدند که پیشینه آشنایی ما با آنها بس دیرینه بود و به مثابه ایرانی‌ها و هموطنانی مألوف و دیرآشنا به زبانِ فارسیِ گویا در ساباما به اصطلاح «حال و احوالی» کردند.

ص: ۱۸۳

یکی از آنها به نام «محمد سلیم»، در کراچی مدرّس بوده و اظهار می‌داشت که بیست و پنج تن از طلاب شیعه در مدرسه وی به تحصیل علوم دینی می‌پردازند. در این مدرسه، دروس دینی از مقدمات تا «الروضهٔ البهیه فی شرح اللمعهٔ الدمشقیه/ شرح لمعه» تدریس می‌شود.

دیگری که «سید شرف الدین» نام داشت خاطر نشان ساخت: هر ساله در کراچی تحت عنوانِ کلی و اصلیِ «یوم القرآن» سمیناری پیرامون مطالب مربوط به قرآن کریم دایر می‌کند، و هر سال همراه با عنوانِ فرعیِ ویژه‌ای این سمینار برگزارمی‌شود و تا کنون هشت سمینار را حولِ محورِ قرآن کریم در کراچی منعقد ساخته است که محصولِ نوشتاریِ این سمینارها، سه مجلد «یادنامه‌های سمینار یوم القرآن» می‌باشد که از مقالات و سخنرانیها فراهم آمده و طبع و منتشر شده است.

وی به ما متذکر شد: چون به تنهایی متولی و عهده‌دارِ برگزاری این سمینارها هستم و توانِ مالی و اقتصادی من بسیار محدود است نتوانستم، مقالات دیگر را به طبع رسانم.

در این که کراچی چه شماری از شیعه را در خود پذیرا است، و آیا آماری از نفوس شیعه وجود دارد، میان حاضرانِ این نشست اختلاف نظر وجود داشت. سرانجام بر این سخن صحّه گذاشتند که در جمع دوازده میلیون نفوسی که در کراچی به سر می‌برند حدود هشتصد هزار نفر شیعی هستند.

در نیجریه چه می‌گذرد؟

در همین روز، ساعت از مرزِ ده و ربعِ بامداد فراتر رفته بود که دو تن از حجاجِ «نیجریه» بر ما وارد شدند. از ما راجع به ساختارِ سیاسیِ کشور جمهوری اسلامی ایران سؤال کردند. به آنها پاسخ دادیم: دولت و حکومتِ جمهوری اسلامی ایران از فرهنگ و تعالیم اسلامی الهام می‌گیرد، و قوانینِ حاکمِ بر این کشور در تمام شؤون حیاتی، مبتنی بر فقه اسلامی و قرآن کریم و احادیثِ معصومین- علیهم‌السلام- و احادیثِ موثق دیگران، و مُقتَبَسِ از این مصادر است.

این دو تن که جز زبان بومی، صرفاً با زبان انگلیسی آشنا بودند با یکی از رؤسای

ص: ۱۸۴

دانشگاههای ایران به گفتگو می‌پرداختند، و ما توسط جناب ایشان به پرسشهایشان پاسخ می‌دادیم.

از آنها سؤال شد: اطلاعات شما درباره شیعه و جمهوری اسلامی ایران تا چه پایه است؟ اظهار داشتند: آگاهیهای ما در این زمینه بسیار اندک و ناچیز است.

ما می‌دانستیم شمار بسیاری از نفوسِ قاره آفریقا و اکثرِ قریبِ به تمامِ مردمِ مغربِ اسلام پیرو مذهب مالکی (مالك بن انس) هستند. و خود اظهار داشتند: مردم «نیجریه» پیرو آراء مالك بن انس (مالکی) می‌باشند.

طیِ فرصتِ کوتاهی که تا ظهر در اختیار داشتیم- بدین منظور که بتوانیم به درخواست آنها در جهت ارائه اطلاع گسترده‌تر راجع به حکومت الهی جمهوری اسلامی ایران و شیعه مدد رسانیم- شمار اندکی از کتب و رساله‌های انگلیسی که محتوای آنها با مسائلِ مربوطِ به حکومت اسلامی ایران و یا اطلاعاتی درباره شیعه پیوند می‌خورد، در اختیار آنان قرار دادیم که از جمله آنها ترجمه کتابِ «المراجعات» به زبان انگلیسی بود.

بعد از ظهرِ همین روز به ما اطلاع دادند دو تن از مردمِ مغرب می‌خواهند با شما پس از نماز مغرب دیداری داشته باشند لذا پس از اقامه نماز مغرب و عشا، آماده ملاقات شدیم، انتظار ما تا ساعت هشتم و نیم به وقت محلی به طول انجامید؛ لیکن از میهمانان خبری نبود هر چند می‌باید از آمدنِ آنها نومید می‌شدیم؛ چرا که به ما گفتند: اینان بلافاصله پس از نماز مغرب به دیدار شما می‌آیند؛ اما با وجود درنگی بس طولانی باری دگر، حدود ساعت نُه بعد از ظهر یکی دیگر از مردم «نیجریه» همراه با مترجمِ آشنا به زبان انگلیسی و فارسی بر ما درآمد. او که «محمد ثانی موسی» نام داشت جوانی کم سال و دارای چهره‌ای معصومانه و رفتاری عاری از تکلف بود؛ به گونه‌ای که برخورد بی‌آلایش او همه ما سه تن از حاضرانِ در این محل را به خود جذب کرد و این که می‌دیدیم سرشار از اخلاص است، با علاقه فراوانی از گفتگویِ با او استقبال کردیم.

هر چند این جوان همانند سایرِ هموطنان خود، مالکی مذهب بود؛ لیکن آنچنان شیفته انقلاب اسلامی به نظر می‌رسید که گویا با یکی از جوانان ایرانی عاشقِ انقلاب- که در زمان جنگ تحمیلی برای صیانت از کیان انقلاب سر از پا نمی‌شناختند و جبهه و شهادت در

ص: ۱۸۵

راهِ قرآن و اسلام را بر همه دنیا و آنچه در آن است برمی‌گزیدند- گفتگو می‌کنیم.

او پرسشهایی داشت که به انقلاب اسلامی مربوط می‌شد؛ اما ما پیشدستی کردیم و از او پرسیدیم: کارش در «نیجریه» چیست؟

پاسخ داد: دانشجوی حوزه علمیه و یا به تعبیر درست‌تر: دانشجوی یکی از مراکز علمی- دینی نیجریه.

درباره نام این مرکز از او پرسیدم که پاسخ روشنی ارائه نکرد و گفت: این مرکز را نامی نیست و طلاب یا دانشجویان این مرکز پیرو آراء آقای «زاک زاکی» هستند. او به ما می‌گفت:

هر چند در نیجریه دانشگاه وجود دارد ولی دانشگاه یا دانشکده ویژه‌ای برای علوم اسلامی تا کنون تأسیس نشده است، اما جناب آقای «زاک زاکی» می‌کوشد مقدماتِ تأسیسِ چنین دانشگاه و یا دانشکده را فراهم آوَرَدْ. مدارس دینی و مذهبی تا سطح دیپلم و متوسطه در نیجریه دائر می‌باشد.

محمد ثانی موسی اظهار علاقه می‌کرد که مصاحبتِ خود را هر چه بیشتر طولانی سازد تا اطلاعات گسترده‌تر و گویاتری درباره انقلاب اسلامی ایران و حکومتِ ام‌القرای اسلام کسب کند. لذا به او حقایقی را یادآور شدیم که فشرده آنها این بود:

«انقلاب اسلامی ایران، حکومت قرآن را تا دوردست‌ترین زوایای زندگانی و شؤون حیاتی اکثرِ مردم جمهوری اسلامی ایران نفوذ بخشیده، و قرآن به عنوان برنامه زندگانی در متن حیات فردی و اجتماعی و سیاسی و اخلاقیِ مردم ایران دارای پایگاهی والا و مقامی بس ارجمند و مورد توجه و احترام آنها است. انقلاب اسلامی نشان داد و نیز ثابت کرد که اسلام می‌تواند با کفایتی لازم، اداره همه شؤون زندگانی را در هر عصر، بویژه در مترقی‌ترین دورانِ تاریخِ بشر به عهده گرفته و کارآیی و توان خود را نشان دهد. بنابر این اسلام و قرآن قدرت دارد و جهان را زیر پوشش گرفته و در همه حوائج زندگانیِ پیشرفته دنیاوی و نیازهای معنوی و روحی و همه جوانب و ابعاد حیات، پاسخگویی با کفایت باشد. و شما نسل جوان و مسلمان مایه امید در تحقق بخشیدن آرمان مقدس اسلامی در سراسر گیتی هستید و انقلاب اسلامی ایران زمینه و مقدماتِ جهان شمولی اسلام و قرآن را افتتاح کرده که باید جوامعِ اسلامیِ معاصر این آرمان را پی بگیرند تا این رسالت جهانی به واقعیت بپیوندد.»

ص: ۱۸۶

هندیِ پاک باخته اهل بیت- علیهم‌السلام-

روز یکشنبه ۳/ ۲/ ۱۳۷۴ ه. ش. یکی از حاجیان هندی مقیم «بنارس» که شیعیِ شیدای ولای خاندان امیرالمؤمنین-ع- بود و با اهل و عیال و فرزندانش توفیق زیارتِ حرمین شریفین نصیبش گشته بود، با ما دیداری تا حدّی طولانی داشت. او از پی کتابِ مناسکِ حجِ حضرت آیةاللَّه العظمی خامنه‌ای- دامت برکاته- و زیارتنامه حضرت رسول و صدیقه کبرا و ائمه طاهرینِ بقیع- صلوات اللَّه علیهم اجمعین- و نیز شماری از صحابه می‌کاوید؛ و جز این درخواست، تقاضای دیگری با ما در میان نگذاشت.

اساساً مراجعان از ملیت‌های گوناگون- اعم از شیعی و سنی- یا از پی کسب اطلاعات گسترده درباره انقلاب اسلامی بودند و یا می‌خواستند در جهت تأمین حوائج روحی و معنویِ خود به منابعی دست یابند و یا احیاناً مسائلی راجع به مراسم و مناسک حج و جز آن را با ما در میان می‌گذاشتند. موردی را مشاهده نکردیم که کسی به ما مراجعه کند و از ما درخواستی مادّی داشته باشد، علی رغم آن که وضع و حالِ شمارِ زیادی از آنها آشکارا گویای فقری شکنجه‌آور و مضیقه‌ای متأثر کننده بود.

این بنارسی هندی، مردی سلیم‌النفس، پاکدل و شیدای خاندنِ مکرمِ رسول خدا- صلوات اللَّه علیهم اجمعین- بود؛ هر چند نمی‌توانست درست به زبان فارسی صحبت کند؛ لیکن می‌گفت: اشعارِ فراوانی به زبان اردو و فارسی را در حافظه خود نگاهبانی می‌کند، اشعاری که درباره لزوم «مودّتِ قربی» و محبت ورزیدن به اهل بیت- علیهم‌السلام- و فضائل این خاندان مطهر توسط شعرای اردو زبان و یا هندیها و پاکستانیها و یا ایرانیها به دو زبان فارسی و اردو انشا شده بود.

نخستین شعری که پس از درخواستِ ما به سرودنِ آن آغاز کرد بیتی فارسی بود:

حیدریم، قلندرم، مستم بنده مرتضی علی هستم

آنگاه این اشعار را سرودن آغاز کرد:

شاه است حسین، پادشاه است حسین دین است حسین و دین‌پناه است حسین

سر داد، نداد دست در دست یزید حقا که بنای لا اله الا اللَّه است حسین

و شعرهای ساده دیگری را که زلالی و صفای درونش را در محبت به اهل بیت- علیهم‌السلام- برای ما بازگو می‌ساخت، برای ما می‌خواند.

وی هر چند این اشعار را با لهجه هندی و با آهنگ دیارِ هند می‌خواند، لیکن کاملًا برای ما فارسی زبانها مفهوم بود. به هر صورت، پس از دریافتِ مناسک حج و کتابچه دعا و زیارت، خواسته‌های خود را برآورده احساس کرد و با نثار دعای فراوان برای حضرت امام راحل- قدس سره- و مقام معظم رهبری، ما را وداع گفت و خاطره خوشی برای ما به جای نهاد که چنان افراد پاک نهاد و رهیده از هر گونه قید و بند مادی و دنیاوی و با قلبی سرشار از عشق و لدادگی بر این سرزمین مقدس در می‌آیند و با حالتی که سزا است از آن رشک بَریم، مراسم حج را به جای آورده و موسم آن را با آهنگ و اعمالی خالی از تکلّف در مسائل روزمره زندگانی، به پایان می‌برند؛ مردمی که از هر مرز و بومی به ما مراجعه می‌کردند، صمیمی‌تر و داغ‌تر از شماری از ایرانی‌ها به انقلاب اسلامی ایران معصومانه و بی‌دریغ عشق می‌ورزیدند، و آرمانهای انقلاب را به جان و زبان و حال و مقال ارج می‌نهادند.

ص: ۱۸۷

ص: ۱۸۸

حاجی‌نامه

علیرضا ذکاوتی

هنگام خداحافظی، با گریه دخترک خردسالم، بغض گلویم را گرفت؛ قدری هم بی‌نظمی و تأخیر در اتوبوس وجود داشت که البته تا حدی طبیعی بود، ولی از این تعجب کردم که چرا هواپیمایی برای مسافران شماره مشخص نکرده است و مسافران که غالباً روستایی بودند، با هجوم همسفران را ناراحت می‌کردند، البته این حالت موقع رفتن کمتر و در برگشت بیشتر بود. جا دارد که از این پس مسافران را با شماره، در صندلیها بنشانند. شگفت‌تر آن که مهماندار هواپیما می‌گفت هیچ‌گاه نه پیش از انقلاب و نه پس از آن، بلیط حاجیها شماره نداشته است.

سرانجام بعد از حدود سه ساعت، پرنده آهنین‌بال در جدّه بر زمین نشست و زائران زیر چادرهای عظیم فرودگاه جدّه نشسته، تا استراحتی کنند در همان لحظات آغازین، عربها، پاکستانیها و افغانیها برای خرید، اطراف ما را گرفتند و مسافران شروع کردند به عرضه‌کردن پسته، زعفران، گز و تسبیح و انگشتر.

معامله، به صورت بسیار کهن، و با زبان اشاره انجام می‌شد و البته غالباً بیشتر سرِ طرفِ ایرانی کلاه می‌رفت، چرا که پسته حداقل کیلویی دو هزار تومان را می‌داد به پانزده ریال سعودی و نمی‌دانست که با آن

ص: ۱۸۹

پول فقط می‌تواند پنج مرتبه تاکسی سوار شود!

مسؤولان قبلًا به مسافران تذکر داده بودند که از اینگونه کارها پرهیز کنند اما کو گوش شنوا! در این میان منظره دردآور و ناخوشایندی نظرم را بخود جلب کرد، خانم نسبتاً جوانی زعفران می‌فروخت و خریداران دور او جمع شده بودند. خداوند خیر دهد مسؤول کاروان را که با پرخاش و تشر به زبان عربیِ بندری، مشتری‌ها را پراکنده ساخت.

سالهاست که مدیر کاروانها پیرمردها و پیرزن‌های بی‌دست و پا را در این راه می‌برند و بازمی‌گردانند. و باید از این جهت قدرشان را شناخت. حال که صحبت مدیر کاروانهاست این را هم بگویم که در کار حج یک خودگرانی بزرگ محسوس است و هر بیننده هشیاری می‌فهمد که این تنها لیاقت مدیران و مسؤولان نیست که امر حج را بخوبی به فرجام می‌رساند بلکه همکاری و همدلیِ حدود دو میلیون حاجی است که در این عظیم‌ترین مراسم مذهبی جهان، نقش اول را دارد و اگر جز این بود، شاید هزاران نفر تلفات جانی و میلیارها تومان تلفات مالی درپی داشت.

در راه حرم

آفتاب از نیمه گذشته بود که راهی میقات «جُحفه» شدیم. آشفتگی و گرما و سر و صدا تا حدودی طبیعی است و قابل تحمل.

اتوبوسی که در اختیار کاروان است وابسته به شرکت «مغربی» است. راننده‌اش یک مصری نجیب است و با مسافران، مهربانانه و با محبت برخورد می‌کند. شرکت مغربی و چند شرکت دیگر؛ از قبیل «ام القری»، «الجزیره»، «دلّه» «سابتکو» و ...

اتوبوس‌های زیادی در اختیار دارند و به وسیله آن، زائران را جابجا می‌کنند.

بریدن از دنیا

اوایل شب به «جحفه» رسیدیم و مُحرم شدیم. فریادهای «لبیک» که از اعماق جان برمی‌آمد، دلها را می‌لرزاند. با تن خیس از غسل در حوله احرام، می‌ترسیدم که مبادا در اتوبوس روباز از باد بیابان سرما بخورم اما هنوز نیمه اول شب بود و باد گرم نه تنها آزارنده نبود که راحت‌بخش هم بود.

در حریم حرم

بعد از نیمه شب به مکه رسیدیم. با آن که خسته و خواب‌آلوده بودیم، امّا

ص: ۱۹۰

وجودمان از شوق لبریز بود. شهر مکه با خیابانهای وسیع و چراغهای پرنور جلوه خاصی دارد.

محلّ اقامت ما در مکه، یک ساختمان چهار طبقه بود؛ از شدت خستگی، در سالن طبقه اول بی‌حال افتادیم. از این رو، که همه سپیدپوش بودیم تو گویی گروهی مردگانیم که در کنار هم آرمیده‌ایم. ساعتی بعد چای آوردند، و آنگاه شامی یخ کرده، چون دیر رسیده بودیم. ساعت سه بعد از نیمه شب خوابیدیم و چهار و نیم برای ادای فریضه صبح بیدار شدیم.

بعد از صبحانه جانی گرفتیم و دسته‌جمعی عازم حرم شدیم تا عمره تمتع به جای آوریم. گرچه به دلیل فیلم وعکس‌هایی که از کعبه دیده‌ایم دیدار کعبه ناآشنا نیست، با این همه دیدار «خانه خدا» به راستی روح‌افزا و دلگشا است، گرچه صد بار آن را دیده باشی. به گفته حافظ:

ما در پیاله عکس رخ یار دیده‌ایم ای بی‌خبر ز لذت شرب مدام ما

حرم قدری خلوت بود، معلوم شد که ساعتی پیش مراسم شستشوی کعبه انجام گرفته است. بهر حال طواف، نماز طواف، سعی بین صفا و مروه و تقصیر تا نزدیک ظهر طول کشید و دسته‌جمعی به منزل بازگشته، از احرام بیرون آمدیم. همگی خوشحالیم، چرا که یک مرحله از اعمالمان را به سلامت و موفقیت انجام داده‌ایم.

در نزدیک محل اقامت، مسجدی است پاکیزه، خنک و مرتّب که می‌توانیم در آن، نمازها را به جماعت بخوانیم. برای برادران اهل سنت، شرکت شیعیان در نمازهای جماعت، بسیار جالب توجه و از نمودها و جلوه‌های برادری اسلامی است. در روایات شیعه نیز بر فضیلت آن تأکید شده است.

آگهی یا اعلامیه‌ای که بر دیوار مسجد زده‌اند، توجّهم را جلب کرد، اعلامیه‌ای است بر ضد استفاده از ماهواره و نیز مضرات فیلمهای مبتذل ویدئویی و نشان از آن داشت که حتی صدای روحانیان وهابی که نانخور دولت سعودی هستند درآمده و تصور می‌رود که سرانجام این تعارض‌ها به برخوردی بین سختی‌اندیشان مذهبی و تجدّد طلبان دولتی بیانجامد. شهر مکه از آنتن‌های بزرگ ماهواره و نیز مغازه‌های نوار فروشی انباشته است. این آنتن‌ها تنها تصاویر برهنه و شهوت‌انگیز را عبور نمی‌دهد بلکه فرهنگ

ص: ۱۹۱

غرب را با تمام زیر و بم آن، میان خانواده‌ها می‌برد. مردم عربستان از جهت رادیو هم در معرض تهاجم رادیوهای مختلف بیگانه به زبان عربی هستند. افزون بر این، مردم عربستان با درآمد فراوانی که دارند، می‌توانند زیاد به مسافرت بروند و همه جا را ببینند. از این رو، پیدایش تعارض و تضاد بین اندیشه‌های کهن سیاسی و فرقه‌ای با حقایق زندگی و دیدگاه‌های متفاوت حتمی می‌نماید؛ باید منتظر بود و نتیجه را دید. نمونه‌ای از این تعارض، در موضوع توسعه توریسم توسّط دولت سعودی در سال گذشته رخ نمود. بدین سان که در غیر فصل حج و عمره برای بازدید «حرمین شریفین» بردند و این عمل صدای روحانیان سنی مذهب و حتی وهابی‌ها را درآورد. اشتیاق مسافر غربی را به آفتاب و به مناظر شرقی در نظر بگیرید و ببنید که دولت عربستان در فصل زمستان به شرط آن که با مراسم حج و عمره برخورد نکند چه درآمد هنگفتی از توریسم غربی می‌تواند کسب کند. شاید به همین دلیل است که در شهر مکه و مدینه بیش از صد ساختمان بالای ده طبقه، هم‌اکنون به سرعت در حالِ بالا رفتن است. اینک سؤالی که پیش می‌آید این است که: اگر برنامه «توسعه توریسم» عملی شود، آیا در گستردن فرهنگ غربی در بین مردم عربستان مؤثر نخواهد بود؟ و آیا این عمل بدون واکنش خواهد ماند؟ بگذریم.

کعبه و حج همیشه اسلام را حفظ کرده است اگر تاریخ را نگاه کنید کعبه همیشه در اختیار کسانی بوده که به حداقل آنچه اسلام نامیده می‌شود می‌اندیشیده‌اند. کمتر اتفاق افتاده که کعبه و مکه و حج در اختیار شیعه و باطنیان باشد حتی در زمانی که حاکمان کعبه سادات حسنی بودند، همان سادات حسنی (یا شُرفاء) زیدی مسلك و حتی بعضاً سنی مذهب بودند. این است که حفظ حداقل اسلام و ظاهر اسلام در مکه قدر مشترك تمام مسلمانان عالم از هر فرقه و مذهب بوده است؛ مانند قبله که قدر مشترك همه مسلمانان است. اسلامی که سیاهپوست مبارز آمریکایی تا کشاورز عقب‌مانده تبّتی را به یکسان در بر می‌گیرد.

مکه که برای عرب جاهلیت امن بوده برای مسلمین نیز «حرماً امناً» و «البلد الامین» باید باشد و این با فرقه‌گرایی از هر نوع سازگار نیست. لذا حرمت کعبه همچنانکه پیشوایان بزرگ (چونان حسین بن علی- ع- در حرکت تاریخی خود از مکه به سوی کوفه)

ص: ۱۹۲

نشان داده‌اند به هر قیمت باید محفوظ بماند. تا این نشانه توحید هست ما همیشه می‌توانیم به حقیقت اسلام بازگردیم و اگر از آن دور شده‌ایم بازآییم، شاید معنای «مثابهً للناس» (۱) همین باشد که بازگشتگاه مردم است از افراط و تفریط به محور اسلام.

غروب روز سوم ذیحجه، با پله برقی به پشت بام مسجدالحرام رفتم. بسیار وسیع و با صفاست و غرق جمعیت. از بالا ـ که طواف کنندگان را می‌بینی، در یک نگاه، دریای مواج انسانها را که همچون باغچه‌ای از گل‌های رنگارنگ است. اما وقتی با آن همراه شوی؛ یعنی نگاه را در آن رها کنی طیف انسانی بی‌نهایتی را می‌بینی برگرد آن مغناطیس بزرگ، یا گردابی تمام نشدنی که گویی در کعبه فرو می‌رود. کعبه، معشوقه سیه‌جامه میلیاردها مسلمان تا قیام قیامت است با آن حال چهره‌اش که هزاران هزار انسان با آرزوی بوسیدن و یا دست ساییدن بر آن، زیر دست و پا می‌روند موفق نمی‌شوند.

مکه شهر «لا ـ اله الا ـ اللّٰه» و کعبه سمبل «توحید» است. در اینجاست که از هر سمت بایستی قبله است؛ زن و مرد در کنار هم نماز می‌خوانند، بل گاه زن پیشتر می‌ایستد و نمازها همه درست است. در اینجا، تفاوت‌ها و رنگ‌ها همه از میان برمی‌خیزد. هنگام طواف زن و مرد در کنار همند تا فرق جنسیت هم لحاظ نشود.

در این احساس یگانگی و از خود بیگانگی در هر دور که بغضی گلوگیرت نشود و هر رکوع و سجودی که بی‌اشک بگذرد مغبونی؛ دریغ از ذکر گفتن آنجا که خود عین ذکر می‌شوی. نماز در حجر اسماعیل محشر است؛ سجده‌کنندگان زیر دست و پا را می‌بینی که بی‌خبر از همه چیز شانه‌های‌شان می‌لرزد؛ مثل بچه گم شده‌ای که مادرش را یافته و تازه بغضش ترکیده، بی‌اختیار با تمام تن می‌گرید و از هیجان و احساسات می‌خواهد خفه شود. دریغ که «الحالُ لا یدوم.»

اگر درویش در حالی بماندی سرِ دست از دو عالم برفشاندی

توهّم یا تصوّر، هر چه می‌خواهند اسمش را بگذارند. اگر این حالت اتصال به کل و فراتر رفتن از خود، در اینجا میلیونها بار تجربه نشده بود، این همه سفارش «حجر اسماعیل» را نمی‌کردند، در اینجاست که:

دیدار می‌نمایی و پرهیز می‌کنی بازار خویش و آتشِ ما تیز می‌کنی

این حالت برق‌گرفتگی را حتی عوام هم همین جور تعبیر می‌کنند: «سیمش وصل شده بود.» دیدم: شفته‌ای در سعی صفا و مروه، به آواز، غزل می‌خواند و می‌رفت.

شاید عارفانی که همه ساله به حج می‌آمدند دنبال همین حال بودند. ممکن است بگویید:

مگر خدا همه جا نیست؟ آری؛ اما مجموع شرایط چنین نتیجه می‌دهد که در اینجا گِره بُغضت باز شود. آن انقطاع مصنوعی وبریدن از خانمان و وطن و مال و جامه و حتی رفیق راه- که بهتر است هنگام عبادت زود رهایش کنی- به طرف انقطاع راستین می‌کشد. در این انقطاع که تعلیمش را داده‌اند حقیقت و مجاز، ظاهر و باطن، ماده و معنا، جزء و کل، روح و جسم، مجمل و مفصل، مبهم و مبین، عجیب به هم آمیخته است:

چند گویی این و آن و جسم و جان جسم و جان و این و آن آمیخته

چند گویی آن جهان و این جهان این جهان و آن جهان آمیخته

آن که کعبه را از نزدیک ندیده است نمی‌گویم از دیدن شگفت‌ترین شگفتی‌ها، لیکن از دیدن یک شگفتی بسیار بزرگ محروم شده است. در اینجاست که متوجه می‌شوی چرا ملاصدرا برای چندمین بار می‌خواسته است به حج برود و آخر در طریق حج، وفات یافته است.

و این که بایزید به آن مرید گفت:

«خرج حج را به من بده و هفت بار دور من بگرد و برو که حجت مقبول است» باید دید که آن مرید چه کسی بوده و برای چه

می‌خواسته برود؟ و این که آن صوفی دیگر هیزم می‌برد گفتند کجا؟ گفت می‌خواهم این خانه را آتش بزنم که مردم خدا را بپرستند.

باز هم معنایی فراتر از ظاهر گزافه آن دارد چه هم خلاف عُرف است هم خلاف شرع و هم خلاف عقل. مُراد او تأکید بر پرستش خداست و حج جز این چیزی نیست. او با این عربده و ستیز می‌خواسته است حقیقتی را گوشزد کند. این که کعبه «کهنه صنم خانه‌ای است» و این که یک وقت معبد زُحل بوده منافاتی به آنچه گفتیم ندارد. کعبه نخست خانه توحید بوده و به شرک آلوده شده و بالاخره به دست آخرین فرستاده خدا از آلایشها پاک گردیده است.

پیغمبر غالب رسوم جاهلی را منسوخ کرد جز حج را که تصفیه فرمود. چنان توحید محمدی پاک کننده بود که بعضی مسلمانان سعی بین «صفا و مروه» را هم می‌خواستند به کناری نهند، آیه آمد: «انّ الصفا و المروهٔ من

۱- بقره: ۱۲۵

ص: ۱۹۳

ص: ۱۹۴

شعائر اللّه فمن حجّ البیت أو اعتمر فلا جناح علیه أن یطّوّف بهما و من تطوّع خیراً فانّ اللّه شاکر علیم» (۱) یعنی که طواف این دو بلا اشکال است و بهتر است صدقه‌ای هم بدهند. باز بعضی مسلمانان می‌خواستند از داد و ستد در حج، خودداری کنند؛ آیه آمد: «لیس علیکم جناح أن تبتغوا فضلًا من ربکم ...» (۲).

از ویژگی‌های دیگر حج محمدی این بود که امتیازات قریش را حذف کرد؛ آنان خود را «احمسی» و تافته جدا بافته می‌انگاشتند، آیه: «أفیضوا من حیث أفاض الناس» (۳) و آیه: «وأتُوا البیوت من أبوابها» (۴) در ردّ این پندار، نازل گردید.

دیگر از خصوصیات حج محمدی، اعلام برائت از مشرکین است: «و أذان من اللّه و رسوله الی الناس یوم الحج الاکبر انّ اللّه بریء من المشرکین و رسوله.» (۵) و این تکاندنِ آخرین پندارهای شرک آمیز از مراسم حج و جدا کردن همه حساب‌هاست. (پاره‌ای از مستشرقان باقی ماندن مراسم حج را در دیانت توحیدی اسلام شگفت‌آور پنداشته‌اند) برای اعلامِ برائت از مشرکان، مخصوصاً به این نیت، سوره توبه را بار دیگر با تأمّل و توجه خواندم؛ (علاوه بر آن که در ختم قرآن خوانده بودم) از باب حرف توی حرف این را هم بگویم که امسال برنامه برائت از مشرکان هم به شکل تجمع آرام و سخنرانی در عرفات و هم به صورت تظاهرات و شعار دادن در اطراف مسجدالحرام، در عصر روز دوازدهم که حجاج از منا به مکه برمی‌گردند، توسط شیعیان لبنان و دیگران صورت پذیرفت. تظاهرات عصر روز دوازدهم، چون قبلًا اعلام نشده بود با موفقیت بهتری تحقق یافت چه این که پلیس خواست، خودش را جمع و جور کند، ظاهراً اذان مغرب شده بود و صف نماز بسته و مقصد انجام یافته بود، از این رو نتوانستند کسی را دستگیر کنند. بدین گونه در حج که جامع عبادات اسلامی است، جهاد هم تجلی می‌یابد. قرآن نیز کسانی را که با دعوی «سقایت حجاج» و «عمارت مسجدالحرام» خیال برتری فروختن دارند، فروتر از کسانی قرار داده که با ایمان به خدا و روز جزا «جهاد فی سبیل اللّه» هم می‌کنند. (۶) چند روزی تا حرکت به سوی عرفات فرصت بود. ساعت یک بعد از ظهر به کوه «حرا» رفتیم شاید کلًا از سربالایی عاجز هستم. من توان بالا رفتن را نداشتم بر دامنه کوه نشستم، دوستان رفتند در «غار حرا»

۱- بقره: ۱۵۸

۲- بقره: ۱۹۸

۳- بقره: ۱۹۹

۴- بقره: ۱۸۹

۵- توبه: ۳

۶- توبه: ۱۹

ص: ۱۹۵

نماز خوانده و برگشتند بعضی بچه‌های کوچک و پیرزنها هم می‌رفتند. بر خلاف دیگر مساجد، مسجد این محل، آب ندارد و خیلی کوچک است. یک آگهی هم اول کوچه نصب کرده که لمس سنگها و بوسیدن سنگهای این کوه و نماز خواندن در این کوه، جزء سنت نیست و بدعت است. این سال، به خیال خود با مظاهر ضد توحید مبارزه می‌کنند در حالیکه دوست داشتن پیغمبر- ص- و آنچه مربوط به اوست، عین توحید است. و جدا کردن حبّ خدا از دوستی رسول، تصور غلطی است که در زمان پیغمبر- ص- هم داشته‌اند. اشتباه اینجاست که محبت رسول اللَّه و اهل بیت- علیهم‌السلام- را در عرض محبت خدا فرض می‌کنند، حال آن که اینها در طول همان محبت خدا است.

«قل ان کنتم تحبون اللَّه فاتّبعونی یحببکم اللَّه.» (۱) برای دیدن غار ثور هم خواستم بروم نشد.

تقریباً هر روز طوافی داشتیم و نماز در حجر اسماعیل.

شهر مکه مثل گذشته تاریخی‌اش همه مصنوعات و اشیای خوب عالم را در خود گرد آورده است و عربهای مکه در گذشته کاسب و تاجر بودند، لیکن اکنون تن‌پرور شده‌اند و فروشندگان پاکستانی و افغانی و هندی جایگزین آنان شده‌اند.

خیابان‌ها پر از مغازه‌های دلالی و بنگاه معاملاتی است. کوه‌ها را می‌تراشند و جایش ساختمان‌های چند طبقه می‌سازند.

می‌گفتند: دولت، برای احداث ساختمان وام‌های دراز مدت می‌دهد. هتل‌داری و ...

برای آنان راه درآمد خوبی است. صاحب‌خانه ما عربی است عدنان نام. وی سه زن دارد و درآمدش از اجاره دادن خانه خویش به زائران حج و عمره است. ضمناً کارگاه جوشکاری صندلی فلزی هم دارد. در اوقاتی که زائر نیست، هر طبقه، در اختیار یکی از زنان و بچه‌هایش است، وقتی مسافر آمد، هر سه خانوار در قسمت انتهایی و مجزای ساختمان جمع می‌شوند. یک نوکر افغانی متأهل و یک نوکر تایلندی هم داشت که توی گاراژ می‌خوابیدند.

دکانهای انباشته از مواد خوراکی با نام «بقّاله» و بنگاههای صرافی و مغازه‌های فروش لوازم صوتی و نوار ویدئو و تلویزیون و سایر کالاهای مصرفی، خیابان‌های اصلی- بویژه در منطقه مرکزی- را پوشانده است.

حاجی‌های آسیایی زرد پوست، امسال زیاد بودند و خوب خرید می‌کردند. این یکی از

۱- آل عمران: ۳۱

ص: ۱۹۶

مظاهر رفاه اقتصادی جدیدشان است و گویی منعی چندین ساله برداشته شده که اینطور با شور و شدت و کثرت به حج می‌آیند. خیلی هم معتقد و منضبط به نظر می‌آیند و مؤدب هم هستند.

از عصر روز هشتم آماده‌باش دادند.

نماز مغرب را خواندیم و شام خوردیم ولی تا ماشین حاضر شد و راه افتاد به نصف شب کشید. البته وقوف در عرفات قدرِ واجبش از ظهر روز نهم تا مغرب است، ولی حجاج ایرانی و شیعه و بعضی دیگر، برای آن که فضیلت شب عرفه را درک کنند، زودتر می‌روند. به هر حال، با احرام به عرفات رفتیم و جاگیر شدیم. روز نهم، تا پای بلندی «جبل الرحمه» رفتم. می‌گویند در اینجا آدم و حوا یکدیگر را شناختند و توبه‌شان قبول شد. روز عرفه دعای عرفه هم خوانده شد؛ خیلی با حال و پر معناست.

مراسم برائت به آرامی در این روز انجام گرفت؛ در حالی که روبروی «بعثه» ماشین‌های پر از کماندو توقف کرده بود.

بعد از مغرب، از عرفات به سوی مشعر حرکت کردیم. حرکت سنگین و گام به گام است، چون همه حجاج در این طریق هستند. سنگ جمع کردن برای «رمی جمرات» در اینجا صورت می‌گیرد. طبق فقه شیعه، سنگ‌ها باید بکر باشد. زائران شیعی سنگ‌ها را از خاک در می‌آورند یا سنگ بزرگی را می‌شکنند و حدوداً به اندازه فندق در می‌آورند.

«وقوف» در «مشعر»، بین طلوع سفیده صبح تا طلوع آفتاب از واجبات این مرحله است. شاید به قول عرفا: این وقوف اشاره‌ای به طی مراحل سلوک باشد. در اینجا، اتفاق خنده‌داری افتاد، بعد از اذان اول، روحانی ما جلو ایستاد و کنار خیابان نماز صبح خواندیم، نماز ما که تمام شد، اذان دوم را سر دادند. یک افسر راهنمایی که قدم می‌زد و ظاهراً از این که ما کنار خیابان را اشغال کرده بودیم، ناراحت بود، تَشَر زد که «لِمَ لا تصلّون؟» در حالی که ما نماز خوانده بودیم، ولی تا آخر وقت (طلوع آفتاب) که ما بودیم، ندیدیم او نماز بخواند. این هم از نهی منکر بعضی مأموران سعودی. نظیرش را در مدینه دیدم، حدود چهار بعد از ظهر از کنار «مرکز صحّی» سیّار هلال احمر سعودی می‌گذشتیم، گفتیم برویم تو ببینیم با مریض‌ها چطور برخورد می‌کنند؟- البته ایرانی‌ها نیازی به «مرکز صحّی» سعودی ندارند، درمانگاه‌های ایران، بیماران غیر

ص: ۱۹۷

ایرانی را هم می‌پذیرد.- وقتی داخل شدیم و توی صف ایستادیم، وقتِ نماز عصر بود، مأمور اسم نویسی، می گفت: «لِمَ لا تصلّون؟» حال این که خودش و رفقایش نشسته بودند نوشابه می‌خوردند و بگو بخند داشتند و نماز نمی‌خواندند. این که می گویند:

وقت نماز خرید و فروش موقوف می‌شود، اغلب همین طور است، ولی خلافش را هم دیدیم. یا اکنون عادی شده یا از اول هم به آن قرصی که می گویند نبوده است. به هر حال، باید پشت و روی سکّه را دید.

بعد از آفتاب، به سوی منا حرکت کردیم این شهرک، نزدیک مکه و به آن چسبیده است و صحرای آن که محدوده معینی دارد، مانند عرفات، تمام ظرفیت پُر می‌شود. و ظاهراً آمار حجاج همین دو میلیون است. مگر این که ترتیبات دیگر مثل احداث ساختمان چند طبقه به جای چادر، اندیشیده شود. در گرما، به منا رسیدیم و در چادرها مستقر شدیم و پس از صرف صبحانه مختصری جدای از گروه، برای سرعت در کار، سه نفری راه افتادیم. به سرعت به طرف جمرات رفتیم، سیل جمعیت با اتومبیل‌ها که رفت و آمد می کرد و گرما و بوی تعفّن شدید- که مُحرم نباید از آن اظهار کراهت کند- درآمیخته بود و راه رفتن در حال تنه زدن و فشار و گرما با بی‌خوابی شب و کوفتگی عرفات چنان مشکل بود که یکی از همراهان در چهار- پنج کیلومتری «جمرات» واماند. او را کنار سقاخانه‌ای نشاندیم و رفیقِ دیگر که یازدهمین سفرش بود، قرار شد نیابتاً به جای او «جمره عقبه» را سنگ بزند؛ بقیه راه را تندتر رفتیم. رسیدیم به جمره عقبه- شیعه مرجّحاً باید از طبقه پایین برای سنگ زدن استفاده کند- با آن که بار اوّلم بود، در ازدحام شدید کارم را به نیکی به جا آوردم و شیطان را هفت بار مورد اصابت قرار دادم. فقط امیدوارم که با نیشخند معنی‌داری به ریشم نخندیده باشد. در آنجا یک ایرانی را دیدم که سنگ تمام کرده بود و کارش لنگ بود؛ می‌خواست از زمین سنگ بردارد. گفتم: اینها پوکه‌های خالی و عمل کرده است، به درد نمی‌خورد و از آن سنگ‌های بکر «مشعر» به او تعارف کردم. گفت: ای آقا، فرقش چیه؟

گفتم: تو در خانه‌ات هم می‌توانستی در دل خود شیطان را سنگ بزنی، حال که اینجا آمده‌ای آنطور که گفته‌اند عمل کن. قبول کرد و چند سنگ برداشت که خرجِ شیطان بزرگ کند. برگشتیم و رفیق اول را از کنار سقاخانه

ص: ۱۹۸

برداشته راه افتادیم، ظهر بود که به چادر رسیدیم، گرما زده و از پا درآمده.

خیلی دوست داشتم که به قربانگاه بروم و «ذبح عظیم» را ببینم، ولی در خود توان ندیدم و عجله هم داشتم که زود از احرام بیرون بیایم، از این رو به اتفاق چند تن، به مدیر کاروان وکالت دادیم تا برود و به جای تک تکِ ما قربانی با شرایط فقه شیعه بخرد و به دست ذابح شیعی با شرایطِ درست ذبح کند. این کار ساعتی بیش طول نکشید و ما بعد از صرف نهار (نان و هندوانه) وچای، بعد از آن که یقین کردیم، قربانی ما ذبح شده است، سر تراشیدیم (حلق) و کلّه شستیم، و از احرام خارج شدیم. آنها که به دست خود قربانی می‌کردند، احساس ادای تکلیف بیشتری داشتند. یکی از آنان گفت: چشم قربانی را سرمه کشیدم، آبش دادم، یک تکه نبات در دهانش گذاشتم، بوسش کردم و به زمینش زدم و سرش را بریدم.

قیمت قربانی صبح سیصد و پنجاه ریال و ظهر سیصد ریال سعودی بود. بعد از ظهر به دویست و پنجاه ریال و عصر به دویست و بیست ریال هم رسیده بود. بعضی سالها عکس این جریان واقع می‌شود، یعنی عصر، رو به گرانی می‌رود.

پیشتر در مکه یک آگهی از سوی بانک اسلامی دیدم که قیمتِ دام را تعیین نموده و پیشنهاد کرده بود پول قربانی را به حساب بانک بریزند و قربانی‌ها دسته‌جمعی ذبح و یخ زده شود و برای فقرای کشورهای مسلمان حمل گردد. ظاهر پیشنهاد بسیار معقول بود و از اتلافِ تأسف انگیز گوشت تازه جلوگیری می‌شد. با روحانی و مدیر کاروان مطرح کردیم، گفتند: اشکال در اینست که اوّلًا: آنان در انتخاب قربانی رعایت شرایط فقه شیعی را نمی‌کنند، همچنین ذابح شرایط فقه شیعی را ندارد افزون بر این قربانی هر شخص، باید معین باشد و به دست خود او یا نایب او ذبح شود.

هزار قربانی نامعین برای هزار حاجی نامعین، مُجزی و مُکفی نیست- در هر حال ما طبق فقه شیعه عمل کردیم- بر عهده مجتهدان است که با توجه به مآخذ و اصول، راه حل معقولی برای این مشکل پیدا کنند. بویژه که قرآن، تصریح فرموده است: «فکلوا منها و أطعموا البائس الفقیر.» (۱) گفتند: یکی از مجتهدان فتوا داده است که اگر قربانی در منا یافت نشود شخص می‌تواند تلفنی با ایران تماس بگیرد که در ساعت معین به نیابتش قربانی کنند و پس از احراز صحت وقوع

۱- حج: ۳۸

ص: ۱۹۹

قربانی، حاجی می‌تواند «حلق» کند. این خوب حرفی است و گوشت به مستحق می‌رسد و تلف نمی‌شود؛ جز این که قید اوّلش کمتر تحقق می‌یابد. آنقدر قربانی می‌آورند که زیاد هم می‌آید. چنانکه گفتند:

امسال چندین کامیون دامِ زنده برگرداندند.

حدود ساعت پنج بعد از ظهر، عید قربان با لباس معمولی (بدون احرام) بیرون آمدیم، تا در منا گشتی بزنیم. چادرهای ایرانی‌ها در جای متوسط و بهتر از متوسط بود. محدوده حاجی‌های آفریقایی- چه عرب زبان و چه غیر عرب زبان- بسیار فقیرانه و آلوده بود. همه جا دستفروش‌ها بساط پهن کرده بودند. سیاه‌های آفریقایی غیر عرب زبان، ظاهراً- تحت تأثیر استعمار- از جهت حجاب، نسبت به سیاه‌های عرب زبان، کمتر مقیّدند. خرید و فروش با زبان اشاره و یا همان زبان بندری و حمالی و بازاری- که در ابتدای نوشته آمد- صورت می‌گرفت.

شادمانی در همه چهره‌ها بود که قسمت عمده کار را به جا آورده بودند. بخش مربوط به عرب‌ها (مصری‌ها، سوری‌ها، لبنانی‌ها و ...) هم نسبتاً پاکیزه بود، ولی ورود و خروج به کمپها کنترل می‌شد، بر خلاف کمپ ایرانی‌ها که آزاد بود. مصری‌ها و سوری‌ها و لبنانی‌ها خرج هم به عهده خودشان است، بخرند و ببرند و بپزند و بخورند و بشویند.

لیکن، ما از مهمان هم محترم‌تر بودیم. دلم می‌خواست کمپ مسلمانان اروپایی و آمریکایی را ببینم؛ از یک شُرطه، پرسیدم؟

گفت: کارتت را ارائه بده. حالیش کردم که تازه مُحلّ شده‌ام و فراموش کرده‌ام کارتم را در جیب بگذارم. منطقه دوری را نشان داد، دیدم وقت ندارم. به طرف چادرهای خودمان برگشتم و شب را با وجود فشردگی و ازدحام و ناراحتی جا، نسبتاً راحت خوابیدم. نزدیک صبح بیدار شدم و با یکی دو نفر برای نماز صبح به طرف مسجد «خیف» راه افتادیم.

هوا خنک و نسبتاً خلوت بود، ولی مسجد خیف مالامال از جمعیت. به هر شکل نمازی خواندیم و بیرون آمدیم و به طرف جمرات رفتیم. طبق فقه شیعه باید منتظر بود تا آفتاب بزند، بعد از طلوع خورشید، جمره «صغری» و «وسطی» و «کبری» را به ترتیب هر کدام را هفت سنگ زدیم و دیدیم که اصابت کرد. در پای جمره بزرگ، شاید از این بابت که دیروز هم سنگش زده بودم، سنگی به ملایمت به پشت گردنم خورد؛ اما یک حاج آقای بازاری، سنگ بزرگی به پیشانیش خورده و حسابی شکسته و خونین

ص: ۲۰۰

شده بود. ماندن در منا از غروب تا نصف شب الزامی است. بعضی صبح‌ها به مکه می‌رفتند- برای اعمال یا خرید یا استراحت- و به موقع برمی‌گشتند. ما در منا ماندیم. بعد از ظهر روز یازدهم، به گردش در شهر پرداختیم. منا غالباً چادر است، اما قدری ساختمان هم دارد. به طرف پاکیزه‌تر و آبادتر شهر رفتم. کمپ خودِ حجاج سعودی و اروپایی‌ها و آمریکایی‌های مسلمان، بسیار پاکیزه و اعیانی است. از لجن و قاذورات و دست‌فروشان مزاحم خبری نیست. حجاج سعودی را دیدم که با اتومبیل‌های مجلل آمده بودند، زن و مرد و پیر و جوان مثل این که بخواهند به تفرج صحرا بروند. قدم زنان از راه بالا که کم ازدحام و حتی مصفّاست به طرف جمرات می‌رفتند. بعضی جوان‌ترها آدامس می‌جویدند و سیگار می‌کشیدند.

مسن‌ترها با وقاری که لازمه عبادت است راه می‌پیمودند. بعضی‌ها در راه نوشابه سبیل می‌کردند.

در مراسم توحیدی حج، طبقاتی بودن محسوس است. یک مقایسه گذرا میان کمپ پاکستانیها و خود سعودیها، حقیقت را نشان می‌دهد. الآن هم در نظرم عبور می‌کنند: سیاهان خوش قلب و آرام، پاکستانی‌ها با صدای نازک و متضرع، افغانی‌های زبان باز و احیاناً پرخاشجو، این دسته عموماً فقیرند. ترک‌ها خشن و مغرور راه می‌روند، امّا در حرم و مراسم عبادت خاشع هستند. عرب‌های سعودی بیشتر متفرعن‌اند تا کی باد ثروت خالی شود؟! حالا پول دارند و باد کرده‌اند و نمی‌دانند که به قیمت فقر سیاهان در نیجریه، سعودی دارد نفت را بی‌حساب حراج می‌کند. حالا- شاید نظم نو جهانی خوابی هم برای دوشیدن بقیه پس‌اندازهایشان و صاف کردن حساب‌ها دیده باشد. الآن که پول سعودی با دلار همسو تثبیت شده است. باید دید مجموع شرایط داخلی و خارجی به کجا می‌کشد؟

شب دوازدهم را هم می‌گذراندیم.

صبح باز هم نماز را در مسجد خیف خواندم.

پیغمبر در این مسجد نماز گزارده و متبرک است. بعد از نماز، خواستم استراحتی بکنم، عربی تکانم داد، در حالی که پهلوی من عرب دیگری خوابیده بود. بحث نکردم، برخاستم و آرام آرام به سوی جمرات راه افتادم که برای آخرین بار، هر سه ستون شیطان را سنگ بزنم. پشت بام را هم رفتم تماشا کردم، خلوت و دلباز و گشاده است. عرب‌ها و خارجی‌ها خودشان از اینجا سنگ می‌زنند.

ص: ۲۰۱

سالن پایین همیشه پر از گرد و خاک و هوای گرفته است، با آن که تهویه‌های بسیار قوی در آن کار می کنـد. بعـد از طلوع آفتاب، به پایین رفتم سنگ‌ها را زدم. پای جمره وسطی وسط جمعیت گیر کردم و کم مانده بود زیر پا بروم، همتی کردم و با یاد خدا، خود را از منگنه بیرون کشیدم، تنم به تمـام معنـا خیس عرق، پـاچه شـلوارم تـا نزدیـک زانو پاره شـده بود اما پای اسـتخوانیم، دمپایی را محفوظ نگه داشـته بود. آن راه هشت نه کیلومتری برگشت را که نمی‌توانسـتم پابرهنه برگردم. تا گیر نکرده باشی نمی‌دانی من چه می گویم. در هر حال، به خیر گـذشت. «جمره کبری» را با موفقیت از دور، زدم. باز هم، به چند ایرانی بقیه سـنگ‌هایم را هدیه دادم و فارغ‌البال برای صبحانه بازگشتم. خواب مختصری بعد از صبحانه حالم را جا آورد.

ولی تمـام هیکلم عرق آلوده است. البته هنوز نمی‌توان اظهـار نفرت کرد؛ برای همین تو را آورده است که شاخت را بشـکند، منّیّتت را خُرد کرد، زیر پـا بشوی، دست از پـا خطا نکنی، قسم نخوری، فحش نـدهی، به محیط زیست لطمه نزنی، به جانور و گیاه صـدمه نزنی، زینت نکنی، عطر نزنی، در آینه خود را نبینی، به لذّت جنسی نیاندیشی، سر برهنه باشی، دوخته نپوشی، یک رنگ باشی. آخر عیـد قربـان البته مـا مُحلّ شـده بودیم؛ ولی حال و هوای احرام در سـر ما بود و هنوز اعمالی باقی داشتیم که بایست در مسـجدالحرام صورت پـذیرد. بعـد از ظهر دوازدهم، با اتوبوس به طرف مکه حرکت کردیم باز هم قـدم به قدم. کاش پیاده می‌رفتیم. پیاده‌ها یکی دو سـاعته به منزل رسـیدند و سواره‌هـا سه چهـار سـاعته. منزل ایرانی‌هـا اکثر در منطقه «عزیزیّه» بود که نزدیک منا است عـده‌ای هم ظاهراً در «کعکیه» بودند که در مسیر «غار ثور» است.

ایرانی‌هـا را معلوم است که چرا دور از حرم مسـکن داده‌انـد. البته «عزیزیّه» تازه‌سـاز و پـاکیزه است و از محلّات خوب مکه محسوب می‌شود. «جامعهٔ ام‌القری» یا دانشـگاه دینی و چند کتاب‌فروشـی در همین منطقه است و کوی دانشـجویان در اطراف خیابان دانشگاه واقع است.

ما به منزل رسیدیم و به استراحت پرداختیم. عملیات شب نهم تا عصر دوازدهم با کم خوراکی و کم خوابی و گرما و زندگی فشرده در چادر و محیط آلوده، بسیار سنگین است و بعضی را از پا می‌افکند. به محض رسیدن به منزل «عدنان»، کاروان به

ص: ۲۰۲

استراحت پرداخت. من حمام کردم و آلودگی‌ها را در حد توان زدودم و خوابیدم.

روز سیزدهم، اول صبح، برای «طواف» و «نماز طواف» و «سعی» و «تقصیر» سپس «طواف نساء» و «نماز طواف نساء» رفتیم. تمام این کارها را به سرعت و شوق به جای آوردیم و حاجی شدیم، بحمداللّه. ازدحام غریبی بود و هیچ نسبتی با مکه هفته پیش نداشت. ظرف آب هرگز از دستم جدا نمی‌شد. در یکی از طواف‌ها که به ساعات گرم برخورد، در یک فشار و تلاطم عجیب، جوانی را دیدم که مادر پیرش را میان بازو گرفته طواف می‌داد و پیرزن از گرما و ضعف داشت غش می‌کرد، بی‌معطّلی و بی‌خبر آب را به سرش خالی کردم. مثل ماهی که از روی خاک برداری ودر آب بیاندازی زنده شد و جوان که هاج و واج شده بود، ممنون گردید. در بازگشت به خانه که عمداً پیاده آمدم، باز ظرف آب را پر کردم و راه افتادم، در راه پیرمردی را دیدم از گرما له‌له می‌زد او را هم به همان ترتیب سر حال آوردم و کلّی با او شوخی کردم؛ دو سه روز بعد، در طواف مستحبّیِ «عمره مفرده» دست بر دوشم زد و آشنایی داد.

در کتاب‌فروشی‌ها گشتی زدم. کتاب خیلی گران است تقریباً هر ده، پانزده صفحه را یک ریال قیمت زده‌اند. به جز کتاب‌های عمومی- مثلًا تاریخ طبری یا شرح صحیح بخاری یا سیره حلبیه- که همه جا یافت می‌شود. یک مشت نشریه بازاری بود از قبیل آیین آشپزی، چگونه سلامت روانی خود را حفظ کنیم؟ کتابهای ساده‌ای در معرفی قهرمانان عرب و اسلام، آموزش کامپیوتر، و ... کتابهایی هم بود با سلیقه و اندیشه حاکم بر عربستان، بر ضد فرقه‌های مذهبی- و غالباً بر ضد شیعه- بر ضدّ عَلَمانیه (یعنی حکومت لائیک) و بر ضد هر نوع تجدد و ترقی طلبی. در واقع آنجا جمود و تحجّر تبلیغ می‌شود.

زرگری‌ها غوغاست و حضورِ من از همه خنده‌دارتر، چون پولم برای خرید هدایای معمولی برای خانواده خودم هم به زور می‌رسد. یک لطیفه ادبی هم اینجا بیاورم: به مغازه‌ای رفتم فروشنده‌اش پاکستانی بود. دو سه بار جنسی را که می‌خواستم زیر و رو کردم و روی قیمت چانه زدم و آخر نخریدم و بیرون آمدم و گفتم: «عُذراً» فوری افزود:

«أو نُذْراً»! دانستم از خودش نیست، از یک

ص: ۲۰۳

ادیب شنیده ولی خوب و به جا خرجش کرد.

روز چهاردهم ذی حجه رفتیم به «تنعیم» و برای عمره مفرده مستحبی مُحرم شدیم و در ماشین سرباز نشسته به مسجدالحرام آمدیم.- تمام کارها به سرعت انجام شد- و ثواب آن را به شخص منظور هدیه کردم. در بازگشت که باز پیاده آمدم- که این پیاده‌روی اگر از آفتاب صدمه نبینی کاملًا مفید است- از تونل مخصوص پیاده‌روها گذشتم.- دو تا تونل است، یکی برای رونـدگان یکی برای آینـدگان و عرب‌ها به تونل «نَفَق» می‌گوینـد که در اصل به معنای سوراخ موش است- در این تونل هواکش‌های قوی کار گذاشته شده، و خیلی کمک به عبور و مرور می‌کند. روی دیوارها کلمات فارسی هم گاه دیده می‌شد که با گچ و زغال نوشته بودند زیر پا پاره‌های ورقِ بازی هم دیدم. ظاهراً عبارات فارسی کار افغانی‌ها بود. در مورد کلمه «نَفَق» به یک شوفر تاکسی گفتم: «لِمَ یسمون التونـل بالنفق، النفق حُجْراً للفأرهٔ، و الفأرهٔ هی التی تأکلها الهرّهٔ.» سجع اخیر را تکرار کرد و خوشش آمـد و «أیه» گفت. پارک‌ها و درخت‌هایی که در مکه هست، با زحمت و خرج زیاد تهیه شده حتی خاکش را از بیرون آورده‌اند.

روز دیگر هم از فرصت استفاده کرده به «تنعیم» رفتم و بار دیگر مُحرم شدم و عمره مفرده مستحبی، رجاءاً، به جای آوردم و ثوابش را برای شخص دیگری هدیه کردم.

در بازگشت که نیز پیاده می‌آمدم و حوله خیس را بر سر کشیده بودم، جوانی ایرانی را دیدم که زیر آفتاب می‌رفت و در آفتاب ده صبح از گرما کاملًا متأذّی بود، به شیوه خودم سر حالش آوردم. خیلی ممنون شـد و دستی داد. معلوم شد بچه شهرکرد است و به عنوان خـدمه آمـده. همو به من خبر داد که بعـد از ظهر روز دوازدهم شیعیان لبنـان هنگـام عصـر در اطراف مسـجدالحرام تظاهرات کرده «مرگ بر آمریکا» و «مرگ بر اسرائیل» گفته‌اند. بعدها بازرس «بعثه» که به کاروان ما هم می‌آمد خبر را تأیید کرد.

کلمه «تنعیم» که نام مسجدی است در حومه مکه و یک وقت خارج شهر بوده است، قبلًا در شعر «ناصر خسرو» و شعر «ابن عربی» برایم آشنا بود. ظاهراً اهل مکه از اینجا مُحرم می‌شونـد. گفتنـد قبلًا مسجدی مخروبه بود. اخیراً احیاء و بازسازی کرده‌انـد از جهت آب، هر دو روزی که ما رفتیم وضع خوبی نداشت. ولی ظاهر شکوهمندی دارد.

ص: ۲۰۴

در ایام مکه با آن که وقت کم داشتم (بحمداللّٰه) قرآنی ختم کردم و بیشترش را در بیت الحرام خواندم. طواف مستحب زیاد به جای آوردم. در طواف، صحنه‌های جالبی پیش می‌آمد. هر وقت دو نفر نزاع می‌کردند، با عبارت: «لا جدال فی الحج» آنان را از این کار بر حذر می‌داشتم. گاه هر دو نفر و هر سه نفر روبوسی می‌کردیم. یک روز صبح، تُرک میان‌سال تنومندی را دیدم که عیال خود را میان دو بازو گرفته طواف می‌داد. شاید دست کسی به زنش خورده بود که داد و فریاد می‌کرد، گفتم: «لا جدال فی الحج» بانگ زد:

«آروادی باسدی، لا جدال فی الحج؟!» دو سه ایرانی و ترک که دور و بر بودند خنده‌شان گرفت.

یک روز سیاهپوست پر زوری ندانسته پای یکی را لگد کرده بود و آن یکی داد می‌زد و سیاهپوست داشت عصبانی می‌شد، به شانه لخت و خیس از عرقش زدم و گفتم: «لاـ جدال فی الحج» گفت: «لا جدال فی الحج» طرف را بوسید و اشک از چشم هر دوشان سرازیر شد و من هم گریه را رها کردم. سیاه‌ها خیلی خوش قلب و بی‌شیله پیله‌اند. بی‌اختیار، یاد بلال، آن موحّد پیشگام می‌افتی، و این که پیغمبر «اسهدِ» او را بر «اشهد» دیگران ترجیح می‌داد، و این که بلال بعد از پیغمبر برای کسی اذان نگفت و ....

زردها هم زیاد بودند. اسلام رنگین‌پوست‌ها را ربوده است. این که قرشی بر حبشی برتری ندارد و این که همه خاکزاده‌ایم و خاکی بر خاکی برتری ندارد، برای رنگین‌پوستِ تحقیر شده مفهوم‌تر است. خیلی از عرب‌ها متأسفانه هنوز «حمیّتِ جاهلیت» خود را دارند. یک روز صبح در طواف، کسانی خود را به مقام ابراهیم می‌چسباندند و آن را می‌بوسیدند؛ عربی داد زد: «حرام، حرام.» آرام به او گفتم: من این کار را نکردم و نمی‌کنم، اما تو چرا می‌گویی حرام است؟ اینها برای خدا این کار را می‌کنند. گفت: برای خدا آنطور باید عمل کرد که در سنت آمده است. خواستم چیزی بگویم، لج کرد و رفت. بیشتر روی ایرانی‌ها حساسیّت دارند. اگر ترک یا سیاهپوست و یا زردپوست کارهای- به نظر آنها- بدعت‌آمیز یا به تعبیر کوته فکرانه‌شان شرک‌آمیز بکنند، زیاد سر به سرش نمی‌گذارند؛ ولی روی شیعه ایرانی حساسیت دارند؛ چه در مکه چه در مدینه، این محسوس بود. البته از این طرف هم جبهه‌گیری هست. بر عهده علمای

ص: ۲۰۵

مذاهب اسلامی است که عوام را با تعصباتشان برنیانگیزند، و انصافاً در سال‌های اخیر، تعلیماتی که به حجاج شیعه ایرانی داده می‌شود در جهت تقریب و اخوت اسلامی است. من حُسنِ اثر شرکت در جماعات اهل سُنت و اقتدای به ایشان را کراراً به چشم دیدم. آن کوردلانی که از جدایی قلبی مسلمانان سود می‌برند، قشر گرایی‌های جاهلانه را از هر سو دامن می‌زنند. عاقلان و خیرخواهان، ضمن آن که نمی‌خواهند چندگانه باشیم، چندگونگی را می‌توانند تحمل کنند.

بالاخره راهی مدینه می‌شویم. از شهر «لا اله الا اللّه» به شهر «محمد رسول اللّه- ص-» می‌رویم. ازدحام جاده و کنترل مکرر گذرنامه‌ها، باعث می‌شود که راه، حدود دوازده ساعت طول بکشد. نهاری و استراحتی و حرم رسول اللّه- ص-. مردم مدینه، با شیعیان هم‌دل‌ترند؛ چون شیعه هم دارد اما مأموران آنجا خشک‌تر و گاه بی‌ادب‌ترند. در زیارتِ اول کفشم را از کفش کَن بردند، کفشی که در طواف‌ها و رمی جمرات و آن همه رفت و آمد حرم، گم نشده بود و باهم رفیق شده بودیم، یک جفت دم‌پایی پلاستیک بود، که روی تقاطع دو تسمه‌اش را هم به اندازه یک سکّه سوراخ کرده بودم. شاید گم شدن کفش، اشارتی بود که: «فاخلع نعلیک.»

دم غروب، رفتیم بقیع غریب. چقدر غمناک است. حقیقتاً قبرستان است.

باز فردا صبح، حرم رسول اللّه- ص-، سپس بقیع. ایرانی‌ها گروه گروه، مجلس ذکر و زیارت دایر کرده‌اند. جمعیت که زیاد شد، مأمور آنان را متفرق می‌کند. شیعه این گونه خوش دارد که به گوشه دیواری کز و ندبه کند و بغض خود را بترکاند. مأموران سعودی چه با «انیفورم» و چه با «چفیه عگال» با نگاهِ سرد و گاهی مسخره‌آمیز لیکن دقیق، ایرانی‌ها را در نظر دارند. زائری می‌پرسد: اینجا قبر «زوجات رسول اللّه» است؟ مأمور شخصی‌پوش می‌گوید: «ان شاء اللّه» من برای امتحان از دیگری پرسیدم: «اینجا قبر ام‌البنین است؟ گفت: «اللّه أعلم، و من ام‌البنین؟»

کنار قبر چهار امام (امام حسن، امام سجاد، امام باقر، امام صادق- علیهم السلام-) همیشه صف فشرده‌ای از زوار هست و زیارتنامه می‌خوانند. بقیع از اذان صبح تا ساعت هشت و از نماز عصر تا مغرب باز است. اما بقیع، مشتری بیست و چهار

ص: ۲۰۶

ساعته دارد. مخصوصاً شبها می‌روند پشت دیوار، دعا می‌خوانند و ذکر مصیبت و گریه می‌کنند؛ همچنین صبح‌ها. زیارتنامه‌خوان عرب هم هست، عین زیارتنامه خوان‌های قم و حضرت عبد العظیم-ع- و مشهد. وقتی شروع می‌کند به خواندن، اگر دور و برش قیافه ترک و افغانی ببیند، بعد از سلام بر پیغمبر و صحابه و زوجات رسول، می‌گوید:

«السلام علیک یا عثمان بن عفان.» و اگر قیافه ایرانی ببیند، می‌گوید: «السلام علیك یا حسن بن علی، السلام علیك یا علی بن الحسین، السلام علیك یا محمد بن علی الباقر، السلام علیك یا جعفر بن محمد و رحمهٔ اللّه.» و پولی می‌گیرد و یک عده مشتری دیگر تور می‌کند. روی سه موضوع حساسیت دارند: قبرها را لمس و بوس نکنید، خاک برندارید، صدا به روضه‌خانی و گریه و زاری بلند نکنید. وگرنه با زیارتنامه خواندنِ آهسته کاری ندارند. شیعه اصرار دارد پشت دیوار بقیع نماز بخواند. چه بهتر که صد قدم آنطرفتر در صحن مسجد و حرم پیغمبر بخواند و هزاران برابر بیشتر ثواب ببرد. اینها را مسؤولان هم گوشزد می‌کنند اما خیلی‌ها نمی‌پذیرند. در کنار مجلس مصیبتی در بقیع ایستادم خواننده، با صدای خوش و غم‌باری می‌خواند، معلوم نبود چه کسی می‌خواند؛ بعد صدا عوض شد؛ باز صدا عوض شد. مأمور آمد و جمعیت را پراکند. ولی نفهمید چه کسی می‌خواند. مأمورها مختلف بودند، گاهی کسی حتی مفاتیح را توی حرم می‌برد؛ گاهی حتی کتاب دعای مُجاز چاپ شده به وسیله معاونت آموزش و تحقیقات بعثه مقام معظم رهبری و تأیید شده مقامات سعودی را هم می‌گرفتند. یک روز هم دیدم چند ایرانی را از صف اول نماز به صف‌های پشت سر روانه کردند. متانت ایرانی‌ها قابل درک و محسوس بود، تحسین کردم.

مدینه، نسبت به مکه ییلاقی است.

اما می‌گویند: آب مکه- آبی که در مکه می‌خوردیم و از چاههای راه طائف می‌آورند- بهتر و سبک‌تر بوده است. احساس کردم، داریم مریض می‌شویم. علت هوا به هوا شدن و آب به آب شدن مجدد است و این که مقاومت بدنها و اراده‌ها کمتر شده.

زیارتِ وداع در حرم و بقیع خواندیم که شب بازگشت باید به سوی جده حرکت کنیم. رانندگی بی‌روال یک راننده مینی‌بوس که مثل موشک عمودی زد وسط اتوبوس ما، و تقصیر با وی بود، ما را یک ساعت معطل کرد. بارها به اتوبوس دیگری منتقل شد.

ص: ۲۰۷

راننده خوابزده و بداخلاق، ماشینش یکی دو ساعت بعد خراب شد و از حرکت بازماند. سه ساعت طول کشید تا اتوبوس دیگری آمد و باز هم بارها را به آن منتقل کردند و این یکی تیپ خپله خوشرویی بود، هر سه مصری. به هر حال حدود ساعت یازده به فرودگاه جدّه رسیدیم و به زور زیر چادرها جایی پیدا کردیم و مستقر شدیم. ساعت حرکتمان دوازده شب است. ناهار را در تنگی جا خوردیم. مسافران به تدریج سوار می‌شوند و می‌روند و جا باز می‌شود. بعد از ظهر، جای باصفایی گیرمان آمد. دم غروب، بعد از تحویل بارها، توانستیم گشتی در بازارچه فرودگاه جدّه بزنیم. ته مانده جیب حاجی را اینجا خالی می‌کنند. کمپانی وینستون با هر بکس سیگار وینستون یک فندک چینی قشنگ و یک ساعت بچگانه جایزه می‌دهد. به همراه یک شماره که قرعه کشی کند و جایزه اضافی هم بدهد.

این را برای آن نوشتم که یک روز صبح، امام جماعت مسجدالحرام بعد از نماز صبح نشسته بود به مسأله گفتن و سؤال جواب دادن، عده‌ای دور و برش ایستاده بودند. در میان سخنانش گفت: دخانیات حرام است (بدعت است، اتلاف مال است، ضرر جسمی دارد.) من پرسیدم: «لِمَ لا یمنعون بیعه و شرائه؟» پاسخ نداد. تکرار کردم، پاسخ نداد. بار دیگر پرسیدم: «لم لا تمنعون بیعه و شرائه؟» بازهم پاسخی نداد.

دانستم نمی‌خواهد پاسخ دهد. پاسخم را در جده گرفتم.

موقع سوار شدن به هواپیما، حجاج بیت اللّٰه خیلی بی‌حوصلگی به خرج دادند و صحنه اسف‌انگیزی از زرنگی‌های بی‌معنا پدید آمد. معلوم نیست چرا یک شماره، روی بلیط هر کس نمی‌زنند که جای نشستنش معلوم باشد. حاج عزت‌اللّٰه، با آن هیبت و هیأت در سرتاسر راهروِ هواپیما، حاجیه گلنسابگم را جستجو نکند و دو حاجی سر صندلی باهم گلاویز نشوند. پیرزنی هم اصرار داشت نامحرم در صندلی پهلویش ننشیند و آخرش با وساطت خانم مهماندار، یک پیرمرد مریض را پذیرفت پهلویش بنشیند به شرطی که پیرمرد رویش را حتماً عکس طرف او- یعنی طرف اینجانب- بگرداند.

هواپیما بدون تشریفات از جا کند.

من آنقدر خرد و خسته بودم که چشم بستم و به خواب رفتم، وقتی بیدار شدم هواپیما داشت در مهرآباد فرود می‌آمد. پیاده شدیم.

ص: ۲۰۸

تحویل ساک و نماز صبحِ مسافری من، همه‌اش شد، بیست دقیقه. چون نه استقبال‌چی داشتم نه پای‌بند. مثل برق خودم را به ولایت رساندم. در حیاط را که کوبیدم، کسی احتمال نمی‌داد من هستم. اگر یکی از دعاهایم مستجاب شده باشد خیلی خوب است. چه رسد به این که انتظار استجابت همه‌اش را دارم.

پی نوشتها:

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَیْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».